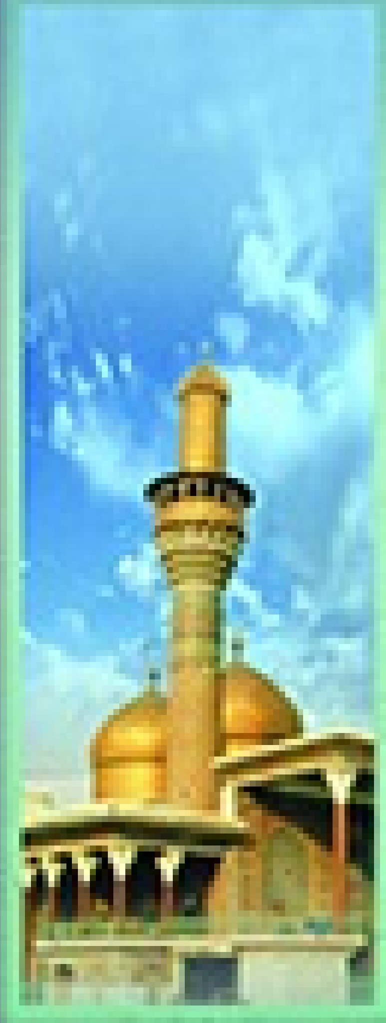
پیشوایان ہدایت

جواد الائمہ

حضرت امام محمد تقی علیہ السلام



گروہ مؤلفین

[illegible]

مترجم: [illegible]

مجمع جہانی اہل بیت علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشوایان هدایت: زندگی نامه چهارده معصوم علیهم السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجمع جهانی اهل بیت (علیهم السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیشوایان هدایت : جوادالائمه حضرت امام محمدتقی علیه السلام جلد ۱۱

مشخصات کتاب

سرشناسه:حکیم، سیدمنذر Hakim, Mundhir

عنوان و نام پدیدآور:جوادالائمه حضرت امام محمدتقی علیه السلام/ گروه مولفان (سیدمنذر حکیم، با همکاری وسام بغدادی)؛ مترجم سیدحسین اسلامی اردکانی؛ تهیه کننده معاونت فرهنگی، اداره ترجمه [مجمع جهانی اهل بیت (ع)].

مشخصات نشر:قم : مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری:۳۴۶ ص.

فروست:پیشوایان هدایت؛ [ج.] ۱۱.

شابک:دوره : ۹۶۴-۵۲۹-۱۲۸-۳ ؛ ۹۶۴-۵۲۹-۰۲۱-X

وضعیت فهرست نویسی:فاپا (چاپ دوم)

یادداشت:چاپ اول: ۱۳۸۵ (فیپا).

یادداشت:چاپ دوم.

یادداشت:کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع:محمدبن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ق. -- سرگذشتنامه

موضوع:چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده:بغدادی، وسام

شناسه افزوده:Bagdadi, Wisam

شناسه افزوده:اسلامی اردکانی ، حسین، مترجم

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع). اداره ترجمه

شناسه افزوده:مجمع جهانی اهل بیت (ع)

شناسه افزوده:پشوایان هدایت؛ [ج.] ۱۱.

رده بندی کنگره:BP۳۶/پ۹۶ ۱۱.ج ۱۳۹۳

رده بندی دیویی:۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی:م ۸۵-۱۶۹۲۲

ص :۱

اشاره

پیشگفتار

در عصر کنونی،که عصر نبرد فرهنگ هاست،هر مکتبی که بتواند با بهره گیری از شیوه های مؤثر تبلیغ،به نشر ایده های خود بپردازد،در این عرصه پیشتاز خواهد بود و بر اندیشهٔ جهانیان اثر خواهد گذاشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران،نگاه جهانیان یک بار دیگر به اسلام و فرهنگ تشیع و مکتب اهل بیت علیهم السّلام معطوف شد،دشمنان برای شکستن این قدرت فکری و معنوی و دوستان و هواداران برای الهام گیری و پیروی از الگوهای حرکت انقلابی و فرهنگی،به ام القرای این فرهنگ ناب و تاریخ ساز چشم دوختند.

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام با درک ضرورت همبستگی و همفکری و همکاری پیروان خاندان عصمت و در راستای ایجاد رابطهٔ فعّال با شیعیان جهان و بکارگیری نیروی عظیم و کارآمد و خلّاق شیعیان و اندیشمندان مذهب جعفری گام در این میدان نهاد،تا از طریق برگزاری همایش ها و نشر کتب و ترجمهٔ آثار و اطلاع رسانی در حوزهٔ تفکّر شیعی به گسترش فرهنگ اهل بیت و اسلام ناب محمّدی بپردازد.خدا را سپاس که با هدایت های ویژه مقام معظم رهبری حضرت آیت اللّه خامنه ای(مد ظله)در این میدان حسّاس و فرهنگ ساز،گام های مهمّی برداشته شده و امید است در آینده،این حرکت نورانی و اصیل،هرچه پویاتر و بالنده تر شود و جهان امروز و بشریت تشنه به معارف

زلال قرآن و عترت،بیشتر از چشمه سار این معنویت مکتبی و مکتب عرفانی و اسلام ولایی بهره مند و سیراب گردد.

بر این باوریم که عرضهٔ درست و کارشناسانه و منطقی و استوار فرهنگ اهل بیت علیهم السّلام،می تواند جلوه های ماندگار میراث خاندان رسالت و پرچمداران بیداری و حرکت و معنویت را در معرض دید جهانیان قرار دهد و دنیای خسته از جهالت مدرن،خودکامگی جهانخواران و فرهنگ های ضدّ اخلاق و انسانیت را در آستانهٔ«عصر ظهور»،تشنهٔ حکومت جهانی امام عصر علیه السّلام بسازد.

از این رو،از آثار تحقیقی و تلاش علمی محقّقان و نویسندگان در این مسیر استقبال می کنیم و خود را خدمتگزار مؤلّفان و مترجمانی می دانیم که در نشر این فرهنگ متعالی،تلاش می کنند.

*** خرسندیم که در نوبتی دیگر،یکی از محصولات پژوهشی مجمع جهانی اهلبیت علیهم السّلام،با عنوان مجموعهٔ«اعلام الهدایه»که حاصل زحمات محققین ارزشمند این نهاد مقدس می باشد را تقدیم شما عزیزان می نماییم.این جلد از مجموعه مذکور با همت و تلاش و خامهٔ پرتوان استاد سید حسین اسلامی به فارسی برگردانده شده است که توفیقات روزافزون مؤلفین محترم و مترجم گرانقدر را از خداوند متعال خواستاریم.

در همین جا،از همهٔ دوستان عزیز و همکاران صادق در ادارهٔ ترجمه که در فراهم آوردن این اثر،کوشش کردند،صمیمانه تقدیر می شود.باشد که این گام کوچک،در میدان جهاد فرهنگی،مورد رضای صاحب ولایت قرار گیرد.

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

ص:۸

[مقدمه]

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خـدایی را که راه هدایت را به آفریده هایش رهنمون گشت و بر راهنمایان برگزیده اش به ویژه خاتم پیامبران حضـرت محمد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و اله و خاندان والاتبارش درود بیکران باد.

خـدا،انسـان را آفریـد و بـه او خرد و انـدیشه بخشـید؛بـا خرد،حقیقـت را در می یابـد و آن را از باطـل بـاز می شـناسد و با اراده،مصالـح خویش را برمی گزینـد و اهـدافش را تحقق می بخشد.وی،خرد را حجّت بر بندگان خود قرار داد و از سرچشـمۀ فیض و هدایتش بر آنان فرو بارید.به انسان،نادانسـته ها را آموخت و او را به راه کمال درخور وی و هدف از آفرینش او،آشـنا ساخت.

قرآن،ارکـان،لوازم و راه هـای هـدایت الهی را روشن سـاخت،از سویی به بیـان علل آن ها پرداخته و از سوی دیگر،از نتایـج و ثمرات آن ها پرده برداشته است،آن جا که فرمود:

قُلْ إِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدیٰ؛ (۱)

بگو:هدایت واقعی همان هدایت خداست.

وَ اللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۲)؛

و خداوند،هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

وَ اللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ؛ (۳)

و خداوند،سخن حق می گوید و به راه صحیح هدایت می کند.

۱- (۱) .انعام/۷۱.

۲- (۲) .بقره/۲۱۳.

۳- (۳) .احزاب/۴.

وَ مَنْ یَعْتَصِمْ بِاللّهِ فَقَدْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ؛ (۱)

هرکس به خدا تمسک جوید،در حقیقت به راهی راست هدایت شده است.

قُلِ اللّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاّ أَنْ یُهْدی فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؛ (۲)

بگو:خداوند به حق رهنمون می شود،آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود،مگر آن که هدایتش کنند؟شما را چه می شود،چگونه داوری می کنید؟.

وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلی صِراطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ؛ (۳)

آنان که از علم و دانش بهره مندند،آگاهی دارند که آنچه از ناحیهٔ پروردگارت بر تو نازل گردیده حق است و او به راه خدای عزیز و حمید،هدایت می کند.

وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدیً مِنَ اللّهِ؛ (۴)

چه کسی گمراه تر از فردی است که هدایت الهی را نپذیرفته و از هوای نفس خود پیروی کند:

آری،خداوند بزرگ سرچشمهٔ هدایت حقیقی است،و اوست که بشر را به راه راست و حق هدایت می کند.دانش نیز،این حقیقت را تأیید می کند و دانشیان با تمام وجود،بدان گردن می نهند.خداوند در سرشت انسان،میل به کمال و زیبایی را به ودیعت نهاد،آن گاه بر او منّت گذارد و نعمت شناخت راه کمال را به وی ارزانی داشت؛از این رو،می فرماید:

۱- ((۱)) .آل عمران/۱۰۱.

۲- ((۲)) .یونس/۳۵.

۳- ((۳)) .سبأ/۶.

۴- ((۴)) .قصص/۵۰.

وَ مٰا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاّ لِيَعْبُدُونِ؛ (۱)

من جن و انس را فقط برای عبادت و پرستشم آفریدم.

و چون پرستش حقیقی،بی شناخت،صورت نمی بندد،به همین سبب، تنها راه دست یابی به اوج قلهٔ کمال،پرستش همراه بینش است.

خداوند،انسان را به دو نیروی خشم و شهوت مجهز نمود تا توان حرکت به سوی کمال را داشته باشد و او را از تسلط این دو نیرو و خواهش های نفسانی زاییده شده از آن-که هماره همراه انسان هاست-ایمن نساخت.به همین دلیل،آدمی افزون بر عقل و دیگر ابزارهای شناخت،به چیزی نیاز دارد که سلامت بینش او را ضمانت کند تا حجّت بر او کامل و نعمت هدایت برایش تمام گردد،و همه عوامل انتخاب آگاهانهٔ راه درست یا بیراهه برای او فراهم آید.

از این رو نتیجهٔ سنت هدایت الهی این بود که عقل آدمی از سوی وحی الهی و راهنمایی رهنمایان برگزیدهٔ خدا در تمام زوایای زندگی پشتیبانی گردد.

پیامبران،از آغاز بر دمیدن تاریخ و در گذر زمان،مشعل هدایت ربانی را بر دوش کشیدند تا بندگان خداوند بدون هدایتگر و راهبر نمانند و گفتار وحی -که تأییدگر عقل است-نیز گویای همین مطلب است که«زمین هیچگاه از حجت الهی خالی نخواهد بود.حجت خدا،هماره-قبل و بعد و همراه-با خلق است،به گونه ای که اگر در زمین دو کس بیشتر نماند،یکی از آن دو حتما حجت خداست.»و قرآن نیز بدین مطلب اشاره کرده است:

۱- (۱)) .ذاریات/۵۶.

إِنَّمٰا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هٰادٍ؛ (1)

تو فقط بیم دهنده ای،و هر گروهی راهنمایی دارد.

پیامبران و جانشینانشان،مسئولیّت هدایت مردم را برعهده دارند و وظایف و مسئولیّت آن ها بدین شرح است:

۱.وحی را کامل و دقیق دریافت کنند که چنین امری به آمادگی تمام نیاز دارد.از این رو،خداوند خود فرستادگان الهی را برمی گزیند،و قرآن از آن آشکارا سخن گفته است:

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ؛ (2)

خدا آگاه تر است رسالت خویش را کجا قرار دهد.

و اَللّٰهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشٰاءُ؛ (3)

خداوند از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی گزیند.

۲.رسالت الهی را به بشر برسانند.ابلاغ چنین رسالتی به داشتن صلاحیّت کامل بستگی دارد،و این شایستگی مبتنی بر آگاهی لازم از جزئیات،اهداف رسالت و مصونیّت از اشتباه است:

كٰانَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً فَبَعَثَ اللّٰهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النّٰاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ (4)

مردم در آغاز،یک دسته بودند،خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را مژده و بیم دهند و کتاب آسمانی را که به سوی حق دعوت می کرد،با آن ها نازل نمود تا در اختلافاتی که بین مردم وجود داشت،میانشان داوری کنند.

۳.امتی وفادار و پایبند به رسالت الهی به وجود آورند و آنان را برای حمایت از رهبر،آماده سازند.قرآن با کاربرد دو واژۀ«تربیت»و«تعلیم»این

۱- ((۱)) .رعد/۷.

۲- ((۲)) .انعام/۱۲۴.

۳- ((۳)) .آل عمران/۱۷۹.

۴- ((۴)) .بقره/۲۱۳.

مسئولیّت مهم را به شکلی رسا اعلام می دارد:

یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ؛ (۱)

آنان را تزکیه می کند و به آن ها کتاب(قرآن)و حکمت می آموزد.

تزکیه،یعنی تربیت به سوی کمال درخور آدمی که این تربیت به الگوی شایسته ای نیاز دارد که از تمام عناصر کمال بهره مند باشد:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ؛ (۲)

رسول خدا به یقین برای شما الگو و سرمشق نیکویی بود.

۴.رسالت خویش را از انحراف و گمراهی و تحریف پاس دارد.چنین امری به شایستگی علمی و معنوی نیازمند است که از آن به«عصمت»تعبیر می کنند.

۵.در اجرای اهداف معنوی رسالت و تحکیم ارزش های اخلاقی در جان و روان انسان ها و ارکان جوامع بشری بکوشد و این عمل تنها در چهارچوب دستورات الهی و با اجرای قوانین دینی میسّر است و جز با بنای نهادی سیاسی براساس ارزش های الهی تحقق پذیر نیست.اجرای این طرح ها و قوانین، رهبری فرزانه،بسیار شجاع،فوق العاده مقاوم،آگاه به روحیّات طبقات مختلف جامعه و جریان های فکری،سیاسی و اجتماعی و قوانین مربوط به اداره و تربیت و راه و رسم زندگی،می طلبد.موارد یاد شده که می توان آن ها را به صلاحیّت های علمی تعبیر کرد،افزون بر عصمتی است که آن را صلاحیّت معنوی می نامیم.

پیامبران و جانشینان آنان در راه تحقق اهدافی که خداوند برای آنان ترسیم کرده بود،لحظه ای از پا ننشستند و از جان دست شستند و پنجه در پنجهٔ دشواری ها افکندند و از هیچ کوششی نیاسودند.خداوند تلاش پی گیر آنان را با

۱- ((۱)) .جمعه/۲.

۲- ((۲)) .احزاب/۲۱.

رسالت آخرین پیام آور نور،حضرت محمد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و آله و سلم تکمیل ساخت و امانت و مسئولیّت هدایت بشر را بر عهدهٔ آن انسان برجسته نهاد و رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم در این راستا گام های شگفت انگیزی برداشت و در کوتاه ترین زمان، به بزرگترین نتایج دست یافت که حاصل تلاش های بیست و سه ساله آن حضرت را می توان چنین گزارش داد:

۱.عرضهٔ رسالتی کامل به بشر که دربردارندهٔ عناصر دوام و بقاست.

۲.مجهز نمودن آن رسالت به عناصر بازدارنده از کژی و انحراف.

۳.تأسیس و تشکیل امتی مسلمان که اسلام را مکتب،پیامبر را رهبر،و آیین الهی را قانون زندگی می دانست.

۴.ایجاد دولتی اسلامی که آیین الهی را به مرحلهٔ اجرا نهاد و پرچم اسلام را به دوش کشید.

۵.ارائه چهرهٔ درخشانی از رهبری حکیمانهٔ الهی که خود تجسّم کامل آن بود.

تحقق کامل اهداف رسالت،در گرو چند امر بود.

الف)رهبر شایسته ای که بتواند رسالت الهی را اجرا کند و آن را از دست هوسبازان،حفظ نموده و استمرار بخشد؛

ب)تربیت صحیحی که متناسب با گذر زمان،برای همگان تداوم یابد و این کار تنها از عهدهٔ مربّیانی برخوردار از صلاحیت علمی و معنوی برمی آید؛ رهبرانی که در منش و رفتار،چونان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم برجسته ترین،به شمار آیند.

از این رو،خواست خدا چنین بود که نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم برگزیدگانی از اهل بیت خویش را درخور این کار آماده سازد،و به نام مبارک آنان تصریح کند و رشتهٔ امور هدایت مستمرّ الهی را به دستور خدا به آنان بسپارد تا دین را از تحریف نادانان و فریبکاران حفظ و نسل های بعد را براساس ارزش ها

بپرورانند و این برنامه ریزی الهی در این سخن رسول گرامی اسلام جلوه گر شد که فرمود:

«إنی تارک فیکم الثقلین ما إن تمسکتم بهما لن تضلّوا،کتاب اللّه و عترتی و إنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»؛

من دو[چیز]گرانسنگ میان شما می نهم،تا زمانی که به آن ها متمسّک و پای بند باشید،هرگز به گمراهی نمی افتید،آن دو،کتاب خدا(قرآن)و عترت منند،و از یکدیگر جدایی ناپذیرند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این مسیر،امامان معصوم علیهم السّلام همان برجستگانی بودند که پیامبر به فرمان خدا،آنان را برای رهبری امت،پس از خود منصوب کرد.رفتار آنان بیانگر روش واقعی اسلام است و تحقیق و بررسی زندگانی آنان از چهرهٔ فراگیر و چند بعدی حرکت اصیل اسلامی پرده برمی دارد؛حرکتی که راه خود را در ژرفای جان مسلمانان طی می کند.بی تردید توان این حرکت پس از رحلت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم رو به کاهش نهاد.از این رو،امامان معصوم علیهم السّلام بی آن که از مسیر سنّت هستی که بر روش رهبری و امّت حکمفرماست،خارج شوند،به آگاه ساختن مردم پرداختند و در جهت ایجاد و ارتقای آگاهی مکتبی امت و حرکت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم و انقلاب شکوهمندش،قدرت آن ها را به تحرک واداشته و شتاب بخشیدند.

زندگی ائمّه نیز در استمرار سیرهٔ پیامبر اسلام قرار داشت و مردم به آنان، چونان مشعل های فروزان هدایت رومی آوردند.بدین سان،پیشوایان دین، مردم را به سوی حق و رضای او هدایت کرده و خود،در راه اجرای دستورات الهی،استوار بودند و در دست یابی به کمال مطلوب انسانی،بر دیگران پیشی گرفتند.زندگی آن ها سرشار از جهاد،شکیبایی بر دشواری ها و تحمل آزار ستمکاران بود تا آن جا که در این راه،عزّت شهادت را بر خواری زندگی با ستمکاران ترجیح دادند و پس از جهاد و مبارزه ای بزرگ و بس با عظمت،به

دیدار خدا نایل گشتند.

به یقین،تاریخ نگاران هیچ گاه بر دست یابی به تمامی ابعاد زندگی عطرآگین آن بزرگواران قادر نیستند.از این رو،می کوشیم تا با پژوهش و تحقیقی ژرف از آن چه در تاریخ آمده با خوشه چینی از خرمن سیرهٔ آنان،اثری سودمند فراروی خوانندگان قرار دهیم.

پژوهش ما با شرح زندگانی نبیّ اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم آغاز و با بیان زندگی وجود مبارک خاتم اوصیا حضرت ولی عصر امام زمان-عجّل اللّه تعالی فرجه الشریف-پایان می پذیرد،امید این که خدای متعال،گیتی را به نور عدالتش روشن گرداند.

این کتاب به بررسی زندگی حضرت امام محمد بن علی الجواد علیه السّلام،نهمین امام از خاندان اهل بیت علیهم السّلام بعد از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم می پردازد.

ایشان یازدهمین معصوم از پیشوایان هدایت بود که در فکر،خلق و روش خود نمونه ای عملی از دین را در کلیه امور و جوانب عینیت بخشید و از این رو چراغ هدایت و والاترین الگوی بشریت بعد از پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلم و پدران بزرگوارش علیهم السّلام بود همانانکه خداوند آنان را از هرگونه زشتی مبرّا و به تمام معنا پاک قرار داده است.

جا دارد از کلیهٔ کسانی که در به ثمر رسیدن این طرح مبارک تلاش فراوانی مبذول داشته و آن را به جهان نور تقدیم کردند به ویژه اعضای محترم گروه تألیف بالاخص محقق ارجمند حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سیّد منذر حکیم حفظه الله تعالی،سپاسگزاری کنیم و سر بر آستان حق بساییم که توفیق به انجام رساندن این دائره المعارف خجسته را به ما ارزانی داشت؛«فإنّه حسبنا و نعم النصیر».

معاونت فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السّلام

قسمت اوّل

اشاره

بخش نخست امام محمد جواد علیه السّلام در یک نگاه

بخش دوم برداشت هائی از شخصیت امام جواد علیه السّلام

بخش سوم جلوه ای از شخصیت امام جواد علیه السّلام

ص:۱۷

بخش نخست

امام محمد جواد علیه السّلام در یک نگاه

حضرت امام ابو جعفر،محمد بن علی جواد علیه السّلام نهمین امام از خاندان رسالت است که حضرت ختمی مرتبت،به فرمان خداوند امر امامت را به آنان سپرد تا پس از وی مسئولیت و راهبری امت و جامعه را برعهده گیرند؛ همان هایی که قرآن،عصمت شان را بیان و روایات متواتر بر امامت شان تصریح کرده است.

امام جواد علیه السّلام همانند پدران گرامی اش آینهٔ تمام نمای والایی ها و بزرگواری هایی بود که دارندهٔ آن ها را شایستهٔ امامت و رهبری انقلابی-الهی می کرد.حضرتش در هفت سالگی،امامت عامه را برعهده گرفت.اگرچه در آن روزگار رهبری و امامت خردسالی امری نامأنوس بود و شاید بودند کسانی که کینه توزانه بر آن خرده می گرفتند،اما حکمت الهی پیش از او نیز چنین اقتضا کرده بود و حضرت عیسی بن مریم علیه السّلام نوزاد در حالی که در گهواره بود به مقام نبوت دست یافت.

تاریخ در لابه لای امامت زودهنگام امام جواد علیه السّلام این باور و اعتقاد شیعهٔ دوازده امامی را تأیید کرد که«امامت منصبی الهی است و خداوند آن را به شایستگان و کمال یافتگان همه روزگاران می بخشد»،چرا که آن بزرگوار،در عین خردسالی با عالمان بزرگ عصر خود مباحثه نمود و با دانش خدا داده و برهان رسایش بر آنان پیروز شد،آن چنان که عالمان و حاکمان عصر او در

ص:۱۹

برابر آن سر تسلیم فرود آورده،بدان اعتراف کردند.

فقیهان،راویان و عالمان بزرگ گرد وجود مبارک امام هفت ساله حلقه زدند و از چشمۀ جوشان دانش سرشار او سیراب شدند و بی شمار مسائل اعتقادی،فلسفی،کلامی،فقهی،تفسیری و دیگر دانش های روز بشری را از حضرتش روایت کردند.

امام جواد علیه السّلام همانند پدر ارجمندش عهده دار سرپرستی شیعیان شد و آنان را در زمینۀ دانش،معنویت و سیاست چنان پرورش داد تا بتوانند در مسیری گام نهند که امامان معصوم برای آنان ترسیم کرده بودند،زیرا این جماعت روزگاری در پیش داشتند که با دوره های قبلی متفاوت بود و آنان نمی توانستند همچون پیشینیان خود با امامی تماس و ارتباط داشته باشند.پس می بایست در ادارۀ خویش از توانمندی فکری،سیاسی،اجتماعی و اقتصادی شایان و در حد کفایت برخوردار باشند.

بدین ترتیب امام جواد علیه السّلام توانستند در مدت کوتاه زندگانی بابرکت و الهام بخش خود اهداف بزرگی را در عرصه های یاد شده،محقق کنند.شهادت آن حضرت در ۲۵ سالگی،خود بهترین گواه بر اوج موفقیت امام علیه السّلام در حرکت و برنامه ریزی الهی اش می باشد،تا آن جا که حضور او در جامعۀ اسلامی،حاکمان سرکش را چنان دچار آشفتگی و پریشان حالی کرده بود که راه رهایی را در کشتن او و جلوگیری از تلاش و فعالیت های سازنده اش دیدند.از همین رو برگه ای آلوده به جنایت بر سابقۀ ننگین خود و تبار خود افزودند.

ص:۲۰

بخش دوم

تأثیرپذیری از شخصیت امام جواد علیه السّلام

آن دسته از معاصران امام جواد علیه السّلام که شخصیت سترگ حضرتش را کاویده،به عظمت فکری و کمال علمی او پی می بردند،مات موهبت های آن حضرت می شدند و آنان که شرف حضور در محضر او را می یافتند،شگفت زده و فروتن از حضورش مرخص می شدند.در این مبحث به پاره ای از نشانه ها و شاخصه های عظمت و والایی شخصیت آن حضرت از زبان معاصران او و آنان که دربارۀ حضرتش قلم زده اند،اشاره می کنیم:

۱.حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام پدر گرانقدر امام جواد علیه السّلام فرزند خود را چنین توصیف کرده است:

نخست:امام رضا علیه السّلام پیش از ولادت فرزندش جواد فرمود:

«و اللّه لا تمضی الأیام و اللیالی حتی یرزقنی اللّه ولدا ذکرا یفرّق به بین الحق و الباطل؛ (۱)

به خدا سوگند،پس از روزگارانی[نه چندان طولانی]خداوند پسری به من خواهد داد که به وسیلۀ او میان حق و باطل را جدا می کند».

در روایتی دیگر و با تعبیری متفاوت فرمود:

ص:۲۱

۱- (۱)) .کافی ۳۲۰/۱ و الارشاد ۲۷۷/۲.

«حتی یولد ذکر من صلبی یقوم مقامی یحیی الحق و یمحی الباطل»؛ (1)تا این که پسری از من به وجود می آید و جانشین من می شود و حق را زنده نموده،باطل را نابود و محو می کند.

دوم:پس از آن که حضرت جواد علیه السّلام زاده شد،پدر ارجمندش فرمود:

«هذا المولود الذی لم یولد مولد أعظم برکه علی شیعتنا منه»؛ (2)

این،مولودی است که با برکت تر و خجسته تر از او برای شیعیان ما،زاده نشده است.

سوم:نیز حضرت رضا علیه السّلام دربارۀ فرزندش امام جواد علیه السّلام فرموده است:این ابو جعفر است.او را در جایگاه خودم قرار داده ام و جانشین خویش گردانده ام. (3)

چهارم:امام رضا علیه السّلام دربارۀ فرزند خود امام جواد علیه السّلام به«صفوان بن یحیی» فرمود:ابو جعفر[جواد]طرف گفت و گو[ی فرشتگان]بود. (4)

۲.از«محمد بن حسن بن عمار»نقل شده است که گفت:«ابو جعفر،محمد بن علی[بن موسی]الرضا علیه السّلام وارد مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم شد.«علی بن جعفر» عموی امام رضا علیه السّلام که متوجه ورود او شد،پای برهنه و بدون ردا به سمت او شتافته،دستانش را بوسید و او را گرامی داشت.ابو جعفر(امام جواد)علیه السّلام فرمود:ای عمو بنشین،خدایت رحمت کند.

علی گفت:ای سرورم،در حالی که تو ایستاده ای چگونه بنشینم؟

چون علی بن جعفر به جای خویش بازگشت،یارانش زبان به ملامت وی گشودند و گفتند:تو عموی پدر او هستی،در عین حال با وی چنین رفتاری داری؟

علی در پاسخ آنان گفت:خاموش باشید،آن گاه محاسن خود را در دست گرفت و

۱- (۱) .رجال کشی/۴۶۳.

۲- (۲) .کافی ۳۲۱/۱.

۳- (۳) .همان جا.

۴- (۴) .مسعودی،اثبات الوصیه/۲۱۲.

گفت:حال که خدای-عز و جل-این موی سپید را شایستهٔ[امامت]ندید و این جوان را چنین شایستگی داد و بدین منصب گمارد،فضل و برتری او را انکار کنم؟من غلام او هستم و از گفته شما به خداوند پناه می برم. (۱)

۳.از«شیخ مفید»نقل شده است که:«مأمون،شیفته و شیدای ابو جعفر (جواد)علیه السّلام شده بود،چرا که او را در عین خردسالی،در فضیلت،علم، حکمت،ادب و کمال و عقل سرآمد می دید،آن گونه که مشایخ و کهنسالان آن روزگار به مرتبهٔ او نمی رسیدند.از همین رو دخترش«ام الفضل»را به همسری ابو جعفر درآورد و با وی به مدینه فرستاد،مأمون،او را بی نهایت تکریم و تعظیم می کرد و گرامی اش می داشت». (۲)

چون مأمون بر آن شد تا دختر خود را به همسری امام جواد علیه السّلام درآورد، بنی عباس به این کار اعتراض کردند.مأمون دلیل خود را این گونه بیان کرد:و اما ابو جعفر را از آن رو برگزیدم که در عین خردسالی،در علم و فضل،سرآمد تمام صاحبان فضل و علم[بوده و در این عرصه]نابغه و شگفتی برانگیز است.

وای بر شما،من این جوان را بهتر از شما می شناسم.او از خاندانی است که دانش خود و گوهر و الهام آن را از خداوند دارند.پدران او پیوسته در دانش دین و ادب از مردم کمال نایافته بی نیاز بوده اند. (۳)

پس از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام مأمون در اولین دیدار خود با امام جواد علیه السّلام که هنوز ده ساله نشده بود،او را آزمود،آن گاه به او گفت:

تو به حق فرزند رضا هستی و به راستی از خاندان مصطفایی».آن گاه امام را با خود برده،به خویش نزدیک گرداند و در تکریم و تجلیل از او بسیار کوشید.

۱- ((۱)) .کافی ۳۲۲/۱.

۲- ((۲)) .الارشاد ۲۸۱/۲.

۳- ((۳)) .همان/۲۸۲.

۴.پس از شـهادت امام رضا علیه السّـلام«ابو العیناء»نزد امام جواد علیه السّـلام رفت تا فقـدان پـدرش را به آن حضـرت تسـلیت گویـد.او با این عبارت که جایگاه والای امام جواد علیه السّـلام را تبیین می کنـد،به امام علیه السّـلام تسـلیت گفت:تو والاتر و برتر از توصیف مایی و ما کمتر از آنیم که تو را[به صبر ورزیدن در سوگ پدر]موعظه کنیم.

آنچه تو را بسنده باشد در علم خدا[داده ات]وجود دارد و پاداش خدا غم تو را سبک می گرداند. (۱)

۵.از دیگر مورخانی که دربارهٔ امام جواد علیه السّـلام نوشته است«علامه سبط ابن الجوزی حنفی»(م ۶۵۴ ق.)است.او امام جواد علیه السّـلام را چنین توصیف می کند:و محمد،امام ابو جعفر ثانی(دوم)در علم،تقوا،زهد و بخشندگی،شیوهٔ پدرش را در پیش گرفته بود.او با القاب«مرتضی»و«قانع»[نیز]خوانده می شد. (۲)

۶.«کمال الدین،محمد بن طلحهٔ شافعی»(م ۲۶۲ ق.)به نقل از ابن جوزی در توصیف امام جواد علیه السّلام گفته است:

هرچند خردسال بود،اما منزلتی والا و آوازه ای بلند داشت.

نیز همو گفته است:مناقب و فضایل ابو جعفر،محمد جواد چندان فراوان است که نه میدان هماوردی ها گنجایش آن را داشـت و نه اجل،امان داد[تا بر همگان آشـکار شود]،بلکه تقـدیر الهی چنین بود که در دنیا روزگاری انـدک بماند.از این رو زندگی کوتاهی داشت و اجلش او را درربود،اما در همین عمر کوتاه،خداوند او را از چنان منقبت و منزلتی خاص برخوردار فرمود که فروغ آن در طلیعهٔ بزرگداشت و تجلیل می درخشد و اخبار آن بر بلندای مراتب ارجمندی قرار دارد.

۱- (۱)) .ابن شهر آشوب،المناقب ۳۶۲/۴.

۲- (۲)) .تذکره الخواص/۳۵۸-۳۵۹.

آن گاه به منقبتی از امام جواد علیه السّلام اشاره کرد که مأمون با دیدن آن،به فضل و والایی او اعتراف کرد. (۱)

۷.یکی دیگر از کسانی که دربارۀ امام جواد علیه السّلام سخن گفته اند«علی بن عیسی اربلی»(م ۶۹۳ ق.)است.

او تمام ایمان و محبت خود را نسبت به امام جواد علیه السّلام در قالب واژگان ریخته،چنین گفته است:[امام]جواد علیه السّلام در هر حال جواد(بخشنده)است و مصداق تعریف لغوی است که«جواد از جوده(نیکی)است».با پاکی عنصر و پاکیزگی مولد،سرآمد همگان شد.ستیغ بزرگی را درنوردید؛مرتبه ای که هیچ کس بدان دست نیافته و نخواهد یافت.

شکوه و سرفرازی اش در مرتبه ای والا قرار دارد و جایگاه بلندش فراتر از ستارگان است.منصب[امامت]او شرافتی فراتر از دیگر منصب ها دارد.هرگاه تازه رسیدگان که[دود]آتشی ببینند می گویند:ای کاش آتش[مطبخ]او باشد نه آتش«[بنی]غالب.

سرفرازانه به والایی دست می یابد،شب و روز عرصۀ شرافت و افتخار را درمی نوردد و در سروری و مهتری کسی بدو نرسد[آن چنان که مهتری اش در باور نگنجد].او بر تارک اختران و آسمان بلندی یافته و از هر پستی دور و به هر فضیلت و والایی نزدیک است.

مکارم و والایی ها از وجودش عطرآگین می شوند،بزرگواری از او می تراود و اخبار بخشندگی او،فرزندان و نیاکانش روایت می شوند.پس خوشا به حال کسی که در دوستی او بکوشد و بدا بر احوال آن که دل در گرو

ص:۲۵

۱- (۱)) .ر.ک:مطالب السؤول/۲۳۹ و الفصول المهمه/۲۵۲.

دشمنی او نهد.

هر گاه غنایم شکوه،والایی ها و افتخارات تقسیم شوند[بی تردید] برترین ها از آن اوست و چون مرکب مهتری زین شود،راهوارترین و چابکترین آن ها برای اوست.

در بخشش و دهش از باران رحمت پیشی می گیرد،در مددرسانی با شیر [مردان]همپا می شود،و چون در رفتن[بر کسی]پیشی گیرد،بزرگوارانه و[آن گونه که خشنودی را فراهم آورد]پیشی می گیرد.

چون پدران و فرزندان گرامی او را-که درود بر آنان باد-برشمرند،[بی تردید]در توصیف آنان درج گهرهای یکتا به انتظام درآید و چون در صدد بیان خصوصیات آنان برآیند،همه نیکی ها و والایی ها را گرد می آورد.تمام ارجمندی ها و افتخارات در او جمع است و پیش از او در پدرانش جمع بود و پس از او در فرزندانش جمع شده و خواهد شد.حال چه کسی پدری چون پدر او و جدی همانند جد او دارد؟

او در بزرگی آنان شریک است و آنان نیز در بزرگواری او شریکند.همان گونه که آنان دست تهی مستمندان و از کارافتادگان را از دهش خود پر می کردند او نیز چنان می کرد.

به وسیله آنان راه های هدایت آشکار شده و هم به سبب آنان است که [انسان]از گمراهی ایمن می شود.با دوستی آنان در روز واپسین امید رستگاری و رهایی می رود.آنان اهل نیکی و دهش و بخشش هستند.

تمام مدایح و ستایش ها در برابر عظمت آنان ناچیز است و مکارم اخلاق از اخلاق والای آنان برگرفته شده است.

همه صفات نیکو در گوهرهای پاک و تبار گرامی آنان پدید آمده است.

ص:۲۶

پس،بهشت با پیوستن به ایشان به دست می آید و دوزخ،کیفر دوری جستن از آنان است.

این صفات بر جمع آنان و بر فردفرد آنان صادق است و غایب و حاضر آنان و نیز فرزند و پدر این بزرگان را دربر می گیرد.

دوست داشتن آنان واجب،دولت شان پایدار و همیشگی و بازار سروری ایشان پررونق است و دوستداران آنان[در قیامت]خندان هستند.این شرافت و بزرگی آنان را بس که جدشان محمد،پدرشان علی و مادرشان فاطمه-که درود بر آنان باد-است.

[با این اوصاف،]چه کسی در این افتخارات با آنان همپا می باشد؟و که می تواند در علو منزلت و جایگاه بر آنان سبقت گیرد؟

[بدون هیچ رقیبی]به سوی نهایت[هر نیکی]سبقت گرفته،بدان رسیدند و مراتب مهتری و بزرگی را بدون این کسی به پای ایشان برسد،همراهی کردند و این،حق الیقین،بلکه عین الیقین است.

مردم همگی ریزه خوار ایشانند و همانند نسبت غلام به مولا،با آنان نسبت دارند.

از آنان افتخارات به دست آمده و کارهای ارجمند فراگرفته شده است و آغاز و پایان شرف،از شرافت آنان است.

اگر توصیف ایشان را ادامه دهم،گزاف نگفته ام و اگر در صدد برشمردن اوصاف ستودهٔ آنان برآیم[ثریا]بر من بانگ خواهد زد که:ثریا[آسمان،خوشهٔ پروین]کجا و دست خواهان آن کجا؟و تو چگونه می خواهی چیزی را بر

شمری که پیشینیان و آیندگان تا به آخر،در انجام آن وامانده اند؟. (۱)

۸.«ذهبی»دربار امام جواد علیه السّلام گفته است:محمد،به«جواد»،«قانع»و «مرتضی»ملقب بود و در شمار بزرگان اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرار داشت.از آن جا که به سخاوت و بخشندگی شهره بود«جواد»خوانده شد. (۲)

۹.دیدگاه«ابن صبّاغ مالکی»متوفای سال ۸۵۵ ق.دربارهٔ امام جواد علیه السّلام را این گونه می خوانیم:او امام نهم و به«ابو جعفر ثانی»مشهور است.در عین خردسالی مرتبه و منزلتی والا و آوازه ای بلند و فراگیر داشت،براساس نصوصی که درباره امامت او آمده بود و نیز وصیت پدرش علی بن موسی الرضا،پس از پدر،عهده دار منصب امامت شد.جماعتی از افراد ثقه و عادل نیز این مطلب را نقل کرده اند. (۳)

۱۰.«شیخ عبد اللّه بن محمد بن عامر شبراوی شافعی»متوفای سال ۱۱۵۴ ق.امام جواد علیه السّلام را چنین معرفی می کند:محمد جواد،نهمین تن از امامان است.آن گاه با برشمردن نسب او و این که در سال ۱۹۵ ق.متولد شده است چنین ادامه می دهد:و کرامات او-که خدای از او خشنود باد-فراوان و مناقب او مشهود است.

وی پس از برشمردن برخی از مناقب آن حضرت،گفتهٔ خود را با این عبارت به پایان می رساند:و این[کرامت ها]بخشی از کرامات بزرگ و مناقب زیبای اوست. (۴)

۱۱.از جمله کسانی که از امام جواد علیه السّلام سخن گفت«یوسف اسماعیل

۱- (۱)) .ر.ک:کشف الغمه فی معرفه الأئمه ۳۷۰/۲-۳۷۱.

۲- (۲)) .تاریخ الاسلام/۸ و الوافی بالوفیات ۱۰۵/۴.

۳- (۳)) .الفصول المهمه/۲۵۱.

۴- (۴)) .الإتحاف بحب الأشراف/۱۶۸.

نبهانی»است.او می گوید:محمد جواد،فرزند علی[بن موسی]الرضا یکی از بزرگان ائمه و چراغ[هدایتگر]امت[است[که از میان]سرورانمان،اهل بیت[بر آمده]است. (۱)

۱۲.توصیف«محمود بن وهیب بغدادی»از امام جواد علیه السّلام چنین است:او وارث دانش و فضل پدر خود و از نظر منزلت و کمال،سرآمد برادران (همگنان)خود بود. (۲)

۱۳.«فضل بن روزبهان»متوفای سال ۹۲۷ ق.ضمن شرحی بر صلوات که خود آن را به منظور بیان فضل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و خاندان پاک او انشاء کرده،فضایل امام جواد علیه السّلام را برشمرده،می گوید:«اللهم و صلّ و سلّم علی الإمام التاسع الأوّاب السجّاد،الفائق فی الجود علی الأجواد،مانح العطایا و الأوفاد لعامّه العباد،ما حی الغوایه و العناد،قامع أرباب البغی و الفساد،صاحب معالم الهدایه و الإرشاد إلی سبیل الرشاد، المقتبس من نور علومه الأفراد من الأبدال و الأوتاد،أبی جعفر محمد التقی الجواد بن علی الرضا ساکن روضه الجنه بأنعم العیش،المقبور عند جدّه بمقابر قریش.اللهم صلّ علی سیّدنا محمد و آل سیّدنا سیّما الإمام السجّاد محمد التقی الجواد؛ (۳)

بار خداوندا،بر امام نهم آن که بسیار به سوی خدا بازمی گشت و بسیار سجده می کرد درود فرست،آن که در بخشندگی و دهش بر بخشندگان سرآمد بود،عامهٔ بندگان را از عطای خود بهره مند کرده،گمراهی و لجاجت را زدود و پیشوایان بدکاری و فساد را سرکوب نمود.

آن صاحب نشانه های هدایت که به راه راست ره می نمود و یگانگان از «ابدال»و«اوتاد»از نور دانش او فروغ برمی گرفتند،یعنی ابو جعفر،محمد تقیّ

۱- (۱) .جامع کرامات الاولیاء ۱۰۰/۱.

۲- (۲) .جوهر الکلام/۱۴۷.

۳- (۳) .ر.ک:فضل بن روزبهان،شرح الصلوات.نام دیگر این کتاب«وسیله الخادم إلی المخدوم»است.

جواد فرزند علی[بن موسی]الرضا که ساکن بوستان بهشت است و از حیات بسیار خوش برخوردار است و در کنار قبر جدّش در گورستان قریش مدفون است.

بار خداوندا،بر سرور ما محمد و خاندان سرور ما،علی الخصوص امام بسیار سجده کننده،محمد تقیّ جواد درود فرست».

۱۴.دیگر نویسنده ای که از امام جواد علیه السّلام گفته«خیر الدین زرکلی»است.از قلم او می خوانیم:

او منزلت و مرتبه ای بلند داشت،هوشمند و زبان آور و در بدیهه گویی توانمند بود.

سپس ادامه می دهد:«محمد بن وهبان دبیلی»کتابی در سیرهٔ او(امام جواد)علیه السّلام نوشته،نام آن را«أخبار أبی جعفر الثانی»نهاده است. (۱)

آنچه بیان شد بخشی از گفته و نوشته هایی بود که معاصران امام جواد علیه السّلام و نیز کسانی که پس از روزگار او می زیستند دربارهٔ آن حضرت در تاریخ ثبت کرده اند.آنان بدون هیچ مصلحت اندیشی و پنهان کاری،شگفتی خود را از مواهبی که امام جواد علیه السّلام از آن برخوردار بود و نیز از شخصیت بی همتای او که بازگوکنندهٔ شخصیت پدران گرامی اش به عنوان حاملان چلچراغ هدایت و نشانه های آن پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود،در نوشتار و گفتار خود بیان کردند.

۱- (۱)) .الاعلام ۱۵۵/۷.

بخش سوم

اشاره

جلوه ای از شخصیت امام جواد علیه السّلام

بی تردید فضایل دوازده امام معصوم،از جمله امام جواد علیه السّلام آن چنان بسیار است که در شمار نمی آید.این که خداوند ایشان را برای تصدی منصب امامت برگزیده،خود نشانگر کمال و مناقبی است که تنها در این پاکان فراهم آمده و آنان را از دیگر افراد متمایز کرده است.از همین رو این شایستگی را یافتند تا به مقام امامت دست یافته،حجت های خداوند بر خلق و امانتداران وحی او باشند.

علیرغم این که هر امامی فضایل و افتخاراتی ویژه داشت،متأسفانه به دلیل شرایط سختی که اهل بیت علیهم السّلام و پیروان ایشان را-که به حفظ و نقل تراث والای اسلامی کمر بسته بودند-دربر گرفته بود،تنها اندکی از آن بزرگی ها و شکوه و عظمت و دانش به دست ما رسیده است.تهدید اندیشه و تصفیهٔ فیزیکی که از سوی حاکمیت علیه امامان اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان و نیز بر ضد کسانی که در صدد بیان و آشکار کردن سیرهٔ عطرآگین آنان بودند،اعمال می شد،برای از میان رفتن تراث سترگ و داده های علمی آنان بسنده بود.

در این بخش به داده های تاریخی و حدیثی دربارهٔ زندگی،مناقب و مکارم اخلاق امام جواد علیه السّلام نظری گذرا می افکنیم.

ص:۳۱

الف)سخن گفتن نوزاد

بنا به گواهی تاریخ نگاران،هنگامی که امام جواد علیه السّلام چشم به جهان گشود، شهادتین را بر زبان آورد و در سومین روز تولد خود،خدای متعال را ستود و بر پیامبر گرامی اسلام و امامان هدایتگر درود فرستاد.

از حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السّلام نقل شده است که گفت:«زمانی که مادر ابو جعفر جواد علیه السّلام به او باردار شد،به او(امام رضا)علیه السّلام نوشتم:کنیز تو «سبیکه»باردار شده است.

امام رضا علیه السّلام در پاسخ نامهٔ من نوشت:او در فلان وقت و روز و ماه،باردار شده است.پس هرگاه فرزند خود را به دنیا آورد تا هفت روز در کنار او بمان.

چون سبیکه فارغ شد و کودک به دنیا آمد،زبان گشوده،گفت:«أشهد أن لا إله إلا الله،أن محمدا رسول اللّه».

در روز سوم نوررسیدهٔ امام علیه السّلام عطسه کرد و گفت:«الحمد لله،و صلی الله علی محمد و علی الأئمه الراشدین»؛

ستایش مختص خداوند است و درود خداوند بر محمد و بر امامان راه یافته باد. (۱)

نیز گفته است:«چون زمان وضع حمل«خیزران»مادر ابو جعفر علیه السّلام فرا رسید امام رضا علیه السّلام مرا خوانده،فرمود:ای حکیمه،هنگام وضع حمل خیزران در کنار او بمان و با او و قابله به یک اتاق بروید.

آن گاه امام علیه السّلام چراغی در اتاق قرار داد و درب اتاق را بر ما بست.درد زایمان،خیزران را دربر گرفت و تشتی برای وضع حمل پیش روی او بود.در

ص:۳۲

۱- (۱)) .مستدرک العوالم ۱۵۱/۲۳-۱۵۲.

این هنگام چراغ خاموش شد.از این پیشامد اندوهگین شدم.در همین حال ابو جعفر علیه السّلام در تشت پدیدار شد.پوشش نازکی که به پیراهن می ماند اندام او را پوشانده بود و نور آن،خانه را روشن گرداند.او را در دامان خود گرفته،آن پوشش را از بدن او برگرفتم و بدین ترتیب از کار او فارغ شدیم.در همین حال امام رضا علیه السّلام درب اتاق را گشود و نوزاد را گرفته،در گهواره گذارد و به من فرمود:ای حکیمه،در کنار گهواره اش بمان.

چون روز سوم فرا رسید،نوزاد چشم به آسمان دوخت،سپس به سمت راست و بعد به سمت چپ خود نگریست و گفت:«أشهد أن لا إله إلا الله،أشهد أن محمدا رسول الله».

هراسان نزد ابو الحسن علیه السّلام رفته،به او گفتم:از این کودک،گفتاری بس شگفت شنیدم.

امام رضا علیه السّلام فرمود:مگر چه گفته است؟ماجرا را برای او باز گفتم.

امام علیه السّلام فرمود:ای حکیمه،شگفتی های بیشتری از او خواهید دید». (۱)

ب)امامت در خردسالی

مشیت خداوند چنین رقم خورده بود که امام جواد علیه السّلام خردسال به عنوان خلیفۀ خداوند بر خلق و امام و پیشوای آنان باشد.البته این بی سابقه نبود و عیسی علیه السّلام و سلیمان علیه السّلام نیز در خردسالی شایستگی نیل به مقام پیامبری خدا و رهبری مردم را یافتند.پذیرش این که خردسالی هفت ساله بتواند امامت و راهبری مردم را برعهده بگیرد،برای مردم سخت می نمود و حتی عده ای

۱- (۱) .همان جا.

دستخوش تعجب و تردید شده بودند.امام جواد علیه السّلام برای زدودن غبار شک و تردید از خانۀ دلشان در صدد توضیح این رخداد برآمد و با استشهاد به تاریخ پیامبران،حقیقتی را که همگان از آن غافل بودند روشن نمود.ذیلا به روایاتی می پردازیم که در این مورد آمده است:

۱.راوی می گوید:«به ابو جعفر ثانی گفتم:آنان(مردم)دربارۀ نوجوانی تو سخن می گویند[و در امامت تو با دیدۀ تردید می نگرند].

امام جواد علیه السّلام فرمود:خدای متعال به داوود وحی فرمود تا سلیمان را-که خردسال بود و گوسفند می چرانید-به جانشینی خویش برگزیند.عابدان و عالمان بنی اسرائیل آن را نپذیرفتند.خداوند به داوود علیه السّلام وحی فرمود:عصای آنان و عصای سلیمان را از آنان بگیر و در خانه ای قرار ده و با مهر ایشان درب آن را مهر کن و روز بعد به سراغ عصاها برو.پس عصای هرکس سبز شده، برگ و بر داد،همو خلیفه و جانشین است.

داوود علیه السّلام آنان را از مطلب آگاه کرد و آنان گفتند:به این امر رضایت داده، آن را می پذیریم». (۱)

۲.راوی می گوید:«ابو جعفر علیه السّلام را دیدم که خارج شد.در او نگریستم و سرتاپای او را برانداز کردم تا اوصاف ظاهری او را برای یاران خود در مصر بازگویم.در همین حال بودم که امام علیه السّلام نشست،سپس به من فرمود:ای علی، همان گونه که خداوند در امر نبوت محاجّه می کند،در امر امامت نیز چنین می کند که حضرتش فرموده است: وَ آتَیْنٰاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا؛ (۲)و از کودکی به او نبوت دادیم»و وَ لَمّٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ؛ (۳)و چون به رشد و کمال خویش رسید»و وَ بَلَغَ

۱- ((۱)) .کافی ۳۱۴/۱.

۲- ((۲)) .مریم/۱۲.

۳- ((۳)) .قصص/۱۴.

أَرْبَعِينَ سَنَةً؛ (۱)تا به کمال خود برسد و به چهل سال برسد».

بنابراین منصب پیامبری[و امامت]به خردسال و به انسان چهل ساله می رسد و هیچ منعی در آن نیست». (۲)

۳.نیز راوی می گوید:«به ابو جعفر علیه السّلام گفتم:سرور من،مردم خردسالی[و امامت]تو را نپذیرفته،آن را برنمی تابند.

امام جواد علیه السّلام فرمود:خداوند-عز و جل-به پیامبر خود فرمود: قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللّٰهِ عَلىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي؛ (۳)بگو:این است راه من،که من و هر کس پیروی ام کرد با بینایی به سوی خدا دعوت می کنیم».[حال بگو:]چه چیزی از این گفته خداوند را نمی پذیرند؟به خدا سوگند،تنها علی علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیروی کرد.او در آن هنگام نه ساله بود،من نیز نه سال هستم».

دانش امام جواد علیه السّلام

اشاره

کسی شایستگی احراز منصب امامت را دارد که در عصر خود،عالمترین فرد و بر شئون شریعت و احکام دین آگاهترین و در احاطهٔ بر امور سیاسی و مدیریت و دیگر نیازهای اجتماعی،سیاسی و دینی مردم سرآمدترین باشد.

امام جواد علیه السّلام همانند پدران ارجمند خویش،در این عرصه یگانهٔ روزگار خود بود.وی در خردسالی با قدرت تمام وارد میدان دانش های گوناگون شد و توانمندی خارق العادهٔ خود را به چشم همگان نشاند.او پیچیده ترین پرسش های شرعی و علمی فقیهان و عالمان را با دقت فراوان پاسخ داد و بدین ترتیب احاطهٔ همه جانبهٔ علمی خود را آشکار کرد.نتیجهٔ مباحثات علمی و

۱- ((۱)) .احقاف/۱۵.

۲- ((۲)) .کافی ۳۱۵/۱.

۳- ((۳)) .یوسف/۱۰۸.

دینی امام جواد علیه السّلام در آن عصر،گسترش مذهب اهل بیت علیهم السّلام و رویکرد فزاینده به سوی او بود و نیز بسیاری از عالمان از بینش سابق خود روی گردانده،اصل امامت را پذیرفتند. (۱)

پیش از پرداختن به بخش هایی از دانش او باید به منشأ و خاستگاه دانش الهی حضرت جواد علیه السّلام که از ویژگی اهل بیت علیهم السّلام است بپردازیم:

۱.«مسعودی»از«عبد الرحمن بن محمد»از«کلثم بن عمران»نقل کرده که گفت:«به امام رضا علیه السّلام گفتم:تو کودکان را دوست می داری،پس از خداوند بخواه تا فرزندی به تو عطا کند.

امام علیه السّلام فرمود:من صاحب تنها یک فرزند خواهم شد و همو وارث من خواهد بود.

زمانی که ابو جعفر دیده به جهان گشود،حضرت امام رضا علیه السّلام تمام شب را در کنار گهوارهٔ او با وی نجوا می کرد.چند شب که به همین روال گذشت،به او گفت:فدایت گردم،پیش از این فرزندان زیادی برای دیگران به دنیا آمده است [و این چنین در گوش او دعا و تعویذ نمی خواندند]،حال تو برای او این همه تعویذ و دعا می خوانی؟

امام رضا علیه السّلام فرمود:وای بر تو،این تعویذ نیست،بلکه او را از دانش، سرشار می کنم». (۲)

۲.پیش از این نصوصی از تاریخ که سخن گفتن امام جواد علیه السّلام را در گهواره تأیید کرده و نصوصی که به امر امامت او در خردسالی پرداخته است آشنا شدیم. (۳)

ص:۳۶

۱- (۱)) .کافی ۳۱۵/۱.

۲- (۲)) .اثبات الوصیه/۲۱۰.

۳- (۳)) .ر.ک:بند«الف»و«ب»از همین بخش.

۳.از امـام جواد علیه السّـلام روایت شـده است که فرمود:«امـام ابو جعفر بـاقر علیه السّـلام فرموده است:«إن الأوصـیاء محـدّثون یحدّثهم روح القدس و لا یرونه»؛ (۱)

بی تردید،جانشینان(امامان)طرف گفت و گو هستند و روح القدس با آنان سخن می گوید،اما او را نمی بینند».

۴.نیز در روایت است که:«پس از شهادت امام رضا علیه السّلام امام ابو جعفر جواد علیه السّلام خردسال را به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بردنـد.او به سوی منبر رفت و بر پله اول آن قرار گرفت و فرمود:من محمـد فرزنـد علی[بن موسـی]الرضـا هسـتم،من جوادم،به انساب مردم در حالی که در صـلب پـدران خود هسـتند آگاهم و به نهان و آشـکار شـما و آنچه در پی آن هستیـد و فرجام شما[از همه]آشناترم.

[این دانسته ها را از]علمی که از سوی آفریدگار تمام خلق و پس از آفرینش آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته شده است به دست آورده ام.اگر پشتیبـانی اهـل باطـل از یکـدیگر، حکومت گمراهـان و یورش شک زدگان نبود،چیزی را می گفتم که شگفتی اولین و آخرین [خلق]را برمی انگیخت.

آن گـاه دسـت مبـارک را بر دهـان خـویش نهـاد و[به خـود]فرمـود:ای محمـد همـان گـونه که پیش از این پـدرانت خموشـی گزیدند،تو نیز خموش باش. (۲)

آنچه بیـان شـد اشـاره ای به منشـأ دانش امامان اهل بیت علیهم السّـلام از جمله امام محمـد جواد علیه السّـلام بود.در این جا به اختصار به برخی از میراث علمی آن حضرت می پردازیم:

۱- (۱)) .مستدرک عوالم العلوم ۱۵۹/۲۳.

۲- (۲)) .همان جا.

توحید

روزگار امام جواد علیه السّلام شاهد شبهه پردازی و توهم افکنی بسیاری دربارۀ توحید بود.این جو از سوی کسانی به وجود می آمد که نسبت به اسلام کینه ای سخت داشتند و در تشکیک نسبت به اصول دین هیچ مانعی پیش روی خود نمی دیدند.آنان بر آن بودند تا با القای شبهه،اعتقادات مسلمانان را متزلزل و آنان را در اصول دین و اعتقاداتشان گرفتار شک و تردید کنند.تلاش آنان گسترده،اما بی اثر بود،چرا که شخصیتی علمی و برخوردار از علم الهی، همچون امام جواد علیه السّلام خواب خوش آنان را برآشفته،شبهه های شان را باطل و مردود می نمود.در این جا مواردی از پاسخ امام جواد علیه السّلام را به شبهه سازان می خوانیم:

۱.راوی می گوید:«از ابو جعفر دربارۀ توحید پرسیده،گفتم:او(خدا)را در وهم خود«شیئی»بپندارم؟

امام جواد علیه السّلام فرمود:آری،اما نه معقول[که بپنداری می توانی به کنه ذات او برسی] و نه محدود[که او را در جایی و اندازه و شکلی محدود بدانی].[و بدان که]هرچه در وهم تو پدید آید[به یقین خداوند]برخلاف آن است[،چرا]که چیزی در اوصاف،به او همانند نیست و اوهام و اندیشه[که تنها محسوس را درک می کنند]نمی توانند پی به ذات او ببرند.چگونه وهم می تواند چیزی را درک کند که خلاف معقول و تصورات وهم است؟به یقین تنها می توان او را شیئی دانست که نه معقول است و نه محدود. (۱)

۲.نیز روایت شده است که:«از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیده شد:می توان خدا

۱- (۱)) .اوصل کافی ۶۴/۱.

را شیء خواند؟

امام علیه السّلام فرمود:آری،اما او را از دو حدّ«تعطیل»(انکار وجود و ربوبیت او)و«تشبیه» (او را با اوصاف خلق توصیف کردن)باید خارج کرد. (۱)

۳.راوی می گوید:«از ابو جعفر،محمد بن علی ثانی پرسیدم:معنای «واحد»چیست؟امام علیه السّلام فرمود:[واحد چیزی است که]همهٔ زبان ها بر وحدانیت او همصدا هستند. (۲)

تفسیر و تأویل قرآن کریم

قرآن چندین بعد دارد،ظاهر و باطن و تأویل و تفسیر که«تنها خدا و راسخان در علم،تأویل آن را می دانند». (۳)بی تردید راسخانی که خداوند از ایشان نام برده،پیامبران صلّی اللّه علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السّلام هستند.این بزرگان در هر فرصتی و موقعیت که می دیدند کتاب خدا از سوی منحرفان مورد تفسیر و تأویل مغرضانه قرار می گرفت،بنا به وظیفهٔ خود پا به میدان می نهادند و بطلان مدعی را آشکار می کردند.همانند دیگر امامان،از امام جواد علیه السّلام نیز نصوص فراوانی در تفسیر و تأویل پاره ای از آیات قرآن کریم وارد شده است.

از جمله مباحث تفسیری که از این بزرگوار رسیده،تفسیر این دو آیه است:

«مٰا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهٰا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهٰا أَوْ مِثْلِهٰا أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ* أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ»؛ (۴)هر آیتی و نشانه ای را نسخ کنیم،یا آن را به[دست]فراموشی بسپاریم،بهتر از آن،یا مانندش را می آوریم،مگر ندانستی که خدا بر هر کاری تواناست؟مگر ندانستی که فرمانروایی

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .صدوق،التوحید/۸۲.

۳- ((۳)) .آل عمران/۷.

۴- ((۴)) .بقره/۱۰۶-۱۰۷.

آسمان ها و زمین از آن خداست و شما جز خدا سروری و یاوری ندارید؟

امام جواد در تفسیر دو آیۀ یاد شده فرموده است:«هر آیه ای را نسخ کنیم» به این معناست که آن را از میان برمی داریم و«یا آن را به[دست]فراموشی بسپاریم»؛یعنی اصل آن را زدوده،از حافظه ها و یادها و نیز از قلب محمد- پاک می گردانیم،چرا که خداوند خطاب به پیامبرش فرموده است: «سَنُقْرِئُکَ فَلاٰ تَنْسیٰ* إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مٰا یَخْفیٰ» (۱)ما به زودی[آیات خود را]بر تو خواهیم خواند،تا فراموش نکنی.جز آنچه خدا خواهد»که تفسیر این آیه چنین است که:

اگر خداوند بخواهد آن را به فراموشی بسپارد،از یاد و خاطر تو می زداید.

تفسیر این قسمت از آیه که می فرماید«بهتر از آن را می آوریم»این است که:چیزی جایگزین آن می کنیم که برای شما بهتر باشد.

آن گاه امام جواد علیه السّلام فرمود:مورد دوم که جایگزین حکم نخستین است پاداش بیشتری برای شما دارد و مصلحتی برتر از آیۀ نسخ شده یا همانند آن برای شما دارد و بدین معناست که:هرچه را منسوخ یا تبدیل کنیم بی تردید مصالح شما را در نظر داریم.

[سپس امام علیه السّلام فرمود:]خداوند خطاب به محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم فرمود:«مگر ندانستی که خداوند بر هرکاری تواناست؟»،این بدان معناست که خداوند تواناست و می تواند[هرچه را بخواهد]منسوخ کند.

در دنبالۀ آیه می فرماید:«مگر ندانستی-ای محمد-که فرمانروایی آسمان ها و زمین از آن خداست؟»[پس]همو به تدبیر،[اداره و]مصالح آن ها آگاه است و هموست که با علم خود به تدبیر امور شما می پردازد«و شما جز

۱- ((۱)) .اعلی/۶-۷.

خدا سروری و یاوری ندارید»به این معناست:حال که خداوند نسبت به مصالح خلق آگاه است،پس همو مصالح شما را تدبیر و تأمین می کند.

آن جا که می فرماید:«و یاوری ندارید»[این گونه تفسیر می شود که]چون خداوند اراده کند بلایی و مصیبتی یا کیفری بر شما فرو فرستد،کسی را یارای یاری کردن شما نباشد». (۱)

در تفسیر آیات یاد شده،شیوه کمک جستن و استفاده کردن از قرآن برای تفسیر آن همان کاری که امام جواد علیه السّلام کرد روشن و واضح است.

زمانی که از حضرت جواد علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ: «أَیْنَ مَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعاً إِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»؛ (۲)هرکجا که باشید،خداوند همگی شما را[به سوی خود باز]می آورد،در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست.پرسیده می شود،امام علیه السّلام پاسخی کامل و تأویلی شامل ارائه می دهد که با هم می خوانیم:

«عبد العظیم بن عبد الله حسنی»می گوید:«به محمد بن علی بن موسی علیه السّلام گفتم:امیدوارم همان«قائم»از خاندان محمد(ص»باشی که زمین را پس از آن که آکنده از ستم و جور شد،سرشار از عدل و داد می کند.

امام علیه السّلام فرمود:ای ابو القاسم،هریک از ما[امامان]قائم به امر(برپادارندهٔ فرمان) خدای-عز و جل-و راهنمایان به سوی دین او هستیم،اما آن«قائم»که خداوند به وسیلهٔ او زمین را از وجود کافران و منکران پاک و آن را سرشار از عدل و داد می کند،کسی است که تولدش از مردم پنهان می ماند،وجودش از دیدگان آنان غایب می شود،خواندن او به نام،ناروا باشد و او نام و کنیهٔ رسول خدا را دارد.

زمین برای او درهم پیچیده می شود،هر سرکشی برای او رام می گردد و از دورترین نقطهٔ

۱- ((۱)) .مستدرک العوالم ۱۶۴/۲۳.
۲- ((۲)) .بقره/۱۴۸.

[این]خاکدان یاران او که ۳۱۳ تن و به تعداد اهل بدر هستند نزد او فراهم می آیند و خداوند در این باره فرموده است:«هرکجا که باشید،خداوند همگی شما را[به سوی خود باز]می آورد، در حقیقت،خدا بر همه چیز تواناست.

پس هرگاه این عدّهٔ مخلص گرد او فراهم آمدند،خداوند امر(فرج)او را فراهم می کند و چون[به تدریج دیگر یاران او جمع شدند]و«عقد»(که شامل ده هزار تن است)برای او فراهم شد،به فرمان خدا قیام می کند و آن چنان از دشمنان خدا می کشد تا این که خداوند -عز و جل-خشنود شود.

گفتم:سرور من،چگونه از خشنودی خدای-عز و جل-آگاه می شود؟

امام جواد علیه السّلام فرمود:خداوند دل او را مهربان می کند و چون وارد مدینه شود،«لات» و«عزّی»را بیرون آورده،در آتش می سوزاند[این گونه است که خداوند خشنود می شود]. (۱)

امام جواد علیه السّلام و نشر حدیث

«حدیث»سره و صحیح با منشأ الهی را باید اساسنامه زندگی دانست،چرا که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم در قالب عبارات نه چندان طولانی راه خوب زیستن و انسان زیستن را به افراد جامعه آموخت و پس از او امامان معصوم علیه السّلام عهده دار نشر این میراث نبوی بودند.امام جواد علیه السّلام نیز در همین مسیر و به منظور ایفای رسالت خود،با اسناد خویش به نشر روایات جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السّلام و پدران گرامی خود پرداخت.روایاتی که در سطرهای بعدی خواهد آمد بیانگر توجه و اهتمام امام جواد علیه السّلام به نشر احادیث رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم و پدران ارجمندش می باشد.

۱- (۱)) .صدوق،کامل الدین و تمام النعمه/۳۷۷-۳۷۸.

۱.امام جواد علیه السّلام با اسناد خود از رسول گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمود:«أن فاطمه أحصنت فرجها فحرّمها الله و ذریتها علی النار»؛ (۱)

فاطمه خود را پاکدامن نگاه داشت[و آن را به پلیدی نیالود]،از همین رو خداوند[بدن] او و فرزندانش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

۲.حضرتش از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم روایت کرده است که:مرد زیر زبان خویش پنهان است[تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد] (۲).

۳.نیز حضرتش فرموده است:مردی از اهل بصره برخاست و به امیر المؤمنین علیه السّلام گفت:از برادران برای ما بگو(آنان را به ما بشناسان).

امام علیه السّلام فرمود:برادران دو دسته اند:برادران مورد وثوق و اعتماد و برادرانی که مایه خوشی هستند.

[بدان که]برادران مورد وثوق،همانند دست،بال[پرواز]،خاندان و مال هستند.پس اگر به برادر[دینی ا]ت اعتماد داشتی،مال، [توان]دست خود را بر او ارزانی دار،با دوستان او دوستی[و یکرنگی]و با دشمنان او دشمنی ورز،راز او را پنهان دار،یاری اش کن و نیکی های او را آشکار نما و بدان-ای پرسنده-که چنین برادرانی از کبریت احمر گرامیتر و نایابترند.

اما برادران خوشی[بدان که]از همنشینی با آنان لذت می بری،پس پیوند خود را با آنان مگسل و بیش از این از آنان مخواه و همان گونه که برخورد خوب،روی گشاده و گفتار شیرین خود را به تو ارزانی می دارند،تو نیز آن سان کن. (۳)

۴.زمانی که از امام جواد علیه السّلام دربارهٔ زاهد در دنیا پرسیدند با این روایت امام صادق علیه السّلام پاسخ آنان را داده،فرمود:

۱- (۱) .عبد الزهراء عثمان محمد،حیاه الامام محمد الجواد/۷۹-۸۰.

۲- (۲) .همان جا(به نقل از:بحار الانوار ۱۰۱/۱۲).

۳- (۳) .همان/۸۱(به نقل از:وسائل الشیعه ۵۸/۸).

[زاهد]کسی است که حلال دنیا را از بیم بازخواست و حرام آن را از بیم کیفر واگذارد. (۱)

۵.از امام صادق علیه السّلام دربارهٔ مرگ و چگونگی آن پرسیدند.امام جواد علیه السّلام پاسخ آن حضرت را این گونه روایت فرموده است:[مرگ]برای مؤمن چون بویی شامه نواز است که آن را می بوید و از خستگی و درد رهایی می یابد و برای کافر همانند نیش افعی و عقرب،بلکه از آن نیز دردناکتر است. (۲)

۶.نیز از امام جواد علیه السّلام روایت شده است که فرمود:«یکی از یاران امام رضا علیه السّلام بیمار شد و آن حضرت به عیادت وی رفته،از او پرسید:در چه حالی و چگونه ای؟

پاسخ داد:پس از[جدا شدن از]تو مرگ را[با تمام وجود]لمس کردم (منظور وی رنجی بود که از شدت بیماری تحمل می کرد).

امام علیه السّلام فرمود:آن را چگونه یافتی؟

گفت:سخت و دردناک.

امام علیه السّلام فرمود:مرگ را ندیده ای،بلکه چیزی را لمس کرده ای که پیش درآمد مرگ است و تو را با برخی از حالات آن آشنا می کند[و بدان در مسألهٔ مرگ]مردم دو دسته اند:یکی آن که به وسیلهٔ مرگ به آرامش[ابدی]می رسد و دیگری آن که به وسیلهٔ مرگ،مردم از وجودش راحت و آسوده خاطر می شوند.پس ایمان خود را با خداوند تجدید کن و با ولایت پیمانی تازه ببند تا آرامش بیابی. (۳)

روایات فقهی از امام جواد علیه السّلام

اشاره

فقیهان شیعهٔ امامی،احادیثی که از امام جواد علیه السّلام صادر شده،به عنوان

ص:۴۴

۱- (۱) .همان/۱۰۶(به نقل از:معانی الاخبار/۲۸۷).

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .مستدرک عوالم العلوم ۲۸۶/۲۳.

منبعی پربار و سرشار برای استنباط احکام شرعی پذیرفته اند،چرا که این احادیث،تبلور سنت معصومان علیهم السّلام و همان«قول»،«فعل»و«تقریر»آنان است.

روایاتی بسیار از حضرت امام جواد علیه السّلام روایت و در موسوعه های فقهی و حدیثی تدوین شده و معظم ابواب فقه را شامل می شوند که در این مبحث بخشی از آن را نقل می کنیم:

نماز

۱.راوی می گوید:«به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نامه ای نوشتم و در آن دربارۀ[نماز در پوست]سنجاب،فنک (۱)و خز پرسیدم،سپس افزودم:دوست دارم بدون «تقیه»پاسخ مرا بدهی.

آن حضرت به خط خود نگاشتند که:

بخوان[که اشکال ندارد]». (۲)

فقیهان از این خبر و مانند آن،استدلال کرده اند که نماز با پوست این جانوران در صورتی که ذبح شرعی شده باشند جایز است.

۲.راوی می گوید:«ابو جعفر علیه السّلام را در روز ترویه دیدم که ظهر هنگام و پشت مقام،در حالی که نعلینی به پا داشت شش رکعت نماز گزارد». (۳)

این روایت،مستند فقیهان مبنی بر جواز نماز گزاردن با پاپوش تهیه شده از پوست جانور تزکیه(ذبح شرعی)شده،می باشد.

۱- (۱) .فنك،جانوری کوچك و از تیرۀ سگ سانان است.بیشتر شبیه روباه است،اما گوش های بزرگی دارد. طول این جانور با احتساب دم،چهل سانتی متر است.این جانور بهترین پوست ها را دارد(المنجد، مادة:فنك).
۲- (۲) .همان جا.
۳- (۳) .همان/۳۸۹.

زکات

فروع احکام زکات از دیگر مواردی است که از امام جواد علیه السّلام پرسیده شده و پاسخ آن حضرت مستند فقیهان دربارهٔ جواز دادن قیمت عین شده است و در این زمینه روایاتی در دست است.از امام جواد علیه السّلام پرسیده شد؛«آیا می توانم به جای گندم،جو،طلا و نقره که زکات به آن تعلق گرفته،معادل آن را وجه نقد بدهم یا این که این کار جایز نیست و باید زکات را از جنس بدهم؟

امام جواد علیه السّلام پاسخ داد:از هرکدام که ممکن بود زکات بدهد». (۱)

حج

حج نیز همانند فرایض پیش گفته شده دارای فروع و احکامی است که امام جواد علیه السّلام بدان ها پاسخ داده و روایت هایی از او در این باب در دست است که فقیهان در فتوا دادن در زمینهٔ فروع و احکام بدان استناد کرده اند.در این جا به دو مورد از آنها می پردازیم:

۱.فقیهان،با استناد به روایت زیر گزاردن حج را برای کودک مستحب دانسته اند.راوی می گوید:«از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیدم:کودک را از چه هنگام احرام بپوشانیم؟

امام علیه السّلام فرمود:پس از آن که دندان های شیری او ریخت». (۲)

۲.فقیهان شیعه امامی با استناد به روایت امام جواد علیه السّلام و دیگر امامان معصوم علیهم السّلام متفقا جمع تمتع را برای کسی که حج مستحبی می گزارد،برتر از

۱- (۱) .همان/۴۱۱.

۲- (۲) .همان/۴۲۶.

دیگر موارد(حج قران و حج إفراد)دانسته اند.آنان این روایت را مستند فتوای خویش قرار داده اند که:«ابو جعفر علیه السّلام می فرمود:آن کس که از عمرهٔ تمتع به حج برود [پاداش او]برتر از کسی است که حج مفرد به جای آورده و قربانی را به مکه می برد.

او می گفت:هیچ عملی برای حاجی از عمرهٔ تمتع برتر نیست. (۱)

فلسفه و علل تشریع احکام

از دیگر مواردی که امام جواد علیه السّلام بدان پاسخ داد و برای همگان روشن نمود،علت تشریع پاره ای از احکام شرعی بود،از جمله این که«محمد بن سلیمان»دلیل این که عدهٔ زنان مطلّقه سه ماه،یا سه بار حیض شدن است،اما عده زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز است،از امام جواد علیه السّلام پرسید.آن حضرت در پاسخ فرمود:«این را شرع مقرر کرده است که زن مطلقه سه«قرء» (پاک شدن از حیض)پشت سر گذارد به جهت اطمینان از عدم بارداری است.

در مورد این که عدهٔ زن شوهر مرده[چهار ماه و ده روز است،بدان که]خداوند متعال برای[به نفع]زنان شرطی مقرر داشته که از سر طرفداری نبوده و بر ایشان شرطی معین فرموده،ولی از سر ستم نبوده است.حضرت احدیت آن جا که برای(به نفع)زنان حکم صادر کرده،در باب محرومیت از حق همخوابگی است که زمانی معین نموده،می فرماید: «لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فٰاؤُ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ (۲)برای کسانی که به ترک همخوابگی با زنان خود،سوگند می خورد(ایلاء)،چهار ماه انتظار و مهلت است».

از این رو مرد نمی تواند بیش از چهار ماه«ایلاء»(ترک همخوابگی)

ص:۴۷

۱- ((۱)) .همان/۴۳۰.

۲- ((۲)) .بقره/۲۲۶.

نماید،چرا که خداوند زن را تا این مقدار زمانی نسبت به ترک همخوابگی مقاوم دانسته[و همین زمان را مجاز شمرده]است.

اما شرطی که خداوند رعایت آن را بر زن[و به نفع شوهر]مقرر داشته این است که به او فرمان می دهد در مرگ شوهر چهار ماه و ده روز عده نگاه دارد و همان طور که خداوند در زمان حیات مرد،او را به رعایت شرط ملزم کرده، حق زن را از مرد گرفته،در زمان مرگ شوهر،زن را به رعایت حق او ملزم نموده،حق شوهر را از او می گیرد.خداوند در این معنا فرموده است:

«...یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً...»، [همسران]چهار ماه و ده روز انتظار می برند.

خداوند تنها در عدهٔ چهار ماهه(وفات)از ده روز نام برده است و آن جا که بالاترین مدت ترک همخوابگی در توان زن،چهار ماه است،خداوند در این باب هم به نفع او و هم علیه او چنین مقرر فرموده است...». (۱)

عبادت و پارسایی امام علیه السّلام

امام محمد جواد علیه السّلام عابدترین مردم روزگار خویش و بیش از همه خدا دوست و به همان اندازه خداترس بود و در فرمانبرداری و بندگی حضرتش خالص ترین بندگان خدا بود.همانند پدران گرامی خود،تمام راه هایی که او را به خداوند نزدیک می کرد می پیمود و هیچ عملی که خداوند را خشنود می کرد فرو نمی گذاشت.در این جا به صحنه هایی از عبادت امام جواد علیه السّلام اشاره می کنیم:

۱- (۱)) .حیاه الامام الجواد/۱۰۱.

اعمال مستحبی امام علیه السّلام

پایبنـدی امام جواد علیه السّـلام به اعمال مسـتحبی از دیـد تاریـخ و تاریـخ نگاران دور نمانده است.مورخان نوشـته اند:«او(امام جواد)علیه السّلام دو رکعت نماز می گزارد در هر رکعت سورهٔ فاتحه و هفتاد بار سورهٔ توحید می خواند». (۱)

هرگـاه اولین روز مـاه نو فرا می رسـید،امـام جواد علیه السّـلام در این روز دو رکعت نماز می گزارد.در رکعت اول یک مرتبه سورهٔ حمـد و سورهٔ توحیـد سـی بار (برای هرروز ماه یک بار)می خواند.در رکعت دوم سورهٔ حمد و سورهٔ قدر سـی بار(برای هرروز ماه یک بار)می خوانـد و آن گاه به قـدر توان صدقه می داد و بدین ترتیب سـلامت در آن ماه را برای خود می خرید». (۲)

در روایت است که:«ابو جعفر ثـانی علیه السّـلام آن هنگـام که در بغـداد بود در روز نیمه و روز بیست و هفتم[هر ماه]روزه می گرفت و تمام اطرافیان آن حضـرت نیز روزه می گرفتند.آن گاه ما را می فرمود تا نمازی دوازده گانه بگزاریم،بدین ترتیب که در هر رکعت حمد و یک سوره خوانده شود.پس از فراغت از نماز چهار بار سورهٔ حمد،چهار بار سورهٔ توحید،چهار بار سورهٔ نـاس و چهـار بار سورهٔ فلق خوانـده شود.آن گاه چهار بار گفته شود،:«لا إله إلا اللّه و اللّه أکبر،و سـبحان اللّه،و الحمـد للّه،و لا حول و لاـ قوه إلاـ باللّه العلی العظیم»و چهار بار بگویـد:«اللّه اللّه ربّی لا اشـرک به شـیئاً»و نیز«لا اشـرک بربی أحـدا»چهار مرتبه بخواند. (۳)

۱- ((۱)) .همان/۶۷.

۲- ((۲)) .مستدرک العوالم:۲۲۰/۲۳.

۳- ((۳)) .همان ۲۲۲/۲۳.

حج گزاردن امام علیه السّلام

بنـا به گواهی تاریـخ،امام جواد علیه السّـلام بسـیار حـج می گزارد.در روایت آمـده است:«در سال ۲۵۴ ق.ابو جعفر ثـانی علیه السّـلام را دیدم که پس از بالا آمدن خورشید با کعبه وداع می کرد.سپس به طواف پرداخت و در هر«شوط»رکن یمانی را می بوسـید.چون شوط هفتم را انجام می داد،رکن یمانی و حجر الاسود را بوسید و دست بر آن کشیده،بر چهرهٔ خود مالید.آن گاه به سـمت مقـام رفت و پشت آن دو رکعت نماز گزارد،سپس به پشت کعبه به سوی «ملتزم»رفت و همان جا در کنار کعبه قرار گرفت...سپس مدت زیادی ایستاده دعا می کرد.آن گاه از در حناطین(گندم فروش ها)خارج شد.

راوی می گوید:در سال ۲۱۹ ق.نیز او را[در حرم]دیدم که شـبانه با کعبه وداع می کرد.در هر شوط،رکن یمانی و حجر الاسود را می بوسـید.چون به شوط هفتم رسـید،در سمت عقب کعبه،نزدیک رکن یمانی و بالای حجر در کنار کعبه قرار گرفت...آن گـاه نزد حجر الاـسود آمـد و آن را بوسـید و دستی بر آن کشـید،سـپس به سوی مقام[حضـرت ابراهیم علیه السّـلام]رفت و دو رکعت نماز پشت مقام گزارد و بـدون این که به سـمت کعبه بازگردد،حرم را ترک نمود.وقوف او نزد ملتزم به انـدازه ای بود که دوستان ما هفت و برخی از آنان هشت شوط گرد حرم طواف کردند». (۱)

۱- (۱) .حیاه الامام الجواد/۶۸.

ذکر،دعا و مناجات امام جواد علیه السّلام

دعـا،مناجات و ذکر جایگاه والایی در فرهنگ اسـلامی،به ویژه فرهنگ پر بار اهل بیت علیهم السّـلام دارد.یادکرد خداونـد در مکتب اهـل بیت علیهم السّـلام تنها درخواست و راز و نیاز نیست،بلکه همه عرفان و حکمت،اظهار ناچیز بودن در برابر قـدرت مطلق و اذعان به فقر و نیازمندی در محضر یگانهٔ بی نیاز است.در این جا به برخی از دعاها و مناجات امام جواد علیه السّلام در پیشگاه خداوند اشاره می کنیم.

آن حضرت در قنوت خود دعاهایی می خواند،از جمله:

«أللهم أنت الأـول بلاـ أولیه معـدوده،و الآـخر بلاـ آخریه محـدوده،أنشأتنـا لاـ لعلّه اقتسـارا،و اخترعتنا لا لحاجه اقتـدارا،إبتـدعتنا بحکمتـک اختیـارا،و بلوتنا بأمرک و نهیک اختبارا،و أیـدتنا بالآلات،و منحتنا بالأدوات،و کلفتنا الطاقه،و جشـمتنا الطاعه،فأمرت تخییرا و نهیت تخدیرا،و خوّلت کثیرا،و سألت یسیرا،فعصی أمرک فحلمت،و جهل قدرک فتکرّمت...»؛

بار خداوندا،تو اول هستی[نه آن]اولین در عدد و آخری[نه آن]آخر[که]به حد [ی و نهایتی]محدود باشد.

ما را نه به جهت[و دلیلی]،که از سـر فرمانروایی آفریـدی،ما را نه بر اثر نیاز،که مقتـدرانه پدیـد آوردی.به حکمت خویش و از سر اختیـار مـا را[به هیـچ سـابقه و الگـویی]به وجـود آوردی.مـا را بـا فرمـان و بازداشـتن خود آزمودی،بـا ابزارهـا[یی که خود آفریـدی]مـا را یاری کردی و نیازها[ی زنـدگی]بر ما ارزانی داشتی.در حـد توان، ما را فرمان دادی و تکلیف نمودی و ما را به فرمـانبرداری از خـویش واداشتی.فرمـان دادی،امـا حق اختیـار نیز دادی و بـا بیـم دادنت مـا را بازداشتی.بسـیار دادی و انـدک [بنـدگی]خواسـتی.چون از فرمـان تـو سـرپیچی شـد،بردبـاری نمـودی و چـون قـدر تو [از نظر خلق]ناشـناخته مانـد[و ناسپاسـی کردند]،کرامت ورزیدی. (۱)

ص:۵۱

۱- (۱)) .مستدرک عوالم العلوم ۲۱۲/۲۳.

چون امام جواد علیه السّلام از نماز فراغت می یافت این دعا را می خواند:

«رضیت بالله ربّا،و بالإسلام دینا،و بالقرآن کتابا،و بمحمّد نبیا،و بعلیّ ولیا،و الحسن،و الحسین،و علی بن الحسین،و محمد بن علی،و جعفر بن محمد،و موسی بن جعفر،و علی بن موسی،و محمد بن علی،و علی بن محمد، و الحسن بن علی،و الحجه بن الحسن بن علی أئمه؛

اللهم ولیک الحجه فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره،و اجعله القائم بأمرک،المنتصر لدینک، و أره ما یحبّ و تقرّ به عینه فی نفسه و فی ذریّته و أهله و ماله و فی شیعته و فی عدوه،و أرهم منه ما یحب و تقرّ به عینه و اشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین»؛

الله را به خداوندی،اسلام را آیین،قرآن را کتاب،محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم را پیامبر،علی را سرپرست[و امام]حسن،حسین،علی بن الحسین،محمد بن علی،جعفر بن محمد،موسی بن جعفر،علی بن موسی،محمد بن علی،علی بن محمد،حسن بن علی و حجه بن الحسن بن علی را به امامت برگزیده[از این انتخاب]خرسند هستم.

بار خداوندا،دوست و حجت[خود]را از[بلاهای]پیش رو و پشت سر و از راست و از چپ و از بالا و از پایین ایمن و حفظ نما.عمر او را طولانی فرما و او را قیام کننده به فرمانت و یاری گر دینت قرار ده.آنچه را که دوست دارد و مایهٔ روشنی چشم او در فرزندان،خاندان،مال و شیعه اوست و آنچه که برای دشمنان خود می پسندد به او بنمایان و به آنان چیزهایی بنمایان که او دوست دارد و مایهٔ روشنی چشم اوست(شیعیان و دوستان خاندان او را عزت و بزرگی بخش و دشمنان کینه ورز او را خوار گردان).[بار خداوندا،سوز]سینهٔ ما و[سوز]سینه جماعت مؤمنان را به وسیلهٔ او درمان کن و شفا ده. (۱)

۱- (۱)) .همان/۲۱۴-۲۱۵.

آن حضرت بامداد و شامگاه برای برآمدن حاجت ها دعاهایی می خواند.

راوی می گوید:«در نامه ای که به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نوشتم،از او خواستم دعایی به من بیاموزد.آن حضرت در پاسخ نوشت:چون صبح کردی و روز را به شب رساندی،بگو:«اللّه اللّه اللّه،ربی الرحمن الرحیم،لا اشرک به شیئا»؛

الله،الله،خدای من است و بخشندهٔ بخشایشگر.چیزی[و کسی]را شریک او نمی کنم.

آن گاه حضرت افزود:اگر بر آن بیفزایی(تکرار کنی)نکوست.سپس برای برآمدن هر نیازی که داری دعا کن که این دعا-به اذن خداوند-[،گشاینده]هر گره و مشکلی است که خداوند هرچه بخواهد همان کند». (۱)

معجزه ها و کرامت های امام علیه السّلام

وجود مبارک امام جواد علیه السّلام خود معجزه ای انکارناپذیر بود،چرا که در خردسالی و در حالی که هفت سال از عمر او تمام نشده بود،وظیفهٔ راهبری و امامت مسلمانان را به عهده گرفت.بی تردید امامت آن هم در خردسالی برای عده ای ناآگاه،یا با آگاهی اندک قابل درک نبود.از این رو امام جواد علیه السّلام می بایست خرق عادتی و معجزه ای بنمایاند تا شک و تردید را از دل آنان بزداید.از این رو خداوند در موارد متعددی به وسیلهٔ آن حضرت معجزه هایی به ظهور رساند تا بدین وسیلهٔ حجت را بر بندگان تمام کرده،مؤمنان و دوستان را شادمان و مطمئن و دشمنان کینه ورز و معاند را سرافکنده و خاموش کند.در این جا به پاره ای از این معجزه ها (۲)اشاره می کنیم:

ص:۵۳

۱- ((۱)) .همان/۳۱۸.

۲- ((۲)) .این موارد از:إعلام الاوری بأعلام الهدی/۹۷-۱۰۰ و مستدرک عوالم العلوم ۲۱۴۸/۲۳ نقل شده است.

۱.از«ابو هاشم،داوود بن قاسم جعفری»نقل شده است که گفت:«به حضور ابو جعفر ثانی علیه السّلام رسیدم.سه نامه همراه داشتم که هیچ یک نام و مشخصه ای نداشت.

نتوانستم نامه ها را شناسایی کنم و همین امر،مرا اندوهگین کرد.امام علیه السّلام یکی از نامه ها را از من گرفت و فرمود:این نامهٔ«ریّان بن شبیب»است.

سپس نامه دوم را گرفت و فرمود:این نامهٔ«محمد بن حمزه»است و چون نامهٔ سوم را گرفت،فرمود:این نامهٔ فلان شخص است.

از این واقعه مبهوت شده بودم.امام علیه السّلام در من نگریست و لبخندی[مهر آمیز]زد.

ابو هاشم ادامه می دهد:ابو جعفر علیه السّلام کیسه ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست آن را به یکی از عموزادگانش برسانم.سپس فرمود:او خواهد گفت:بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد.کیسهٔ حاوی دینار را برای او بردم.او به من گفت:ای ابو هاشم،بازرگانی به من معرفی کن تا با این مال برای من کالایی بخرد.من نیز چنان کردم».

۲.نیز از ابو هاشم نقل شده است که گفت:«ساربانی از من خواست تا از امام جواد علیه السّلام بخواهم او را به کار بگمارد.به همین منظور نزد حضرت رفتم،او را با جماعتی در حال خوردن غذا دیدم.از این رو نتوانستم خواستهٔ ساربان را با حضرتش در میان بگذارم.حضرت غذا نزد من گذارد و فرمود:ای ابو هاشم،بخور.

آن گاه-بدون این که با وی سخن گفته باشم-خطاب به یکی از غلامان فرمود:ای غلام،آن ساربانی که ابو هاشم او را برای ما آورده در کنار خود به

کار گمار».

۳.همچنین از ابو هاشم نقل شده است که:«روزی با او(امام جواد)علیه السّلام وارد باغی شدم.به او گفتم:فدایت گردم،من شیفتهٔ خوردن گل هستم.از خدا بخواه تا مرا از این عادت برهاند.

امام علیه السّلام سکوت کرد.پس از گذشت چند روز خود آغاز به سخن کرده، به من فرمود:ای ابو هاشم،خداوند عادت خوردن گل را از تو گرفت.

ابو هاشم می گوید:[از آن زمان]از هیچ چیزی همانند گل نفرت ندارم».

۴.از«علی بن اسباط»نقل شده است که گفت:«ابو جعفر اندک زمانی پس از وفات پدرش در میان ما ظاهر شد.در او نگریستم تا بتوانم اوصاف ظاهری و قامت او را برای دوستان توصیف کنم.او نشست،سپس فرمود:ای علی، خداوند،همان گونه که در امر پیامبری اتمام حجت کرده،فرمود:«و ما فرمان نبوت و عقل کافی در کودکی به او دادیم»همان سان نیز در امامت اتمام حجت کرده است. (۱)

۵.راوی می گوید:«هنگامی که ابو الحسن الرضا علیه السّلام دیده از جهان فرو بست چهار هزار درهم از او می خواستم و کسی جز من و از این طلب آگاه نبود.ابو جعفر علیه السّلام خبر فرستاده:فرمود:فردا نزد من بیا.

من نیز به فرمان او روز بعد به حضورش رسیدم.او فرمود:ابو الحسن علیه السّلام از دنیا رفته است و تو چهار هزار درهم از او می خواهی؟

گفتم:آری.

او سجاده ای که زیر پا داشت برداشت.دینارهایی زیر سجاده بود.

۱- ((۱)) .مریم/۱۲.

حضرت آن ها را به من داد.[چون شمردم]معادل چهار هزار درهم بود».

۶.نیز از راوی نقل شده است که گفت:«در مدینه بودم،همواره با ابو جعفر علیه السّلام[در مدینه]و ابو الحسن علیه السّلام در خراسان در رفت و آمد بودم.افراد خانواده و عموهای پدر ابو جعفر به دیدار او می آمدند و بدو سلام می دادند.

روزی ابو جعفر کنیز خود را خواست و فرمود:به آنان بگو خود را آماده غم و عزا کنند.

زمانی که خویشان امام علیه السّلام مجلس را ترک کردند با خود گفتم:خوب بود می پرسیدیم،ماتم و عزای چه کسی است؟

راوی می گوید:چون روز دیگر نزد امام علیه السّلام گرد آمدند،حضرت همان گفتار روز گذشته را تکرار کرد.آنان پرسیدند:ماتم و عزای چه کسی است؟

ابو جعفر فرمود:ماتم و عزای بهترین خلق خدا بر روی زمین.

پس از گذشت چند روز خبر وفات ابو الحسن الرضا علیه السّلام از خراسان رسید.

پیک،همان روزی را که ابو جعفر خبر وفات امام رضا علیه السّلام را به اطرافیان و خویشان داده بود،روز وفات امام رضا علیه السّلام خواند».

۷.راوی می گوید:«ابو جعفر علیه السّلام در نامه ای خطاب به من نوشت:خمس اموال خود را برای من بیاورید(بفرستید)که تنها همین سال از شما خمس می گیرم».

[همان گونه که ابو جعفر علیه السّلام گفت]در همان سال به دیدار معبود خود شتافت.

ص:۵۶

اخلاق والای امام علیه السّلام در برخورد با جامعه

امام جواد علیه السّلام جوانی بود در آغاز زندگی و مورد عنایت مأمون قرار داشت.

او اموال فراوانی که به یک میلیون درهم می رسید به امام جواد علیه السّلام داد.از دیگر سو شیعیان که به امامت آن حضرت معتقد بودند،وجوه شرعی خود را برای حضرتش می فرستادند.درآمد موقوفه های قم و جاهای دیگر از دیگر،منابع درآمدی بود که در اختیار حضرت امام محمد تقی علیه السّلام قرار می گرفت،اما او چیزی از این عایدات را هزینۀ زندگی شخصی خود نمی کرد،بلکه آن ها را میان بینوایان،نیازمندان و محرومان تقسیم می کرد.

«حسین مکاری»آن حضرت را در بغداد دید که از سوی دولتیان و مردم در میان گرفته شده و مورد تعظیم و تکریم قرار دارد.با خود اندیشید که امام علیه السّلام با این موقعیتی که دارد به مدینه باز نخواهد گشت و در بغداد خواهد ماند،زیرا غرق در ناز و نعمت است.امام علیه السّلام که پی به اندیشۀ او برده بود،بدو نزدیک شد و فرمود:«ای حسین،نان جوین و نمک سوده[ای که]در حرم جدم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم[بخورم،]از آنچه می بینی برای من دوست داشتنی تر و گواراتر است...». (۱)

امام جواد علیه السّلام خواهان آرایه ها و پیرایه هایی که دولت برای او در نظر می گرفت نبود،بلکه همانند پدران گرامی اش که دنیا را برای دنیاخواهان رها کرده بودند و خداخواهی و بندگی حضرتش را بر دنیا و فریبایی های آن برگزیده بودند،از دنیا رویگردان بود.او در سجایای اخلاقی و کرم و لطف به

۱- (۱)) .شیخ حر عاملی،اثبات الهداه ۱۸۵/۶.

دیگران راه پدران خود را می پیمود.در این جا مواردی از ویژگی های آن حضرت را برمی شمریم.

بخشندگی و دهش امام علیه السّلام

امام محمد جواد علیه السّلام دستی سخاوتمند داشت و از همگان بخشنده تر بود و به دلیل بخشش فراوان و نیکی و احسان در حق مردم،به«جواد»ملقب شد.

دربارۀ بخشندگی و سخاوت آن حضرت داستان هایی نقل شده که از آن جمله است:

تاریخ نگاران آورده اند:«احمد بن حدید به همراه جمعی از یاران خود عازم حج شد.در میان راه،راهزنان بر آنان یورش آورده،تمام دارایی شان را به غارت بردند.چون احمد و یارانش به مدینه رسیدند،احمد به دیدار امام جواد علیه السّلام رفت و ماجرایی که در میان راه بر آنان رفته بود برای حضرت جواد علیه السّلام باز گفت.امام علیه السّلام فرمان داد تا برای احمد تن پوشی آورده و دینارهایی به او داد تا میان همراهان خود تقسیم کند.[پس از آن که دینارها میان کاروانیان تقسیم شد]دیدند به همان اندازه ای است که از آنان به یغما رفته است». (۱)

بدین ترتیب امام جواد علیه السّلام با عطای سخاوتمندانۀ خود،آنان را از گرفتاری شان رهانید و اموال از دست رفته شان را به ایشان باز گرداند.

بنا به گواهی تاریخ،سخاوت و عنایت امام جواد علیه السّلام تنها به انسان ها، دوست و حتی دشمن محدود نبود،بلکه جانوران نیز از عنایت و بخشندگی آن حضرت بهره مند بودند.از«محمد بن ولید کرمانی»روایت شده است که گفت:

ص:۵۸

۱- (۱)) .الوافی بالوفیات ۱۰۵/۴ و بحار الانوار ۱۰۹/۱۲.

«بر خـوان نعمت ابـو جعفر ثـانی علیه السّـلام نشسـته بـودم و غـذا می خوردم.چـون از خـوردن دست کشـیدم و خوان برداشـته شـد،غلاـم حضـرت خـواست تکه هـای خوراک افتـاده بر زمین را برچینـد.امام جواد علیه السّـلام به او فرمود:آنچه از خوان در صحرا بریزد،برنگیر و آن را واگـذار اگرچه ران گوسـفندی باشـد،امـا اگر چیزی از طعام در خانه بر زمین ریخت،آن را بگیر». (۱)

روشن است که امـام جواد علیه السّـلام از آن رو غلاـم خود را از برداشـتن غـذای پراکنـده شـده بر زمین بـازداشت تا خوراک پرندگان و جانوران گرسنه شود.

نیکی به مردم

نیکی به مردم از برجسته ترین ویژگی ها و والایی های امام جواد علیه السّلام به شمار می رود که از دید دوست و دشمن دور نمانده و تاریخ آن را ثبت کرده است.داستان زیر یکی از موارد احسان و نیکی امام جواد علیه السّلام است.

«احمد بن زکریای صیدلانی»از یکی از مردم«بست»و«سجستان» (۲)که از بنی حنفیه بود نقـل کرده است که گفت:«در نخستین روزهای خلافت معتصم،

۱- ((۱)) .وسائل الشیعه ۴۹۹/۶.

۲- ((۲)) .محمد بن بحر رهنی دربارهٔ سجسـتان آورده است:سجسـتان یکی از بلاد مشرق و همچنان ستم سوز و مقاوم است.در خوبی ها منحصـر به فرد است و ویژگی هایی دارد که در دیگر بلاد دیده نمی شود. در دنیا بازرگانی به درستکاری بازرگانان آن سامان یافت نمی شود...آن زمانی که در تمام گستره اسـلامی،علی بن ابی طالب را بر فراز منبرها دشنام می دادند،تنها یک بـار در این سامـان به علی بن ابی طـالب بر منبر ناسـزا گفته شـد و مردم در برابر بنی امیه ایسـتادند در نهایت بر پیمان خود این مطلب را افزودند که بر منبر آن سامان به کسـی دشـنام داده نشود...کدامین شـرافت و بزرگی یارای رسیدن به ممانعت آنان از دشنام دادن به برادر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم بر فراز منبرهای آن سامان می رسید و این در حالی است که بر فراز منبرهای مکه و مدینه به علی دشنام داده می شود(معجم البلدان ۱۹۰/۳- ۱۹۱).

ابو جعفر علیه السّلام را در سفر حج همراهی می کردم.به هنگام خوردن غذا به او گفتم:

فدایت گردم،والی ما دوستدار و پیرو شما اهل بیت است و من به دیوان محاسبات او بدهکار هستم.خوب است-چنانچه صلاح بدانی-نامه ای به او نوشته،به احسان نسبت به من فرمانش دهی.

امام علیه السّلام فرمود:او را نمی شناسم.

گفتم:فدایت شوم،همان گونه که گفتم،او از دوستداران شما اهل بیت است و نامهٔ شما در این مورد مفید خواهد بود.

امام جواد علیه السّلام درخواست مرا پذیرفت و نامه ای بدین شرح به والی سجستان نوشت:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم.اما بعد،آورندهٔ این نامه،مذهب و روش نیکی(محبت اهل بیت علیهم السّلام)از تو بیان کرد.و[بدان که]تنها چیزی که از منصبت برای[آخرت]تو می ماند کار نیکی است که از تو برآید،پس به برادرانت نیکی کن و بدان که خدای-عز و جل-[در روز واپسین و به هنگام بازخواست]از اندک کارهای تو هرچند به اندازه ذره ای یا دانهٔ خردلی باشد سؤال خواهد کرد. (۱)

چون مرد سجستانی به شهر خود بازگشت،والی شهر(حسین بن عبد اللّه نیشابوری)را از نامه ای که امام جواد علیه السّلام برای او فرستاده بود،آگاه کرد.حسین بن عبد اللّه دو فرسخ راه پیمود و به استقبال آن مرد رفت و پس از ستاندن نامهٔ امام علیه السّلام آن را بوسیده،اقدام امام علیه السّلام را برای خود شرافتی بزرگ خواند.آن گاه جویای حال و نیاز مرد سجستانی شد و او گفت:مرا از دادن خراج معاف بدار.

والی درباره تعداد افراد خانوادهٔ آن مرد پرسید و به تعداد آنان،به او و افراد

۱- (۱)) .بحار الانوار ۸۶/۵۰.

خانواده اش صله داد و تا زمانی که والی زنده بود،همچنان صله اش به آنان می رسید و آن مرد از دادن خراج معاف بود». (۱)

این داستان یکی از موارد احسان امام جواد علیه السّلام به مردم است.

همدردی با مردم

امام جواد علیه السّلام ادامه دهندهٔ راه نیاکان پاکدامن و معصوم خود بود و از ویژگی ها و اوصاف آنان برخوردار بود و همانند آنان،در گرفتاری های مردم شریک می شد و با آنان همدردی می کرد.در منابع تاریخی آمده است:«ابراهیم بن محمد همدانی مورد ستم والی قرار گرفت،لذا نامه ای به امام جواد علیه السّلام نوشت و طی آن،امام را از ماجرای خود و والی آگاه کرد.امام علیه السّلام از آنچه بر ابراهیم رفته بود،رنجه گشت و در پاسخ او نوشت:به زودی خدا تو را بر کسی که نسبت به تو ستم روا داشته،یاری دهد و تو را از او بی نیاز گرداند.و مژده باد تو را که در این جهان و آن جهان از یاری خدا بهره مند خواهی شد و خدا را بسیار ستایش کن. (۲)

سرسلامتی و دلداری دادن به مصیبت زدگان و داغدیدگان،از دیگر موارد همدردی امام جواد علیه السّلام به شمار می رود.حضرتش طی نامه ای به مرد فرزند مرده ای چنین نوشت:بسم الله الرحمن الرحیم از مصیبت[از دست دادن]فرزندت علی و این که او را بیش از دیگر فرزندانت دوست می داشتی سخن گفتی.[آگاه باش که]خدای-عز و جل-بهترین فرزندان و دیگر چیزها را از صاحبان آن می گیرد تا پاداش مصیبت زده را بزرگ گرداند.پس خدا پاداش تو را سنگین کند و این مصیبت را بر تو هموار و قلبت را استوار سازد که او تواناست و[آنچه از دست داده ای]به زودی جبران کند و امید دارم که خدا چنان کند-ان شاء الله-. (۳)

ص:۶۱

۱- ((۱)) .همان ۱۲۹/۱۲.

۲- ((۲)) .همان/۱۲۶.

۳- ((۳)) .وسائل الشیعه ۸۷۴/۲.

این نامه لطیف و پر از احساس امام جواد علیه السّلام اوج همدردی او را با مردم مصیبت زده و گرفتار به نمایش می گذارد.

نیز دربارۀ همدردی امام جواد علیه السّلام آمده است:«یکی از شیعیان آن حضرت طی نامه ای،از اندوه و مصیبتی که در فقدان فرزندانش او را دربر گرفته،بر دل او سنگینی می کرد،به امام علیه السّلام شکایت برد.امام علیه السّلام در پاسخ،نامۀ تسلیتی برای او فرستاد که در آن آمده بود:آیا نمی دانی خدای-عز و جل-بهترین اموال و بهترین فرزندان مؤمن را[از او]می ستاند تا او را پاداش دهد؟ (۱)

آن حضرت در گرفتاری ها و تنگناهای مردم شریک می شد،غم و اندوه آنان را غم و اندوه خود می دانست و در آن ها با آنان همدردی می کرد و دستان بخشنده و کریم او یاریگر بینوایان و ناتوانان بود و از همین راه توانست دل ها را تسخیر کرده و مردم با تمام وجود و بی هیچ شائبه ای همۀ محبت،اخلاص، ارادت و عواطف و احساسات خود را نثار وجود مبارک امام جواد علیه السّلام می کردند.

آن حضرت شگفت ترین و زیباترین نمونه های فضیلت و کمال را به ظهور رساند.در روزگار او کسی یافت نمی شد که بتواند در دانش،تقوا، خویشتن داری و سخت کوشی و سخت گیری در راه دین با او رقابت کند.به یک سخن در فضایل و افتخارات که اساس و گوهر امامت آن حضرت بود، همتایی نداشت.

مجامع اسلامی به دلیل شناخت مواهب و ملکات بی شمار علمی آن حضرت شیفتۀ وجودش شده بودند و از همین رو ایمان و پای بندی شیعیان به این که امام معصوم باید دانشمندترین،برترین و باتقواترین مردم روزگار باشد و آن را عقیده ای درست بدانند،فزونی گرفت. (۲)

ص:۶۲

۱- (۱)) .همان/۸۹۳.

۲- (۲)) .ر.ك:حیاه الإمام الجواد علیه السّلام/۷۰-۷۵.

قسمت دوم

اشاره

بخش نخست پرورش امام جواد علیه السّلام بخش دوم مراحل زندگی امام جواد علیه السّلام بخش سوم امام جواد علیه السّلام در کنار پدر

ص:۶۳

بخش نخست

اشاره

پرورش امام جواد علیه السّلام

امام محمـد جواد علیه السّـلام از خاندان رسالت که در بزرگی و شکوه و والایی در تمام دوران حیات انسان همانند نداشت و بشریت مانند آن را ندیده و نخواهد دید،پا به عرصهٔ وجود نهاد و جهان را از برکت وجود خجستهٔ خویش بهره مند نمود.او فرزند امام علی بن موسی الرضا علیه السّـلام فرزند امام کاظم علیه السّـلام، فرزند امام صادق علیه السّـلام،فرزند امام باقر علیه السّـلام،فرزند امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السّـلام،فرزند امام حسین علیه السّلام نواده رسول خدا و فرزند امام علی بن ابی طالب علیه السّلام است.

مادرش از خاندان«ماریهٔ قبطه»از مردم«نوبه» (۱)و نامش«سبیکه»، «ریحانه»و به نقلی«درّه»بود،اما امام رضا علیه السّـلام او را«خیزران»نامید.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم این بانوی پاکدامن را«بهترین کنیزکان پاک نهاد»خوانـد و امام حسن عسکری علیه السّلام دربارهٔ او فرمود:«او«ام ولد»است و پاک و پاک شده آفریده شد،با کنیهٔ«ام الجواد»و«ام الحسن»خوانده می شود و بهترین زنان روزگار خویش بود». (۲)

۱- (*)) .نوبه،منطقه ای است در افریقیه که بر کرانه نیل،بین اسوان و دنقله(در مصر)واقع شده است.

۲- (۱)) .مستدرک عوالم العلوم ۲۰/۲۳.

حضرت امام جواد علیه السّلام در روز دهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ ق.و به نقلی در نیمه همان ماه در مدینه منوره دیده به جهان گشود.حضرت امام رضا علیه السّلام پدر ارجمند امام جواد علیه السّلام از تولد چنین نوزادی غرق در شادی شده، می فرمود:فرزندی برای من به دنیا آمده است که شبیه موسی بن عمران،شکافندهٔ دریاها و شبیه عیسی بن مریم است.مقدس است مادری که او را به دنیا آورده است. (۱)

امام جواد علیه السّلام با کنیهٔ جدش حضرت امام محمد باقر علیه السّلام،«ابو جعفر خوانده می شد و به منظور پرهیز از اشتباه در نقل،کلمه«ثانی»به کنیهٔ او افزوده شد و «ابو جعفر ثانی»کنیه گرفت.صاحب کتاب«دلائل الإمامه»،«ابو علی الخاص»را دیگر کنیهٔ آن حضرت شمرده است.البته متأخران در تفسیر کنیهٔ امام جواد علیه السّلام گفته اند:او کنیهٔ خاصی دارد که«ابو علی»است و آن سان که در کتاب دلائل الامامه آمده و برای خوانندهٔ تداعی می کند،کنیهٔ امام جواد علیه السّلام«ابو علی الخاص»نیست.

امام جواد علیه السّلام همانند نیاکان گران مقدار خود القابی داشت که همگی نشان دهندهٔ شخصیت سترگ و والایی گوهر آن حضرت است که عبارتند از:

[القاب آن حضرت]

۱.جواد

از آن رو حضرت به این لقب خوانده شد که در حق مردم بسیار نیکی و احسان می کرد و همواره همگان را از بخشش و عطای خود بهره مند می ساخت.

ص:۶۶

۱- (۱) .حیاه الامام محمد الجواد علیه السّلام/۲۲.

۲.تقی

از آن رو تقی خوانـده می شـد که تقوای خـدا را در پیش گرفت و به درگـاه وی انابه و توبه می نمود و هم به رشـتهٔ محبت و بندگی او چنگ انداخته،به هیچ یک از خواسته های نفسانی روی نکرد؛

۳.مرتضی؛

۴.قانع؛

۵.رضی؛

۶.مختار؛

۷.باب المراد

(دروازهٔ برآمدن خواسته ها). (۱)

نقش انگشتری امام جواد«العزه لله»بود

که انقطاع او به سوی خدا و دل بریدن از غیر او را نشان می داد. (۲)

۱- (۱)) .مستدرک عوالم العلوم ۲۷/۲۳-۲۹.

۲- (۲)) .همان/۳۱.

بخش دوم

مراحل زندگی امام جواد علیه السّلام

در سال ۱۹۵ ق.با مأمون عباسی به عنوان خلیفه بیعت شد و در همین سال بود که امام جواد علیه السّلام دیده به جهان گشود.این مولود خجسته هفت سال در کنار پدر بزرگوارش امام رضا علیه السّلام زندگی کرد.وی در این دوره شاهد بیعت با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولیعهد بود و حوادثی را که همزمان با این بیعت و پس از آن چهره نمود و نیز حادثه جانگداز شهادت پدرش را به دست مأمون با تمام وجود لمس کرد و با آن ها زیست.

پس از آن که امام رضا علیه السّلام به شهادت رسید،انگشت اتهام،مأمون را نشان می داد و مردم او را قاتل امام می دانستند.همین امر باعث شد تا امام جواد علیه السّلام از نیرنگ و توطئه مأمون در امان باشد،اما مأمون همچنان برای درهم شکستن شخصیت امام جواد علیه السّلام و کاستن از جایگاه والای او در دل ها از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد.امام جواد علیه السّلام در برابر تمام تلاش های سرکوب گرانه مأمون ایستاد تا روش و مکتب اهل بیت علیهم السّلام را اعتلا بخشیده،عقیدهٔ شیعیان را در مسألهٔ امامت و رهبری و دستاوردهای سیاسی-اجتماعی آن ها را قوام و استحکام بخشد.

در سال ۲۱۸ ق.روزگار مأمون به سر آمد و برادرش معتصم عباسی بر تخت خلافت نشست و تا سال ۲۲۷ ق.قدرت را در دست داشت.او امام جواد علیه السّلام را کاملا زیر نظر داشت و از فعالیت اجتماعی و سیاسی آن حضرت

جلوگیری می کرد و سرانجام در سال ۲۲۰ ق.به وسیلهٔ برادرزاده اش ام الفضل که مأمون او را به کابین امام جواد علیه السّلام درآورده بود،به زهر کین مسموم کرد.از این ازدواج فرزندی حاصل نشد.بدین ترتیب،معتصم عباسی،نماد خط هاشمی اهل بیت علیهم السّلام و متولی آن،یعنی امام ابو جعفر،محمد جواد علیه السّلام را از میان برداشت تا آن سان که می خواهد با احکام اسلام و مفاهیم رسالت و امامت به بازی بپردازد.

دوران حیات امام جواد علیه السّلام به دو بخش تقسیم می شد:

بخش نخست:دوران-حدودا-هفت ساله ای است که امام جواد علیه السّلام در کنار پدر بزرگوارش امام رضا علیه السّلام سپری کرد؛

بخش دوم:دوران-حدودا-هفده سالهٔ پس از شهادت امام رضا علیه السّلام بود.

این بخش از حیات امام جواد علیه السّلام به دو مقطع متمایز تقسیم می شود:

الف)پانزده سال حیات او در روزگار مأمون بود که طولانی ترین بخش زندگی کوتاه حضرت امام جواد علیه السّلام به شمار می رود؛

ب)دوران دو سالهٔ زندگی امام جواد علیه السّلام است که در روزگار حکومت معتصم عباسی سپری شد.

بدین ترتیب،دوران زندگی امام جواد علیه السّلام به شرح زیر تفکیک می شود:

۱.از زمان تولد(۱۹۵ ق.)در دوران حکومت محمد امین عباسی تا به شهادت رسیدن امام رضا علیه السّلام(ماه صفر ۲۰۳ ق.)است؛

۲.دورهٔ پانزده سالهٔ حیات آن حضرت در روزگار مأمون عباسی از ۲۰۳- ۲۱۸ ق.می باشد؛

۳.دروهٔ دو ساله ای را که امام علیه السّلام در روزگار حکومت معتصم گذراند (۲۱۸-۲۲۰ ق.).

ص:۷۰

بخش سوم

اشاره

امام جواد علیه السّلام در کنار پدر

حکومت بنی عباس در آغاز کار خود،ابتدا تنها به نام و برای علویان تبلیغ می کرد،سپس به سوی اهل بیت علیهم السّلام فراخواند و پس از آن به«الرضا من ال محمد صلّی اللّه علیه و آله و سلم؛فرد مورد رضایت از خاندان محمد»دعوت کرد و به همین جهت و به جهت این که عباسیان با خاندان رسالت پیوند خویشاوندی دارند،حکومت آنان پا گرفت.در واقع بنی عباس با ابراز خویشاوندی با پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و سلم به حکومت رسیده،بر امت سلامی چیره و حاکم شدند.

طبیعی است که خطر بزرگ و اصلی که عباسیان و خلافت آنان را تهدید می کرد وجود عموزادگان علوی آنان بود،زیرا حجت و برهانی قویتر داشتند و از نظر خویشاوندی و پیوند،به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم نزدیکتر بودند.در میان علویان، کسانی بودند که شایستگی حکومت را داشتند و از ملاک های لازم برای خلافت،مانند:دانش،خرد،حکمت و دوراندیشی و آینده نگری در عرصهٔ دین و سیاست برخوردار بودند.افزون بر آنچه برشمرده شد،احترام و تکریمی بود که مردم نه به دلیل ترس و مصلحت اندیشی که با جان و دل و از سر محبت نثار علویان می کردند.

از دیگر سو بزرگان و قهرمانان اسلام از خاندان ابو طالب بودند و ابو طالب مربی و سرپرست پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم و فرزندش علی علیه السّلام وصی و حامی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم بود و

ص:۷۱

امام حسن،امام حسین و دیگر امامان معصوم هریک در دورهٔ امامت خود وصی و جانشین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم بودند.بنابراین ادعای علویان برای خلافت کاملا مقبول بود.

خلیفگان عباسی به خوبی از گسترهٔ نفوذ علویان آگاه بودند و از همین رو از آغاز به قدرت رسیدن شان،از نفوذ و قدرت فوق العادهٔ علویان هراس داشتند که ماجرای زیر خود نشانهٔ هراس فراوان عباسیان از علویان است.

«سفاح»در آغاز به قدرت رسیدن کسانی را به عنوان جاسوس بر فرزندان و نوادگان امام حسن علیه السّلام گمارد تا فعالیت های آنان را کاملا زیر نظر داشته باشد.

هنگامی که هیئتی از فرزندان امام حسن علیه السّلام از نزد وی خارج شد،سفاح به یکی از افراد مورد وثوق خود گفت:«برخیز و ایشان را جای ده و از مهرورزی و لطف در حق ایشان کوتاهی مکن و هرگاه با آنان خلوت کردی چنان وانمود کن که به ایشان گرایش داری و بر ما و دستگاه ما بخروش و آنان را نسبت به خلافت سزاوارتر بخوان.آن گاه هرچه گفتند و کردند،به ما گزارش کن». (۱)

آنان با تمام وجود،خطر اصلی که تنها از سوی علویان،آنان و قدرت شان را تهدید می کرد حس کرده بودند و می دیدند که مردم با شور و شوقی زاید الوصف و به صورت انبوه دعوت علویان را پاسخ داده،به یاری و تأیید آنان می شتافتند.لذا خلیفگان عباسی لازم می دانستند تا هرچه زودتر و با تمام امکانات با این خطر روزافزون به مقابله برخیزند.

۱- (۱)) .الحیاه السیاسیه للإمام الرضا علیه السّلام/۶۶.

برخورد بنی عباس با مردم

بر آن نیستیم تـا در این مختصـر،گونه هـای سـتمی که بنی عباس در حق مردم اعمال می کردنـد،برشـماریم که این امر نیازمند مجـال و فرصت بیشتری است،بلکه برآنیم تا به اختصار و اشاره،مواردی از بـدرفتاری،فشار و سـتمی که نسـبت به مردم روا می داشـتند بازگوییم؛همان چیزهایی که در آشـکار کردن ماهیت آنان در برابر دیـدگان نگران،سـهمی بزرگ داشـتند.«ابو العطاء سندی»(م ۱۸۰ ق.)نابکاری و ستمگری عباسیان را در قالب بیتی چنین آورده است:

«ای کاش سـتمگری و جور بنی مروان،برای ما می مانـد و پایا بود؛و ای کاش دادگری و عـدالت بنی عباس در آتش می بود». (۱)

عـدالت و مسـاوات،آرمـانی کـه مردم از عباسـیان انتظـار داشـتند،بـه خیـالی واهی مبـدل شد.درنـده خـویی،حرص و آزمندی«منصور»و«هارون»و نیز سـتمگری فرزندان«علی بن عیسی»و تباه شدن اموال بیت المال مسلمانان به دست آن ها یادآور عملکرد«حجاج»،«هشام»و«یوسف بن عمرو ثقفی»بود.

اقدام سـفاح و منصور در کشـتار بی حد و حساب مردم بی دفاع که بی سابقه نیز بود،ناراحتی و نفرت تمام مردم را برانگیخت. (۲)

بنـا به نقـل تاریـخ نگـاران،ابو العبـاس سـفاح بن محابـا و زود فرمان مرگ صادر می کرد و جان می سـتاند.کارگزاران وی در سراسر گسترهٔ حکومتی راه

۱- (۱) .همان/۱۰۸: یا لیت جور بنی مروان دام لنا و عدل بنی العباس فی النار

۲- (۲) .همان/۱۰۸-۱۰۹.

او را پیمودنـد و منش حکومتی اش را برگزیدند که«محمد بن اشـعث»کارگزار مغرب،«صالح بن علی»کارگزار مصـر«خازم بن خزیمه»و«حمید بن قحطبه» از آن جمله بودند. (۱)

ابو جعفر منصور افراد را از پا می آویخت تا خراجی که بر گردن دارند و برای آنان معین شده بود بپردازند. (۲)برخی دیگر از مؤرخـان او را غـدار و نیرنگ باز خوانـده انـد،چرا که بی تردیـد و تأمل خون می ریخت...و در کشـتن و کیفر کردن بی محابا بود.برخورد سفاکانه او با فرزندان علی علیه السّلام سیاهترین صفحات تاریخ عباسی را رقم زده است. (۳)

«هادی»دیگر خلیفه بنی عباس،شراب می خورد،شیفتهٔ سرگرمی ها و مجالس طرب،جباری ستمگر،به شدت تندخو و سنگدل و قمارباز بود. (۴)

از نظر تاریخ نگاران هارون الرشید،در رفتار و منش تماما به منصور می ماند،جز در یک مورد و آن این که منصور بسیار بخیل بود،امـا هـارون بی حساب هزینه می کرد و می بخشـید.دیگر خلفای عباسـی نیز از همگنان خود بهتر نبوده و روزگار حکومت آنان نیز در عرصهٔ تحول و تغییرات مثبت،پدیدهٔ جدیدی به خود ندید.

می توان تمام ویژگی ها و صـفات اخلاقی بنی عباس را در نامـهٔ مأمون که برای برادران خود در بغداد نوشت،یافت.وی،زمانی که در مرو بود خطاب به برادران خود نوشت:«...تمام شما با خویش بازی می کنید(خود را می فریبید) و نادانی و حماقت،عقل و تدبیرتان را تسخیر کرده است.هریک از شما آوازه

۱- (۱) .مروج الذهب ۲۲۲/۳.

۲- (۲) .المحاسن و المساوئ/۳۳۹.

۳- (۳) .مختصر تاریخ العرب و التمدن الاسلامی/۱۸۴.

۴- (۴) .تاریخ الخمیس ۳۳۱/۲.

خوان،نوازندۀ دف یا نی نواز است.به خدا سوگند،اگر بنی امیه که در گذشتۀ نه چندان دور آنان را کشتید زنده شوند و به آنان گفته شود:هر ننگی را که بدان دسترسی دارید انجام دهید و از آن عار نداشته باشید،به یقین بیش از آنچه بدان دست آلوده و آن را شعار،روش و تن پوش خود کرده اید،نخواهند کرد.

یکایک شما هرگاه گرسنه شود،بیتابی می کرده و چون خیر بدو رو کند از [آن]منع می کند.از هیچ کار ناپسندی ننگ ندارید و اگر از چنان کارهایی خودداری کنید از سر ترس است.کسی که شب را در حال سواری دادن(...) سپری کند و صبحگاهان از چنان گناهی راضی و خشنود باشد،آن سان که گویی فضیلتی کسب کرده،چگونه از ارتکاب پلیدی ها ننگ داشته باشد؟[و شما همان هایید].تلاش و هدف شما پرکردن شکم و پرداختن به خواستۀ شرمگاه است و اگر برای رسیدن به شهوت های خود هزار پیامبر خدا یا هزار فرشتۀ مقرب بکشید،باکی ندارید.محبوبترین مردم نزد شما کسی است که گناهان شما را در نظرتان زیبا جلوه دهد و در کار زشتی که مستی زداینده[و توجیه کنندۀ]آن است،یاری تان دهد،محبوبترین مردم نزد شماست...». (۱)

اوضاع سیاسی این برهۀ تاریخی

چنانچه به چندگانگی نقش،فعالیت و مأموریت هایی که امامان معصوم به انجام آن همت گمارده اند و نیز وحدت هدف،انگیزه و مقصد آنان بنگریم،در خواهیم یافت که هیچ یک از آن بزرگان،نقشی جدای از نقش امام پیشین یا امامی که پس از او خواهد آمد،ندارد.وانگهی برای شناخت و فهم نقش امام

۱- ((۱)) .همان/۴۶۳-۴۶۴.

جواد علیه السّلام در قرار دادن اوضاع در مسیری که تأمین کنندهٔ مصالح والای اسلام و مسلمانان است،باید از روند وضعیت سیاسی دوران امامت امام جواد علیه السّلام و روزگاری که در کنار پدر بزرگوارش زندگی می کرد،شناخت کامل داشته باشیم.

آن حضرت در دو دورهٔ پیش گفته شده،با دو خلیفه معاصر بود که از نظر روش حکومتی دو شیوه متفاوت داشتند،اما هردو در غصب منصب رهبری بحق مسلمانان و توطئه چینی برای آن همسو و ادامه دهندهٔ راه خلیفگان پیشین بودند.

در چنین شرایطی امام جواد علیه السّلام دوران پیش از رسیدن امامت را معاصر حکومت امین و مأمون بود و روزگار امامت خود را در عصر مأمون و معتصم، دو فرزند هارون الرشید سپری کرد.

به منظور آشنا شدن با مهمترین ویژگی های مرحلهٔ نخست زندگی امام جواد علیه السّلام باید در مورد عمده ترین رویدادهای سیاسی این دوره تأمل کرده،از عوامل این رویدادها و تأثیرهای منفی اجتماعی،دینی و اقتصادی آن بر امت اسلامی به طور عام و بر دولت اسلامی به طور خاص اطلاع کافی داشته باشیم.

این رخدادها را می توان در موارد زیر مورد کندوکاو قرار داد:

-فتنه و آشوب میان امین و مأمون

-گرایش ها،جهت گیری ها و سیاست امین

-گرایش ها،جهت گیری ها و سیاست مأمون

فتنهٔ به وجود آمده میان محمد(امین)و عبد اللّه(مأمون)فرزندان هارون الرشید مهمترین رخداد سیاسی مرحله ای است که در این جا از ویژگی و شاخصهٔ آن سخن می گوییم و از آن به عنوان«فتنهٔ بزرگ»یاد شده است.این آشوب و غوغا و به تعبیر دیگر فتنهٔ بزرگ،به جنگی خانمانسوز انجامید و

ص:۷۶

هزینه سنگین جانی،مالی و نیروی انسانی آن از کیسهٔ مسلمانان تأمین شد تا آن دو به قدرت رسیده،حکومت را در دست گیرند.

به منظور پی بردن به انگیزه و عوامل پدیدآورندهٔ این جنگ ویرانگر،باید شخصیت امین و مأمون را کاوید،سپس به اقدام شخص هارون الرشید در چگونگی افشاندن تخم این فتنه پرداخت.او فرزندانش امین،مأمون و مؤتمن را به ترتیب به عنوان جانشینان خویش معین کرد و با برجای گذاردن امکانات و ثروت بی حساب،زمینهٔ رقابت بر سر قدرت را برای آنان آماده کرد و آنان که تمام امکانات را در اختیار داشتند،هریک بر آن شد تا رقیب خود را از میدان به در کرده،خود قدرت را در دست گیرد.

محمد امین،گرایش ها و سیاست ها

بنا به گواهی تاریخ و اجماع مورخان،هیچ ویژگی پسندیده و ستودنی در امین دیده نمی شد و از هیچ گرایش والایی برخوردار نبود و هارون فقط و فقط تحت تأثیر همسرش«زبیده»مادر امین منصب ولایت عهدی را بدو سپرد.در این جا به برخی از اوصاف و ویژگی های منفی امین می پردازیم:

۱.دانش گریزی یکی از ویژگی های امین به شمار می رفت.او از دانش اندوزی گریزان بود و حتی سواد خواندن و نوشتن نداشت. (۱)از این رو همواره عالمان را تحقیر می کرد و کوچک می شمرد.

۲.سوء تدبیر و سستی رأی از دیگر ویژگی های او بود و نتوانست حکومت با آن گستردگی که زمام آن را به دست گرفته بود به خوبی اداره کند.

۱- (۱)) .مقریزی،السلوک لمعرفه دول الملوک ۱۶/۱.

«مسعودی»امین را این گونه توصیف کرده است:«[امین]انسانی بدسیرت و ضعیف الرأی بود،از هوای نفس خود پیروی می کرد،به کار توجهی نداشت، در حوادث و پیشامدهای سخت بر دیگران تکیه می کرد و به کسانی اعتماد داشت که خیرخواه او نبودند». (۱)

همچنین دربارۀ او نوشته اند:«کارهای زشت و ناپسند را به راحتی مرتکب می شد و همیشه به دنبال هوا و هوس خود بود و هیچ وقت به فرجام کاری نمی اندیشید.در طعام[دادن و خوردن]بخیل تر از او یافت نمی شد.چندان توجهی نداشت که کجا می نشیند و با چه کس می نوشد». (۲)

بی تردید،داشتن اندیشه و رأی مهمترین شرطی است که حاکم مسلمانان باید از آن برخوردار باشد؛چیزی که هرگز در این حاکم عباسی و برخی دیگر از حاکمان این خاندان دیده نمی شد.

۳.مردم گریزی از دیگر اوصاف امین به شمار می رفت.او افزون بر این که از مردم گریزان بود،از افراد خانواده،امیران و کارگزاران خود روی نهان کرده، آنان را تحقیر می نمود و دستگاه و امور حکومت را به«فضل بن ربیع»سپرد و خود به خوشگذرانی و عیش و نوش پرداخت. (۳)فضل نیز از فرصت به دست آمده نهایت استفاده را برده،هرگونه که می خواست در امور مملکتی دست اندازی می کرد.

«اسماعیل بن صبیح»که از خاصان امین بود،با دیدن رفتار فضل،نزد امین رفته،به او گفت:«ای امیر المؤمنین،سرداران،سپاهیان و رعایای تو از این که خود را از آنان پنهان می کنی،نسبت به تو بدگمان شده اند و نفس شان به پلیدی

۱- (۱) .التنبیه و الاشراف/۳۰۲.
۲- (۲) .عیون التواریخ ۳،برگۀ ۲۱۲.
۳- (۳) .سمط النجوم ۳/۳۰۶.

گراییده است.خوب است بخشی از روز خود را به آنان اختصاص بدهی و آنان به دیدار تو بیایند که این اقدام،مایهٔ آرامش آن ها شده و آنان آرزوهای شان را به وسیلهٔ تو برآمده ببینند.

امین خواسته او را پذیرفت و در کاخ خود نشست شاعران بر او وارد شده، اشعار خود را برای خلیفه خواندند.آن گاه امین بر یک کشتی به صورت شیری با هیبتی بی مانند سوار شده،به محلهٔ«شماسیه»رفت.در آن جا سواره نظام کنار رود دجله در انتظار وی ایستاده بودند.در این سفر ابزار مطبخ و تفریح با او همراه کردند تا وسایل خوشگذرانی و عیش و نوش او را آن چنان که باید مهیا کنند.

این داستان،نهایت هواپرستی و هوسبازی و بی توجهی امین را به امور دولت و گسترهٔ اسلامی آشکار می کند.

۴.قدرت طلبی،دیگر شاخصهٔ امین بود.پس از مرگ هارون،امین به خلافت رسید و همان گونه که میان عباسیان سنت شده بود،انگشتری خلافت، برد و عصای هارون الرشید به او رسید.چون کارهای حکومتی به نفع او سامان گرفت،برادرش مأمون را خلع کرد و فرزندش موسی را که در گهواره و خردسال بود به ولایت عهدی برگزید و او را«الناطق بالحق»نامید.سپس کسی را برای آوردن فرمان ولایت عهدی که هارون در کعبه آویخته بود و براساس آن،امین و پس از او مأمون را به ولایت عهدی برگزیده بود فرستاد و چون فرمان به دست امین رسید آن را پاره کرد.

جنگ های ویرانگر

پس از آن که امین،برادرش مأمون را از ولایت عهدی خلع کرد و او را از

ص:۷۹

اقدام خود آگاه نمود«علی بن عیسی»را برای جنگ با وی فراخواند و زنجیری زرین به او داد و گفت:«مأمون را زنده می خواهم.او را در این زنجیر بسته،نزد من بیاور».آن گاه غیر از ره توشه و وسایل مورد نیاز،دو میلیون دینار به او داد.

چون مأمون از اقدام برادرش امین آگاه شد،خود را امیر المؤمنین نامید، فرستادن خراج را برای امین متوقف کرد،نام او را از روی سکه های درهم و دینار بازگرفت و نافرمانی خود را از امین اعلام کرد،سپس«طاهر بن حسین»و «هرثمه بن اعین»را به جنگ علی بن عیسی فرستاد.دو سپاه در ری با یکدیگر روبرو شدند و جنگ خونین و نابودکننده ای میان سپاه امین و سپاه مأمون در گرفت که جان بسیاری را ستاند و خون های فراوانی روان گردید.سرانجام سپاه مأمون بر سپاه امین چیره و پیروز شد و فرمانده کل سپاه امین کشته شد و تمام توشه و جنگ افزار سپاه امین به غارت رفت.

طاهر بن حسین،نامه ای به فضل بن سهل،وزیر مأمون نوشت و او را از پیروزی سپاه خود آگاه کرد.در این نامه چنین آمده بود:«در حالی این نامه را برای تو نوشتم که سر بریده شده علی بن عیسی را در دامان و انگشتری او را در دست دارم و ستایش و سپاس مختص خدای جهانیان است».

فضل بن سهل با دریافت نامۀ طاهر بن حسین نزد مأمون رفت و با عنوان «خلیفه»سلام داد و او را از ماجرا مطلع کرد.مأمون که از پیروزی خود مطمئن شد،هدایا و اموال بسیاری برای طاهر فرمانده کل سپاه خود فرستاد و از او بابت پیروزی هایش بسیار تشکر کرد و او را«ذو الیمینین»و«صاحب خیر الیدین»لقب داد.آن گاه به او فرمان داد تا برای تصرف عراق و از پای درآوردن امین به آن سامان روانه شود.

سپاه مأمون تحت فرماندهی طاهر شتابان راه عراق را در پیش گرفته،شهر

بغداد را در محاصرۀ خود درآورد.این محاصره به درازا کشید و در نتیجه، آبادانی بغداد رو به ویرانی نهاد و فقر و بینوایی تمام مردم آن سامان را فرا گرفت.شمار بدکاران،منحرفان و متجاوزان به حقوق مردم در این شهر فزونی گرفت و دست به کشتن افراد بیگناه می زدند،اموال مردم را به غارت می بردند و زنان را مورد تعرض قرار می دادند.برای رویارویی با تجاوز و حریم شکنی این اشرار،جمعی از مردم پاک سرشت،به رهبری شخصی به نام«سهل بن سلامه»به پا خاسته،با زور سرنیزه و سلاح به مقابلۀ با اشرار پرداخته،توانستند آن ها را از بغداد بیرون رانند. (۱)

سرانجام سپاه مأمون به سوی کاخ امین پیش رفت و آن را به محاصرۀ خود درآورد و شکست سنگینی بر سپاه امین وارد کرد و سپاه امین نتوانست در برابر سپاه تا بن دندان مسلح و دارای روحیۀ بسیار عالی مأمون مقاومت کند،لذا تن به شکست داد.

کشته شدن امین

در این کشاکش و رویارویی دو سپاه،امین سرگرم بیهودگی و وقت گذرانی بود و با خدم و حشم خود که«کوثر»فرد محبوب و مورد علاقۀ امین نیز در جمع آنان حضور داشت،مشغول ماهیگیری بود.در همین حال اخبار شکست سپاهیان او و محاصرۀ کاخش را به او دادند،اما همچنان بی تفاوت،سرگرم کار خود بود و می گفت:«کوثر سه ماهی صید کرده،اما من دو ماهی گرفته ام».

ناگهان طلایه داران سپاه مأمون بر امین یورش برده،سر از تن او جدا

۱- ((۱)) .اتجاهات الشعر العربی/۷۳.

کردنـد و طـاهر بن حسـین سـر او را بر فراز نیزه کرد و این آیه را خوانـد: قُلِ اللّهُمَّ مالِکَ الْمُلْکِ تُؤْتِی الْمُلْکَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْکَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیْرُ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ؛ (1)

بار خدایا،تویی که فرمانفرمایی،هرآن کس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هرکه خواهی،فرمانروایی را بازستانی. (2)

خلافت ابراهیم خلیع

ابراهیم یکی از افراد خانـدان عباسـی بود.به دلیل این که از هیچ بی بندوباری،هرزگی و تن دادن به انواع بیشـرمی ها فروگذار نمی کرد«خلیع» (بی بنـدوبار)نامیـده شـد.افراد خانـدان عباسـی به دلیـل نفرتی که از مـأمون داشـتند، ابراهیم را به عنوان خلیفه برگزیدند و مطربان و فرومایگان با وی بیعت کردند.

طرفه نکته ای که در این انتخاب به چشم خورد این است که همین فرومایگان از او درخواست پول می کردنـد و او وعده های سرخرمن به آنـان می داد.چون زمـان وعـده به درازا کشـید،کـاخ او را محاصـره کردنـد.پیک ابراهیم نزد آنـان شـد و به آنـان گفت:«ابراهیم چیزی ندارد تا به شما بدهد.

ظریفی از میـان جمع محاصـره کننـده برخاست و گفت:خلیفه را در جمع ما حاضـر کنیـد تا به عوض عطا و پول،سه پرده آواز برای حاضران در این قسمت و سه پرده برای حاضران در آن قسمت بخواند...». (3)

مأمون برای سرکوب کردن شورش ابراهیم،همراه سپاهیان خود رهسپار

1- ((1)) .آل عمران/26.

2- ((2)) .عیون التاریخ 3،برگهٔ 211 و حیاه الإمام الجواد/193-197.

3- ((3)) .همان/198.

بغـداد شـد.چون ابراهیم از مـاجرا آگـاه شـد،گریخت و افراد مـورد اعتمـاد او که تکیه گـاه ابراهیم به شـمار می رفتنـد نیز فرار کردنـد.ابراهیم در بغـداد پنهـان شـد و همـواره بـا ترس،زنـدگی را می گذرانـد.مأمون بر شورش او چیره شـد و او را دسـتگیر کرد،اما به این دلیل که ابراهیم وزنه ای سیاسی به شمار نمی رفت،از کیفر کردن او چشم پوشید.

قیام ابو السرایا

قیـام«ابو السـرایا»که در روزگار امام جواد علیه السّلام به وقوع پیوست،یکی از مهمترین و بزرگترین قیام های مردمی بود که با هـدف تحقق مسائـل سـرنوشت سـاز برای تمام امت اسـلامی و با شـعار«فرد مورد رضایت از آل محمـد صلّی اللّه علیه و آله و سلم»که در واقع امید محرومان و سـتمدیدگان به شـمار می رفتند،صورت گرفت.از آن جا که غالب سـرزمین های اسـلامی به این دعوت پاسخ دادند، چیزی نمانده بود که این قیام،حکومت عباسیان را متزلزل و سرنگون کند.

رهبری این قیـام را ابو السـرایا که در تکاپوی روزگار کارآزموده و آبدیـده شـده و از عقلی فوق العاده کارآمـد برخوردار بود برعهده داشت.او با مهارت و توانمندی اش توانست فرزندان امام موسـی بن جعفر علیه السّلام را جذب کرده، فرماندهی سـپاه خود را به آنان بسـپارد.همین اقدام ابو السرایا بود که مردم را واداشت تا قیام او را تأیید کرده،با شور و اشتیاق فراوان به سپاه او بپیوندند،اما مأمون توانست با سیاست فوق العاده زیرکانه این قیام را در نطفه خفه کند.

او برای رسـیدن به این هـدف،امام رضا علیه السّلام را از مدینـهٔ منوره به خراسان فراخوانـد و آن حضـرت را مجبور به پذیرش منصب ولایت عهدی کرد و بدین ترتیب به عامه مردم إلقا کرد که همانند علویان می اندیشد.برای ترسیخ این

ص:۸۳

باور،با علویان از در مهرورزی درآمد و به دستگاه تبلیغات حکومتی دستور داد تا از معاویه بد گفته،امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را برتر از دیگر اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم بخوانند.روش مأمون کارگر افتاد و عامهٔ مردم باور کردند که مأمون از شیعیان است.این حرکت مکارانهٔ مأمون به ثمر نشست و او توانست بر تمام حوادث چیره شده،قیام ابو السرایا را فرو نشاند. (۱)

امام جواد علیه السّلام بخش اعظم حیات خود را در فضای مکرآلودی که مأمون ساخته بود سپری کرد و چند صباحی پس از مرگ مأمون،آن حضرت نیز جان به جان آفرین سپرد.از منظر برخی از مورخان،مأمون نسبت به امام جواد علیه السّلام محبت خالصانه داشت و بیش از حد به او علاقه می ورزید.از همین رو دختر خود،ام الفضل را به همسری امام درآورد،او را از عطای فراوان خویش بهره مند و از او مراقبت و حفاظت می کرد و از گزند روزگار بر او بیمناک بود.

مأمون خود اظهار می داشت این کارها را فقط برای جلب خشنودی حضرت حق و رسیدن به پاداش او کرده،می خواهد بدین وسیله پیوند خویشاوندی را که پدرانش گسسته بودند برقرار ساخته،صله رحم کند.

پرواضح است که این همه تکریم و بزرگداشت که از سوی مأمون نسبت به امام جواد علیه السّلام صورت می گرفت،از سر علاقه و ارادت او به امام علیه السّلام نبوده، انگیزه های سیاسی در پس این رفتار نهفته بود که در مبحث های آینده بدان خواهیم پرداخت.

تأملی نه چندان طولانی در بررسی زندگی مأمون و شناختن گرایش های فکری-اعتقادی او و نیز رفتار مهرآمیز و همراه با احترام مأمون در برخورد با

۱- (۱)) .همان/۱۹۸-۱۹۹.

امام جواد علیه السّلام ضرورت دارد،به ویژه اگر به ارتباط موضوعی شیوهٔ رفتاری و سیاست مأمون با زندگی امام جواد علیه السّلام توجه داشته باشیم.

عبد اللّه مأمون

ابو العباس،عبد اللّه(مأمون)بن هارون بن محمد بن عبد اللّه بن محمد بن علی بن عبد اللّه در شب جمعهٔ نیمهٔ ماه ربیع الاول سال ۱۷۰ ق.در«یاسریه»از کنیزی به نام«مراجل»زاده شد.در مرو با او به عنوان خلیفه بیعت کردند،سپس راه بغداد در پیش گرفت و زمانی که وارد آن شهر شد ۲۹ سال و ده ماه و ده روز از عمرش می گذشت.

برجسته ترین ویژگی ها و گرایش های مأمون

اشاره

چند ویژگی برای مأمون برشمرده اند که در این جا آن ها را بیان می کنیم:

زیرکی

در عصر عباسیان کسی به زیرکی مأمون و توانایی او در امور کلی سیاست دیده نشد.او در سیاست در مرتبهٔ اعلا قرار داشت و به دلیل زیرکی و درک و توان سیاسی اش بر بسیاری از رویدادهای وحشتناک که او را احاطه کرده و نزدیک بود زندگی او را بر باد دهند،پیروز شد.علیرغم این که برادرش امین از حمایت و تأیید کامل خاندان عباسی و سران لشکری،برخوردار بود،مأمون توانست با زیرکی و سیاست خود او را از پای درآورد.قیام ابو السرایا از دیگر رخدادهای هولناک روزگار او بود.همان طور که پیش از این گفته شده،این قیام نظامی با شعار«الرضی من آل محمد»توانست در سراسر گسترهٔ اسلامی

نفوذ بیابـد و چنـدین نقطه نیز به دست انقلابیون افتـاد،امـا مـأمون با فراخوان امام رضا علیه السّلام به خراسان و تحمیل ولایت عهدی به آن حضرت و نیز ضرب سکه به نام امام رضا علیه السّلام توانست رودرروی این قیام بایستد و آن را سرکوب کند.

همچنین رفتار دوستانهٔ مأمون با امام رضا علیه السّلام انقلابیون و دوستداران آن حضرت را دچار این توهم کرد که مأمون،در کردار و گفتـار خود صـادق است و حال که او امام رضا علیه السّلام را به ولایت عهـدی برگزیـده و از دیگر سو انقلاب را از بیخ و بن برانداخته،دیگر ادامهٔ روند انقلاب و خونریزی لزومی ندارد.

این ترفند مأمون در نوع خود بی نظیر بود و هرگز در همهٔ تاریخ همانند آن به وقوع نپیوست.

سنگدلی

از دیگر خصوصیت های مأمون سنگدلی بود که سراسر وجودش را آکنده بود.بهترین گواه بر این مطلب کشتن برادرش بود چه این که اگر اندک عطوفتی در او یافت می شد بی تردید برادر خود را نمی کشت.

همچنین پس از به شـهادت رسانـدن امـام رضـا علیه السّلام رفتـاری خشونت بـار با علویان در پیش گرفت و به دژخیمان خود فرمان داد تا هرجا یک تن از علویان را بیابند،بدون هیچ تأملی او را بکشند.

خیانت

خیانت،ویژگی دیگر مأمون بود و در خیانت ورزی او همین بس که پس از بیعت با امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد و تحقق بخشیدن به سیاست و اهداف خود،آن حضرت را مسموم کرده،به شهادت رساند تا از او رهایی یابد.

خوشگذرانی

هوسبازی و کامرانی دیگر ویژگی مأمون به شمار می رفت.او با اشتیاق و ولع وصف ناپذیری در پی کامیابی و هوسرانی های خود بود که مواردی از آن ها را نقل می کنیم:

شطرنج بازی

دلپذیرترین و محبوبترین بازی ها و سرگرمی ها از نظر مأمون،شطرنج بود. (1)او سخت شیفتهٔ این بازی بود و در توصیف آن،ابیات زیر را سرود:

«سرزمینی(میدان جنگی)مربع و سرخ فام که از جنس چرم است؛میان دو هزار[سپاهی]به صف ایستاده که به کرم موصوف اند قرار دارد.

[دو سپاه،]جنگی را زمزمه می کنند و صحنهٔ جنگی نمادین به وجود می آورند؛بی آن که خونی بریزند.

این[سپاه]بر آن[سپاه]می شورد؛و آن بر این یورش می برد و جنگ فروکش نمی کند.

اسب ها را بنگر که در میان دو اردو؛و بدون طبل و پرچم،میدان نبرد را عرصهٔ تاخت وتاز قرار داده اند». (2)

۱- (۱)) .العقد الفرید ۲۵۴/۳.

۲- (۲)) .المستطرف ۳۰۶/۲:أرض مربعه حمراء من أدم ما بین الفین موصوفین بالکرم تذاکرا الحرب فاحتلا لهاشبها من غیر أن یسعیا فیها بسفک دم هذا یغیر علی هذا و ذاک علی هذا یغیر و عین الحرب لم تنم فانظر إلی الخیل قد جاشت بمعرکه فی عسکرین بلا طبل و لا علم

مـأمون در این شـعر،توصـیفی دقیق از شـطرنج به دست داد و می توان او را از اولین کسـانی دانست که دربارهٔ شـطرنج،شـعری جـامع و کامـل که تمام اوصاف آن را دربر داشـته باشـد،سـروده اند.پـدرش هارون الرشـید نیز دلباختـهٔ شـطرنج بود.او صـفحهٔ شطرنج و مهره های آن را به پادشاه فرانسه پیشکش کرد که هم اکنون در یکی از موزه های فرانسه از آن محافظت می شود.

شیفتگی به موسیقی

موسـیقی از دیگر سـر گرمی هـای مـورد علاقـهٔ مـأمون بـود.او بـه موسـیقی سـخت عشـق می ورزیـد و بی حـد،شـیفتهٔ«ابراهیم موصـلی»(بزرگترین نوازنـده و آوازخوان جهان عرب)بود.مأمون دربارهٔ ابراهیم موصـلی گفته است:«هرگاه که او(ابراهیم)آواز می خواند وسوسه های روزافزون شیطان از من دور می شد». (۱)

مأمون شب ها را با آواز،رقص و نوازندگی سپری می کرد و نام و یادی از خدا در کاخ و محفل شبانهٔ او جایی نداشت.

تظاهر به شیعه بودن

مأمون در تظاهر به شـیعه بودن آن چنان پیش رفت که بسیاری از مردم به این باور رسیدند که او شیعه است.این باور از آن رو در میان مردم به وجود آمده بود که مأمون چند کار انجام داد.

الف)بازگرداندن فدک به علویان.پس از آن که حکومت های پیشین

۱- (۱)) .ژاک.سن.ریلر،الحضاره العربیه/۱۰۸.

فدک را از علویان مصادره کرده بودند تا بدین وسیله،علویان در تنگنای اقتصادی قرار گرفته،بر اثر فقر نتوانند با حاکمان وقت به مبارزه بپردازند، مأمون،علویان را از زیر بار سنگین تنگنای اقتصادی وارهاند و آنان را بی نیاز کرد.همین امر سبب شد تا مردم او را شیعه بپندارند.

ب)برتر خواندن امام علی بن ابی طالب علیه السّلام بر دیگر صحابه اقدام دیگر مأمون بود.او در این راستا دست به اقدامی مخاطره آمیز زد و به طور رسمی، علی بن ابی طالب علیه السّلام را از سایر صحابه برتر خواند.او همچنین فرمان داد تا از قدر و منزلت اموی ساختهٔ معاویه بن ابی سفیان کاسته،شأن و مقام او را پایین آورند.

دو اقدام فوق،از مهمترین برنامه هایی بود که مأمون عملی کرد و سبب شد تا غالب مردم او را شیعه بدانند.این اقدام مأمون در میان خلیفگان سابقه نداشت،چرا که خلیفه های پیش از او همواره مقام امامان علیهم السّلام را ناچیز شمرده، می کوشیدند تا از منزلت و قدر آنان بکاهند و صحابه را بر آن بزرگواران مقدم بدارند.

ج)تعیین امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد؛این اقدام به این معنی بود که مأمون،خلافت را از بنی عباس گرفته و به علویان داده است.

تمام این اقدام های مأمون صرفا برای استحکام بخشیدن به قدرت و حمایت و حفاظت از سیاست ها،برنامه ها و اغراض خود بود و او با این کارها اهداف خود را دنبال می کرد.برای روشن تر شدن مطلب،شواهدی در این باره ارائه می کنیم:

نخست:مأمون با دیگر افراد عباسی که به امین متمایل بودند،سخت در چالش بود،چرا که مادرش زبیده بخشنده ترین مردم و از بنی عباس بود،اما

مادر مأمون از کنیزان دربار عباسیان بود،به نام«مراجل».همین کنیززادگی مأمون سبب شده بود تا عباسیان به دیدهٔ حقارت در او بنگرند.لذا مأمون بر آن شد تا علیرغم دیگر افراد خاندان عباسی که دشمن ترین افراد نسبت به خاندان رسالت و شیعیان آنان بودند،تظاهر به تشیع کند.

دوم:او می خواست با تظاهر به شیعه بودن و خوش رفتاری با شیعیان و خدمت به آنان زمینه ای فراهم کند تا شیعیان که در خفا به سر می بردند،خود را بنمایانند و بدین ترتیب دستگاه حکومت آنان را شناسایی کند.برخی فرمان هایی که مأمون صادر می کرد،نشان دهندهٔ این حقیقت است.

سوم:هدف دیگری که مأمون از این اقدام دنبال می کرد،سرکوب قیام شیعیان به رهبری«ابو السرایا»بود.او از پای در آوردن این قیام و ناکارآمد کردن آن را در گرو مهربانی و خدمت به شیعیان می دید. (۱)

نگاهی به سلوک و گرایش های مأمون

برخلاف امین که بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی و بیهوده گرایی سپری می کرد تا دوراندیشی و جدیت در امور،مأمون پیش از رسیدن به خلافت زندگی توأم با کوشش،فعالیت و تظاهر به پارسایی و زهد داشت.

شاید سرّ این امر در آن بود که مأمون احساس می کرد همانند برادرش امین از جهت مادر دارای اصالت و تبار نیست.از دیگر سو آینده ای روشن پیش روی خود نمی دید و می دانست مورد توجه و رضامندی خاندان عباسی نیست، بلکه مطمئن بود که از سوی آنان به عنوان خلیفه و حاکم مقبولیت ندارد،پس

۱- (۱)) .ر.ک:حیاه الامام الجواد علیه السّلام/۲۲۱-۲۲۵.

می بایست با اتکای به خود و اعتماد به نفس،دست به کار شود.با پی بردن به ماهیت کاستی های خود و شناخت ویژگی هایی که برادرش امین از آن بهره مند بود،کمر همت بست و برای آیندهٔ خود به برنامه ریزی پرداخت.

مأمون برای نیل به اهداف خود از لغزش ها و اشتباهات امین بهره می جست و خطاهای خود را اصلاح می کرد.از دیگر سو،فضل که امین را سرگرم خوشگذرانی و بیهوده کاری می دید از مأمون خواست تا اظهار دینداری و پرهیزگاری کند و خوش رفتار باشد و مأمون نیز چنان کرد.اینک مأمون روشی کاملا متفاوت با روش امین در پیش گرفته بود و هرگاه امین مرتکب خطا و لغزشی می شد،مأمون دست به عملی مثبت زد.

این روی سکه زمانی جلوه نمود که مأمون در نامه ای خطاب به عباسیان خود را واعظی پرهیزگار معرفی کرد و خود را در هاله ای از خویشتن داری، بی رغبتی نسبت به دنیا و پایبندی به احکام شریعت قرار داد.او بدین وسیله می خواست مردم در وجود او شخصیتی متفاوت و برتر از شخصیت برادرش امین ببینند.وی توانست در گونه های علوم متعارف آن روز بدرخشد و بر همگنان،بلکه بر تمام خلفای بنی عباس سرآمد شود،آن سان که در میان عباسیان همانند او یافت نمی شد. (۱)

تاریخ نویسان و دیگر کسانی که به زندگی و شرح حال مأمون پرداخته اند، به برتری او گواهی داده،او را«مرد»خلیفگان عباسی و یگانهٔ این خاندان خوانده اند. (۲)

آنچه در این مبحث مورد توجه و بایستهٔ یادآوری است،پرداختن به

۱- (۱)) .ابن الندیم،الفهرست/۱۷۴.

۲- (۲)) .الحیاه السیاسیه للإمام الرضا علیه السّلام/۱۵۴.

زیرکی،سیاستمداری و تدبیر مأمون است.علیرغم این که مأمون در مقام مقایسه با برادرش امین،از برتری و شایستگی برخوردار بود،هارون الرشید به این بهانه که بنی عباس مأمون را در مقام خلافت نخواهد پذیرفت،ولایت عهدی را به امین سپرد. (۱)

برخی تاریخ نگاران بر این باورند که دلیل عدم مقبولیت مأمون و مقبولیت امین نزد عباسیان این بود که امین به تمام معنای کلمه،عباسی بود،به این معنا که پدرش هارون الرشید و مادرش زبیده نوادۀ منصور هردو از خاندان عباسی بودند...امین نیز تحت سرپرستی بانفوذترین افراد در دستگاه هارون،یحیای برمکی،برادر رضاعی(شیری)هارون بود.از دیگر سو فضل بن ربیع عرب و عرب تبار که در دوستی و وفاداری اش نسبت به عباسیان تردیدی وجود نداشت،بر او نظارت داشت،اما وضعیت مأمون متفاوت بود.او در سایۀ جعفر بن یحیی پرورش می یافت،مردی که از نظر نفوذ در دستگاه هارون در مرتبه ای پایین تر از برادرش فضل قرار داشت و او که سرپرستی و آموزش و تأدیب مأمون را بر عهده داشت،مطلوب و مقبول عباسیان نبود،چرا که به گرایش و تمایل به علویان متهم بود،وانگهی مادرش مراجل خراسانی بود و تباری غیر عربی داشت». (۲)

چالش های پیش روی مأمون و موضع گیری او

دستگاه حکومت مأمون با چالش هایی جدی روبرو بود و هرآن خطر نابودی و برباد رفتن کیان حکومت،خلیفۀ عباسی را تهدید می کرد،هم از این

۱- (۱)) .ر.ک:همان/۱۵۲.

۲- (۲)) .ر.ک:همان/۱۵۶-۱۵۷.

رو می بایست مأمون برای ماندن در کانون قدرت زیرکی و هوشیاری بسیاری از خود نشان دهد.مهمترین چالش هایی که مأمون با آن ها دست به گریبان بود بدین شرح است:

الف)قیام های خشونت بار شیعیان بر ضد او که می توان از قیام ابو السرایا که سراسر گسترۀ اسلامی را فرا گرفته بود نام برد؛

ب)جبهه گیری در میان عباسیان بر ضد مأمون و جانبداری از امین که بعدها او را عزل و عمویش ابراهیم بن المهدی را به جای او منصوب کردند؛

ج)تحرکات خوارج و دیگر گروه ها و دسته های معارض؛

د)وجود خطرها و تهدیدهای خارجی،به ویژه از سوی بیزانس که علیه دولت اسلامی تدارک دیده می شد و همواره در کمین بودند تا در فرصت مناسب،آن را از میان بردارند.

مأمون به منظور رویارویی با این چالش ها دست به اقدام هایی به شرح زیر زد:

۱.سرکوب قیام برادرش امین و دیگر نیروهای قدرتمند معارضی که بر ضد او اقدام می کردند؛

۲.نمایش واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام علیرغم میل آن حضرت.مأمون می خواست از این رهگذر مردم تصور کنند که مأمون همراه و همسو با رهبری الهی اهل بیت علیهم السّلام است و لذا حکومت را به امامی از این خاندان سپرده است.هدف او از این اقدام فرونشاندن خروش امت اسلامی بود که به دنبال حکومتی به رهبری اهل بیت علیهم السّلام بودند؛

۳.قیام علویان را سرکوب کرد؛

۴.پس از سرکوب کردن و از بین بردن قیام ها و شورش ها،امام رضا علیه السّلام را

از سر راه خود برداشت؛

۵.به بغداد رفته،معارضهٔ خاندان عباسی را سرکوب کرد؛

۶.در راستای تقویت قدرت و سلطهٔ خود،قدرت های موجود در دولت را از بین برد؛

۷.مسألهٔ«مخلوق بودن قرآن»را مطرح و ترویج کرد تا مردم را با این موضوع سرگرم کرده،آن ها را از پرداختن به مسائل مهم و محل ابتلای شان باز دارد؛

۸.تصفیه نیروهای مخالف مانند جریان خوارج؛

۹.لشکرکشی برای جنگ با بیزانس و دفع خطر این دولت.

رابطهٔ امام رضا علیه السّلام و مأمون

در پی تلاش های سترگ امامان پیش از حضرت رضا علیه السّلام دوران امامت این بزرگوار شاهد بیشترین پیشرفت حرکت اسلامی بود.این روند،حاکمیت عباسیان را به ناچار به کاری واداشت که بدان مایل نبودند.یکی از این اقدام ها واگذاری منصب ولایت عهدی به امام رضا علیه السّلام علیه السّلام بود تا به مردم القا کنند که خلافت را به امامان اهل بیت علیهم السّلام بازگردانده اند.برای روشن تر شدن مطلب اشاره به موارد زیر ضروری می نماید:

رهبری مشروع از نگاه امت

چنین برمی آید که امت اسلامی،رهبری امامان اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته بود که باید این قشر را به سه دسته تقسیم کرد:

۱.تمام افراد امت بدون پیوندی محکم و آگاهانه با این خاندان،مقبولیت

رهبری امامان اهل بیت علیهم السّلام را پذیرفته بودند؛

۲.معارضان حاکمیت که جنگ مسلحانه را راه کاری مناسب برای سرنگونی حاکمیت و برپایی حکومت اسلامی مناسب می دیدند،مانند قیام ابو السرایا؛

۳.مؤمنان آگاه و آشنا با رهبری مشروع و مقبول که یاران امام رضا علیه السّلام بودند.

فعالیت مأمون در سه جبهه

مأمون برای چیره شدن بر سه حالت یاد شده و از پای درآوردن آن ها، هوشمندانه سیاست چند مرحله ای در پیش گرفت،به این شرح:

۱.رویارویی با انقلابیون دوستدار خاندان رسالت و از میان برداشتن آنان با ابزار نظامی.در روزگار مأمون،ابو السرایا قیام کرد و کار او بالا گرفت.

ابو السرایا مردم را به سوی یکی از افراد خاندان رسالت فرا می خواند.سرانجام در مصاف با سپاه مأمون که تحت فرماندهی حسن بن سهل بود،سپاه مأمون پیروز و ابو السرایا کشته شد.

۲.در کنترل درآوردن گرایش و تمایل تودهٔ مردم به خاندان رسالت.

برای رسیدن به این هدف مأمون ابزار سیاسی فوق العاده کارآمدی به کار گرفت.او با بیعت گرفتن برای امام رضا علیه السّلام به عنوان ولی عهد و نیز تظاهر به دوستی اهل بیت بر آن بود تا گرایش مردمی را خدشه دار سازد.برای رسیدن به این هدف می بایست امام رضا علیه السّلام را از مدینه به خراسان بیاورد.این بود که شخصی به نام«جلودی»برای آوردن شماری از علویان به مدینه فرستاد.

گماشتهٔ مأمون به مدینه رفت و شماری از علویان که امام رضا علیه السّلام نیز در میان

آنان بود از راه بصره نزد مأمون آورد.مأمون،علویان را در خانه ای و امام رضا علیه السّلام را در خانه ای جدا اسکان داد و امام را مورد تکریم و احترام فراوان قرار داد.

آن گاه به وسیلهٔ پیکی به اطلاع حضرت رساند:«بر آن هستم تا خود را از منصب خلافت خلع کرده،تو را به آن منصب بگمارم،نظر تو چیست؟

امام علیه السّلام این پیشنهاد را نپذیرفت و فرمود:از این گفته و از این که کسی آن را بشنود،تو را در پناه خدا قرار می دهم!مأمون پیک خود را با این پیام نزد حضرت فرستاد:اگر پیشنهاد منصب خلافت را نمی پذیری باید به ولایت عهدی و جانشینی من تن دهی.

امام رضا علیه السّلام این بار نیز به شدت از تن دادن به خواستهٔ مأمون سرباز زد.

این بود که مأمون،امام علیه السّلام را خواست و در حالی که تنها فضل بن سهل معروف به«ذو الریاستین»در جمع آنان حضور داشت،به امام گفت:به این نتیجه رسیده ام که امر خلافت مسلمانان را از گردن خود برگرفته،به تو واگذارم.

امام علیه السّلام فرمود:خدا را،خدا را ای امیر المؤمنین که توان این کار را ندارم.

مأمون گفت:ولایت عهدی و جانشینی خود را به تو می سپارم.

امام علیه السّلام فرمود:مرا از این کار معاف دار ای امیر المؤمنین!

مأمون در مقابل امتناع امام علیه السّلام از پذیرش ولایت عهدی،سخنانی تهدیدآمیز بر زبان آورده،گفت:عمر بن خطاب«شورا»را در میان شش تن قرار داد که یکی از آنان جدت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و مقرر داشت اگر هریک از این افراد مخالفت ورزد گردنش زده شود.تو نیز ناچار به پذیرش خواستهٔ من هستی و راه گریزی از این کار نیست.

امام علیه السّلام فرمود:خواستهٔ تو را مبنی بر سپردن ولایت عهدی به من

می پذیرم،مشروط بر این که فرمانی ندهم،از کاری باز ندارم،فتوا ندهم، قضاوت نکنم،کسی را به منصبی نگمارم،دیگری عزل ننمایم و چیزی را که اکنون پابرجا و جاری است تغییر ندهم.

مأمون نیز تمام شروط امام علیه السّلام را پذیرفت». (۱)

می بینیم که امام رضا علیه السّلام راهی جز پذیرفتن منصب ولایت عهدی نداشت و اگر از این کار خودداری می کرد مأمون از جان امام علیه السّلام نمی گذشت و او را می کشت.

«ریان بن الصلت»می گوید:«بر امام رضا علیه السّلام وارد شدم و عرضه داشتم:ای پسر رسول خدا،مردم می گویند:تو علی رغم ابراز زهد در دنیا و بی توجهی به آن،منصب ولایت عهدی را پذیرفته ای!

امام علیه السّلام فرمود:خدا ناخشنودی مرا از این کار می داند.زمانی که بر سر دو راهی پذیرش ولایت عهدی و کشته شدن قرار گرفتم،تن دادن به خواستهٔ مأمون را بر کشته شدن ترجیح دادم.وای بر آنان،آیا نمی دانند یوسف علیه السّلام پیامبر خدا بود و چون به حکم ضرورت زمینهٔ پذیرش خزانه داری عزیز مصر فراهم شد،گفت: قَالَ اجْعَلْنِی عَلَی خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّی حَفِیظٌ عَلِیمٌ؛ (۲)مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم».

اینک من نیز به حکم ضرورت و از سر اجبار و بی رغبتی و پس از آن که خویش را در معرض کشته شدن دیدم تن به این منصب دادم.[همگان بدانند که]پذیرش این مقام و وارد شدن به آن برای من همانند کسی است که از آن خارج می شود(در هیچ کاری از امور دولت دخالت ندارم)،هم به خدا شکایت

ص:۹۷

۱- (۱)) .بحار الانوار ۱۳۴/۴۹.

۲- (۲)) .یوسف/۵۴.

برده می شود و هم از او یاری خواسته می شود». (۱)

از«ابو الصلت هروی»نقل شده است:«مأمون به علی بن موسی الرضا علیه السّلام گفت:ای پسر رسول خدا،از مراتب فضل،دانش،زهد،خویشتن داری و بندگی ات آگاه هستم و تو را برای امر خلافت سزاوارتر می بینم.

امام علیه السّلام فرمود:به بندگی خدای-عز و جل-افتخار،می کنم،با زهدورزی در دنیا امید نجات از شر دنیا دارم،با خویشتن داری از محارم(حرام ها) رسیدن به پاداش ها و بهره ها[ی الهی]امیدوارم و با فروتنی در دنیا آرزوی رفعت یافتن نزد خدای-عز و جل-دارم.

مأمون گفت:برآنم تا خود را از خلافت عزل کرده،آن را به تو واگذارم و خود با تو[به عنوان خلیفه]بیعت کنم.

امام علیه السّلام فرمود:اگر این خلافت[به حق]از آن توست و خدا آن را به تو سپرده،نمی توانی خلعتی را که خدا بر قامت تو پوشانده،به در آوری و بر اندام دیگری بپوشانی و اگر خلافت،حق تو نیست،باز نمی توانی چیزی را که از آن تو نیست به دیگری بدهی.

مأمون گفت:ای پسر رسول خدا،باید به این کار تن دهی.

امام علیه السّلام فرمود:هرگز با میل و رغبت تن به این کار نخواهم داد.

چند روزی مأمون خواستهٔ خود را با امام علیه السّلام در میان می گذاشت و بر آن اصرار می ورزید،اما در نهایت از این که امام علیه السّلام خواستهٔ او را بپذیرد،نومید شد.از این رو به امام علیه السّلام گفت:حال که منصب خلافتی و بیعت مرا با خویش نمی پذیری،ولی عهدی مرا قبول کن تا پس از من مقام خلافت از آن تو باشد.

۱- (۱)) .الحیاه السیاسیه للإمام الرضا علیه السّلام/۱۴۱.

امام علیه السّلام فرمود به خدا سوگند،پدرم از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلم خبر داد که پیش از تو و به وسیلۀ زهر،مسموم شده و مظلوم از دنیا خواهم رفت.فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند گریست و در سرزمین غربت در کنار هارون الرشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و گفت:ای پسر رسول خدا،در حالی که من زنده هستم چه کسی می تواند تو را بکشد یا نسبت به تو بی حرمتی روا دارد؟

امام علیه السّلام فرمود:اگر می خواستم قاتل خود را معرفی کنم و نام او را ببرم چنین می کردم.

مأمون گفت:ای پسر رسول خدا،با این سخن می خواهی بار مسئولیت خود را سبک کنی و به ولایت عهدی تن ندهی تا مردم تو را زاهد و از دنیا رویگردان بخوانند.

امام علیه السّلام فرمود:به خدا سوگند،از روزی که خدا،مرا آفرید دروغ نگفته ام و برای رسیدن به دنیا زهد[ریاکارانه]نورزیده ام و می دانم چه می خواهی و در پی چه هستی.

مأمون گفت:چه می خواهم؟

امام علیه السّلام فرمود:امان بده تا حقیقت را بازگویم.

مأمون گفت:در امان هستی.

امام علیه السّلام فرمود:در صدد آن هستی تا با تن دادن به خواستۀ تو مردم بگویند:

علی بن موسی از دنیا رویگردان نبوده که دنیا از وی روی برگرفته است.آیا نمی بینید چگونه به امید دست یافتن به خلافت،ولایت عهدی را پذیرفته است؟

مأمون خشمگین شد و به امام علیه السّلام گفت:همواره با رفتاری ناشایست که

مایـهٔ رنجیـدن خـاطر من می شود بـا من روبرو می شوی.گویا خود را از گزنـد و خشم من ایمن می بینی؟به خـدا سوگنـد،اگر ولایت عهـدی را نپـذیری تو را به پذیرفتن آن مجبور خواهم کرد و باز اگر از قبول آن امتناع کنی سـر از تنت برخواهم گرفت امام رضا علیه السّلام فرمود:

خـدای-عز و جل-مرا از این که خویش را در دام هلاکت درانـدازم نهی فرموده است.حال که چنین است آنچه لازم می دانی انجـام ده،امـا به این شـرط می پـذیرم که کسـی را به کـار نگمـارم،دیگری را عزل نکنم،رسم و سـنتی را تغییر نـدهم و از دور مشورت دهنده باشم.

مأمون شروط امام علیه السّلام را پذیرفت و علیرغم مخالفت امام علیه السّلام او را به ولایت عهدی خویش برگزید». (۱)

در کنار مؤمنان آگاه

مـأمون همواره از امام رضا علیه السّـلام بیم داشت و وجود او را خطری جـدی برای خود می دانست و از این رو در پی فرصتی بود تا امام علیه السّـلام را از میان بردارد.دو سال[و چند ماه]پس از بیعت با امام رضا علیه السّـلام به عنوان ولی عهد که در اول ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ ق. (۲)صورت گرفت،مأمون فرصتی یافت تا هـدف شوم خود را عملی کند و جیره خواران خود را واداشت تا آن حضـرت را مسـموم کنند.سرانجام حضرت رضا علیه السّلام در ماه صفر سال ۲۰۳ ق.و در ۵۵ سالگی به زهر کین مأمون در خراسان به شهادت رسید. (۳)

در این جا از زبان یاران مؤمن امام رضا علیه السّلام مطالبی می خوانیم که انگیزهٔ

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .همان/۶۶.

اقدام مأمون را در سپردن ولایت عهدی به امام علیه السّلام روشن می کند:

از«احمد بن علی انصاری»نقل شده است که گفت:«از ابو الصلت هروی پرسیدم:مأمون با آن همه تکریم و محبتی که نسبت به امام رضا علیه السّلام روا می داشت و او را ولی عهد خود گرداند،چگونه به کشتن او رضایت داد؟

ابو الصلت گفت:از آن رو مأمون امام علیه السّلام را مورد تکریم و محبت خویش قرار می داد که از فضل و برتری او آگاه بود و از آن جهت او را به ولایت عهدی خود برگزید تا به مردم القا کند که علی بن موسی الرضا علیه السّلام به دنیا و آرایه های آن علاقه مند است و بدین ترتیب از نظر آنان می افتاد،اما نتیجه،برعکس شد و بر منزلت امام علیه السّلام نزد مردم و محبت آنان به حضرت افزوده شد.

مأمون از پای ننشست و برای تحقق این هدف متکلمان بزرگ و نامی را از دیگر بلاد فراخواند تا شاید یکی از آنان بتواند امام علیه السّلام را در بحث های کلامی و علمی محکوم کند و بدین ترتیب عامه مردم او را ناتوان بدانند.این بار نیز مأمون از کار خود طرفی نسبت،زیرا کسانی که به منظور هماوردی علمی با امام رضا علیه السّلام پا به میدان نهاده بودند در نهایت،از سخن باز می ماندند و محکوم می شدند.اینان عالمان یهود،نصارا،مجوسیان،صابئه،برهمنان،ملحدان، دهری ها و علمای دیگر فرقه های اسلامی بودند.

مردم که امام علیه السّلام را در تمام این مباحثات سرآمد می دیدند می گفتند:به خدا سوگند،او از مأمون به خلافت شایسته تر است.

خبرچینان و جاسوسان،عکس العمل و گفتهٔ مردم را به اطلاع مأمون می رساندند،و مأمون بر سر خشم می آمد و بر حسدش نسبت به امام علیه السّلام افزوده می شد.از دیگر سو امام رضا علیه السّلام در مورد«حق»با مأمون از در سازش وارد نمی شد و پاسخ هایی به او می داد که غالبا مأمون را آزرده خاطر می کرد و بر کینهٔ

او نسبت به امام علیه السّلام می افزود،ولی مأمون دشمنی و کینهٔ خود را آشکار نمی کرد،اما سرانجام به تنگ آمد و چون نمی توانست حضور امام علیه السّلام را تحمل کند،او را به زهر جفا کشت». (۱)

نیز«علی بن ابراهیم»از«یاسر خادم»نقل می کند که گفت:«در هفت منزلی طوس،ابو الحسن[الرضا]علیه السّلام بیمار شد و بیماری اش شدت گرفت.وارد طوس شدیم و چند روزی در طوس ماندیم.مأمون هرروز دو بار به دیدار امام علیه السّلام می آمد.امام علیه السّلام در روزی که به دیدار معبود شتافت دچار ضعف[شدید]شده بود.پس از آن که نماز ظهر را به جای آورد به من فرمود:ای یاسر،مردم چیزی خورده اند؟

گفتم:ای سرور من،در وضعیتی که شما قرار گرفته اید،چه کسی میل به خوردن دارد؟

امام علیه السّلام نشست و فرمود:سفره را بگسترانید و غذا بیاورید.آن گاه یکایک خادمان را فراخواند و بر سفره نشاند و حال یک یک آنان را جویا شد و چون همگی غذا خوردند،فرمود:برای بانوان غذا ببرید.

فرمان حضرت عملی شد و چون بانوان از خوردن غذا فارغ شدند، امام علیه السّلام دچار ضعف و بیهوش شد.شیون حاضران برخاست و زنان و کنیزکان مأمون سراسیمه و سر و پا برهنه کنار امام رضا علیه السّلام گرد آمدند.این خبر در طوس منتشر شد و مردم دعا و رحمت خود را نثار امام رضا علیه السّلام می کردند.مأمون با آگاه شدن از ماجرا سر و پا برهنه،بر سر زنان و در حالی که چنگ به محاسن خود می زد و اشک بر گونه می افشاند به حضور امام علیه السّلام که اکنون به هوش آمده

۱- ((۱)) .همان/۱۰۷-۱۰۸.

بود،رسید و گفت:ای سرور من،به خدا سوگند نمی دانم کدام مصیبت بر من سنگین تر خواهد بود،مصیبت از دست دادن و هجران تو،یا مصیبت زخم زبان مردم که مرا قاتل تو خواهند خواند؟

امام رضا علیه السّلام به سوی مأمون نگریست و فرمود:ای امیر المؤمنین، با ابو جعفر امام جواد علیه السّلام رفتاری نیکو داشته باش که عمر تو و عمر او این سان است و آن گاه دو انگشت سبابه(اشاره)خود را به یکدیگر چسباند.

یاسر می گوید:چون پاسی از شب[آن روز]گذشت امام رضا علیه السّلام جان به جان آفرین سپرد.صبحگاهان مردم گرد آمده،با اشاره به مأمون می گفتند:این [مرد]او را کشت،آن گاه بانگ برآوردند:پسر رسول خدا کشته شد.

شیون و گفت وگوی حاضران در هم آمیخته بود.محمد بن جعفر بن محمد علیه السّلام عموی امام رضا علیه السّلام از مأمون امان خواست و به خراسان آمد.

مأمون که می ترسید اگر پیکر پاک امام علیه السّلام تشییع شود مردم شورش کنند، به او گفت:ای ابو جعفر،نزد این جماعت برو و آنان را از این تصمیم که امروز پیکر امام علیه السّلام تشییع نخواهد شد،آگاه کن.محمد بن جعفر نیز به میان مردم رفت و گفت:ای مردم،پراکنده شوید که پیکر ابو الحسن علیه السّلام امروز تشییع نخواهد شد.

مردم متفرق شدند و پیکر امام رضا علیه السّلام شبانه غسل داده شد و دفن گردید». (۱)

۱- (۱)) .همان/۱۰۸ و عیون الاخبار الرضا علیه السّلام ۲۶۹/۲ و ۲۷۰.

ماهیت حکومت مأمون

مأمون با تظاهر به اندوه و بیتابی در فراق امام رضا علیه السّلام توانست بسیاری را بفریبد و عامهٔ مردم را تحت تأثیر قرار دهد،اما این ترفند مأمون از نظر خواص پنهان نماند و فریب ریاکاری او را نخوردند و همان گونه که در نقل ابو الصلت خواندیم،آنان با اهداف،انگیزه ها و شیوه های مأمون آشنایی کامل داشتند.

نامهٔ«عبد الله بن موسی»که ذیلا می آید،ماهیت مأمون را برملا می کند:

سید بزرگوار،عبد الله بن موسی بن عبد الله بن الحسن(المثنی)بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام در پاسخ نامهٔ مأمون،به خوبی ماهیت مأمون را برملا کرد و به تبیین ماهیت روابط مأمون با امام جواد علیه السّلام پرداخت که دقت در تشخیص و شناخت او را از ماهیت حکومت مأمون می نمایاند.

عبد الله بن موسی به دلیل شناختی که از حکومت عباسیان داشت،زندگی مخفیانه و دور از انظار برگزید.مأمون در نامه ای که به او نوشت،قول داد به وی امان می دهد و همان گونه که منصب ولایت عهدی را قبلا به امام رضا علیه السّلام داده بود،به وی تفویض می کند.او در نامه اش آورده بود:«نمی پنداشتم پس از رفتاری که با[امام]رضا[ع]داشتم دیگر کسی از علویان از من بترسد.

آن گاه نامه را برای عبد الله بن موسی فرستاد.

عبد الله در پاسخ مأمون نوشت:نامه ات به دستم رسید و از محتوای آن آگاه شدم.تو[با نامه ات]چون شکارچیان مرا می فریبی و همانند کسی که آهنگ ریختن خون من کرده با من نیرنگ می کنی.از این که ولایت عهدی و جانشینی خود را به من پیشنهاد می کنی در شگفت هستم.گویا می پنداری از آنچه با[امام]رضا علیه السّلام کرده ای بی خبرم؟چه چیزی تو را واداشت تا گمان کنی

من به آن(ولایت عهدی)تمایل دارم؟آیا شیرینی حکومتی که تو را مغرور کرده[تو را به چنین گمان رسانده]است؟یا این که من مشتاق انگور به زهر آلوده ای هستم که به وسیلهٔ آن[امام]رضا علیه السّلام را کشتی و فکر کرده ای که پنهان شدن[من]مرا[به دست یافتن به قدرت]امیدوار کرده است؟

به خدا سوگند،اگر زنده در آتشی شعله ور افکنده شوم،برای من بهتر است از این که در میان مسلمانان به حکومتی[ظالمانه]برسم،یا در حال تشنگی سخت و کشنده،جرعه ای ناروا و حرام بنوشم.به خدا سوگند من آمادهٔ آن (مرگ)هستم از زندگی خسته شده ام و از دنیا بیزار.اگر دین من به من اجازه می داد تا دست در دستت بگذارم تا تو از سوی من به مرادت برسی،به یقین چنین می کردم،اما خداوند مرا از به خطر انداختن جانم نهی فرموده است.

آرزو می کنم بدون این که خویش را به تو ارزانی دارم،بر من دست می یافتی و مرا می کشتی تا از این دنیا رهایی می یافتم و آغشته به خون خویش و مظلوم، خدای-عز و جل-را ملاقات می کردم.

[ای مأمون،]بدان که من در پی یافتن راه نجات برای خود هستم و همواره کوشیده ام تا خشنودی خدای-عز و جل-را به دست آورم و به کاری بپردازم که مرا به خدا نزدیک کند،اما نظر و رهنمودی نیافتم که مرا به مطلوبم برساند.

از این رو به قرآن که[معدن]هدایت و شفاست پناه بردم و سوره سوره و آیه آیهٔ آن را خواندم و شهادت در راه خدا را تنها وسیلهٔ نیل به خشنودی خدا یافتم.دوباره آن را مرور کردم تا دریابم کدامین جهاد و جهاد با چه کسانی برتر است تا این که به این آیه رسیدم که می فرماید: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ؛ ۱با کافرانی که مجاور شما هستند،کارزار کنید،و آنان باید در شما خشونت بیابند».

از این رو به قرآن که[معدن]هدایت و شفاست پناه بردم و سوره سوره و آیه آیهٔ آن را خواندم و شهادت در راه خدا را تنها وسیلهٔ نیل به خشنودی خدا یافتم.دوباره آن را مرور کردم تا دریابم کدامین جهاد و جهاد با چه کسانی برتر است تا این که به این آیه رسیدم که می فرماید: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ؛ (۱)با کافرانی که مجاور شما هستند،کارزار کنید،و آنان باید در شما خشونت بیابند».

آن گاه دربارهٔ کافرانی که خطر بیشتری متوجه اسلام می کنند و به من نزدیکترند،به کندوکاو پرداختم و کسی را همانند تو برای اسلام خطرآفرین ندیدم،زیرا کافران،کفر خدا را آشکار کرده اند و مردم آنان را شناخته،متوجه خطری که از سوی آنان برخیزد بوده و از آنان برحذر هستند.[اما]تو با[تظاهر به]اسلام و پنهان داشتن کفر خود،مسلمانان را فریفته ای به[محض]گمان [بد]،مردم را می کشی،با تهمت کیفر می کنی،مال[مردم]را به ناحق ستانده و در غیر محل آن هزینه می نمایی،شراب حرام شده را آشکارا می نوشی،مال خدا را صرف بازیگران و آوازه خوانان می نمایی و مسلمانان را از آن محروم می داری،با[دستاویز قرار دادن]اسلام،مردمان را می فریبی،گسترهٔ اسلامی را در اختیار گرفته ای که گویی مسلمانان در اختیار گرفته اند و به نفع مشرکان داوری می کنی و در این کار چونان معاند و ضد،به مخالفت خدا و رسول او می پردازی.

حال اگر روزگار با من یار شود و خداوند با یاران حق[پرست]بر تو یاری ام دهد،آن سان که حضرتش را از من خشنود سازد،جانم را در راه جهاد با تو ارزانی می دارم و اگر تو را مهلت دهد تا در سرای دیگر آن چنان که سزاوار آنی،جزا دهد یا روزگار پیش از تو مرا بگیرد،آنچه را که خدای -عز و جل-از نیت من دانسته و شناخته و من در آن راه کوشیده ام مرا بسنده است.و السلام». (۲)

ص:

۱- (۱)) .توبه/۱۲۳.

۲- (۲)) .نظریه الإمامه/۳۸۱(به نقل از:الحیاه السیاسیه للامام الرضا علیه السّلام/۴۶۵).

شهادت امام رضا علیه السّلام و امامت حضرت جواد علیه السّلام

همان گونه که امامان معصوم علیهم السّلام امام و جانشین پس از خود را با نام و مشخصات به مؤمنان معرفی می کردند،امام رضا علیه السّلام نیز امر امامت حضرت جواد علیه السّلام را در میان مردم تحکیم و او را به امامت پس از خود منصوب فرمود.

در این جا به مواردی می پردازم که طی آن ها امام رضا علیه السّلام به تثبیت امامت امام جواد علیه السّلام پرداخت و شیعیان را به چنگ انداختن در رشته و ریسمان محکم امامت فراخواند.

۱.راوی می گوید:«یکی از کسانی که نزد حضرت رضا علیه السّلام بود مرا خبر داد که چون جماعت حاضر در محضر آن حضرت برخواستند،امام علیه السّلام به آنان فرمود:با ابو جعفر(امام جواد)علیه السّلام دیدار کنید و بر او سلام نمایید و پیمان خود را با او[به عنوان امام]تجدید نمایید.

هنگامی که آن جماعت برخاستند،امام رو به من نمود و فرمود:خدا مفضل را رحمت کند که به کمتر از این[مقدار گفتار]بسنده می کرد». (۱)

۲.نیز از راوی نقل شده است که:«[در محضر امام رضا علیه السّلام]دربارهٔ چیزی (امامت)سخن به میان آمد،امام علیه السّلام فرمود:چه نیازی به آن دارید؟این ابو جعفر[در میان شما]ست.او را در مجلس خود نشانده و جانشین خویش قرار داده ام.ما خاندانی هستیم که کودکانمان[تمام آنچه از دانش دارند]موبه مو از بزرگان مان به ارث می گیرند. (۲)

۳.همچنین راوی نقل کرده است:«سخنان علی بن جعفر را با حسن بن الحسین بن علی بن الحسین شنیدم که می گفت:به یقین خدا ابو الحسن

۱- ((۱)) .کافی ۲۵۶/۱.

۲- ((۲)) .همان/۲۵۷.

الرضا علیه السّلام را هنگامی که برادران و عموهایش بر او ستم کردند،یاری نمود.

آن گاه پس از سخنانی دراز گفت:برخاستم و دست ابو جعفر(جواد)، محمد بن علی الرضا علیه السّلام را گرفته،گفتم:نزد خدا گواهی می دهم که تو امام من هستی.

امام رضا علیه السّلام گریست و فرمود:ای عمو،پدرم از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلم نقل کرد که آن حضرت فرمود:

«بأبی خیره الإماء النوبیه الطیبه،من ولدها الطرید الشرید،الموتور بأبیه و جده،صاحب الغیبه،یقال:مات أو هلک أی واد سلک»؟

پدرم فدای بهترین کنیزان پاک از مردم«نوبه»باد،آن که فرزندش گریزان و جلای وطن نموده که هنوز خون خواهی پدر و جدش نکرده است،همان فرزندی که صاحب غیبت[طولانی]است.دربارهٔ او خواهند گفت:به هرجا که رفته باشد، مرده و هلاک شده است.آیا این را از پدرم شنیده ای؟گفت:فدایت شوم،راست می گویی. (۱)

۴.راوی می گوید:«به امام رضا علیه السّلام گفتم:پیش از آن که خدای-عز و جل- ابو جعفر علیه السّلام را به تو عطا کند،در این باره با تو سخن می گفتیم و می فرمودی:

خدا پسری به من عطا خواهد کرد.

چنان شد و چشم ما را[به وجود فرزندت]روشن گرداند.اگر آن رخداد شوم-که خدای آن را نخواهد-پیش آید به که رجوع کنیم؟

امام رضا علیه السّلام با اشارهٔ دست،ابو جعفر علیه السّلام را که نزد حضرت ایستاده بود نشان داد.به او عرض کردم:فدایت شوم،به این[کودک]سه سال رجوع کنیم؟

۱- (۱)) .إعلام الوری ۹۲/۲.

امام رضا علیه السّلام فرمود:[خردسالی]زیانی به آن(امامت)نمی رساند.عیسی در کمتر از سه سالگی به رسالت مبعوث شد. (۱)

۵.راوی می گوید:«نزد ابو الحسن الرضا علیه السّلام بودم که فرزندش،ابو جعفر را که در سنی کودکی بود،نزد حضرت آوردند.امام علیه السّلام فرمود:این،مولودی است که با برکت تر از او برای شیعیان ما زاده نشده است. (۲)

۶.نیز راوی گفته است:«زمانی که ابو جعفر علیه السّلام به دنیا آمد،به حضور امام رضا علیه السّلام رسیدم.آن حضرت فرمود:خدای-جل و علا-فرزندی به من عطا فرمود که وارث من و وارث آل داوود است. (۳)

۷.همچنین از راوی نقل شده است که:«در حضور امام رضا علیه السّلام بودم.آن حضرت فرزند خردسالش را خواست و او را در دامن من نشاند و فرمود:جامه از تن او برکن.چنان کردم.

امام علیه السّلام فرمود:میان دو شانه او را بنگر،مانند مهر در داخل گوشت قرار دارد.آیا آن را می بینی مانند همین[مهر]در همین موضع از بدن پدرم نیز وجود داشت. (۴)

۸.در روایت است که:«امام رضا علیه السّلام همیشه فرزندش محمد(جواد)را گرامی و بزرگ می داشت و با کنیه نام می برد و-مثلا-می فرمود:ابو جعفر به من نوشت و به ابو جعفر نوشتم.در آن هنگام ابو جعفر،خردسال بود و در مدینه سکونت داشت.

[راوی می گوید:]نامه های ابو جعفر در نهایت شیوایی و زیبایی بود.

می شنیدم که امام رضا علیه السّلام می فرمود:«ابو جعفر وصیّی و خلیفتی فی أهلی من بعدی»؛

۱- ((۱)) .همان/۹۳.

۲- ((۲)) .همان/۹۵.

۳- ((۳)) .مستدرک عوالم العلوم ۶۸/۲۳.

۴- ((۴)) .همان/۶۹.

پس از من ابو جعفر وصی من و جانشین من در میان خاندانم است. (۱)

۹.راوی روایت کرده است:«از دعبل بن علی خزاعی شنیدم که می گفت:

قصیدهٔ خود را برای سرورم علی بن موسی الرضا علیه السّلام خواندم...امام علیه السّلام فرمود:

«یا دعبل،الإمام بعدی محمد إبنی،و بعد محمد إبنه علی،و بعد علی إبنه الحسن،و بعد الحسن إبنه الحجه القائم المنتظر»؛

ای دعبل،پس از من،فرزندم محمد(جواد)امام است و پس از محمد فرزندش علی و پس از علی،فرزندش حسن(عسکری)و پس از حسن فرزندش حجت قیام کنندهٔ منتظر امام است. (۲)

امام جواد علیه السّلام به هنگام شهادت پدر

ابو الصلت هروی می گوید:«در حضور امام رضا علیه السّلام بودم که حضرتش به من فرمود:ای ابو الصلت،وارد اتاقی شو که قبر هارون در آن است و از چهار جهت آن خاک برگیر و نزد من بیاور.

روانه شدم و آنچه را حضرت خواسته بود فراهم کرده،آوردم.امام علیه السّلام که در درگاه بود فرمود:[از]آن خاک به من بده.

خاک را به حضرت دادم و او پس از بوییدن خاک،آن را به کناری افکند و فرمود:در این جا(خاک)قبری برای من حفر می شود.سنگی پدیدار می گردد که اگر تمام دیلم های موجود در خراسان را برای کندن آن فراهم آورند،ممکن نخواهد شد.آن گاه خاک بالای سر و پایین پا را بویید و همان سخن را بر زبان آورد.سپس فرمود:این خاک را بده که از تربت(مدفن)من است.

۱- ((۱)) .همان/۷۲.

۲- ((۲)) .همان/۷۳ و ۷۶.

در این هنگام فرمود:در این مکان قبری برای من حفر می شود.به آنان فرمان بده تا اندازه هفت پله به سمت پایین حفر کنند و قبری بدون لحد برای من تهیه کنند و اگر جز به ساختن لحد راضی نشدند،از آنان بخواه تا لحد را دو ذراع و یک وجب بسازند[و بدان]که خدا هر مقدار که بخواهد آن را وسعت می بخشد.چون لحد را آماده کردند،در قسمت بالای سر رطوبتی خواهی دید.

در این هنگام چیزهایی که آن را به تو خواهم آموخت بخوان.آب جوشش خواهد گرفت و لحد را پر خواهد کرد.در آب داخل لحد ماهیانی کوچک خواهی دید.نانی که به تو داده ام برای آن ها خرد کن و درون آب بریز و آن ماهیان آن نان را خواهند خورد.چون نان تمام شود ماهی بزرگی پدیدار شده، تمام آن ماهی ها را بلعیده و سپس ناپدید خواهد شد.در این وقت،دستت را بر آب بگذار و آنچه به تو خواهم آموخت بخوان که[در نتیجه]آب به زمین فرو خواهد رفت و چیزی از آن باقی نخواهد ماند.[فراموش نکنی که]این کار را باید در حضور مأمون انجام دهی.

ای ابو الصلت،فردا نزد این فاجر(مأمون)خواهم رفت و اگر با سر برهنه خارج شدم،با من سخن بگو و با تو سخن خواهم گفت،اما اگر سر خویش را پوشانده داشتم با من سخن مگو.

ابو الصلت می گوید:چون صبح فرا رسید،امام علیه السّلام جامه های خویش بر تن نمود و در محراب به انتظار نشست.در همین هنگام،غلام مأمون وارد شد و به امام علیه السّلام گفت:امیر المؤمنین[تو را فراخوانده است دعوت او]را اجابت کن.

امام علیه السّلام پای افزار به پا کرد و ردای خود بر دوش انداخت و به سوی کاخ مأمون رفت.من نیز به دنبال او به راه افتادم.طبقی از انگور و طبق های میوه پیش روی مأمون قرار داشت و خوشهٔ انگوری نیز در دست مأمون بود که

مقداری از آن را خورده بود.

چون نگاه مأمون به امام رضا علیه السّلام افتاد به سوی حضرت شتافت و او را در آغوش کشیده،با وی معانقه کرد و انگور را به امام علیه السّلام داد و گفت:انگوری بهتر از این ندیده ام.

امام علیه السّلام فرمود:انگوری این چنین خوب شاید از بهشت باشد.مأمون از امام علیه السّلام خواست تا از آن انگور بخورد،اما امام علیه السّلام فرمود:مرا از این کار معاف دار.

مأمون گفت:باید بخوری.چه چیزی تو را از خوردن انگور باز می دارد؟ شاید ما را به چیزی(توطئه ای)متهم می کنی؟

امام علیه السّلام خوشهٔ انگور را گرفت و از آن خورد.مأمون مجددا خوشه ای به امام علیه السّلام داد و آن حضرت سه دانه از آن خوشه تناول نمود،سپس آن را افکند و برخاست.مأمون از امام علیه السّلام پرسید:به کجا می روی؟

امام علیه السّلام فرمود:همان جایی که مرا فرستادی.

آن گاه امام رضا علیه السّلام در حالی که سر خود را پوشانده بود از نزد مأمون خارج شد.چون حال را چنین دیدم با حضرتش سخن نگفتم و آن بزرگوار وارد خانه شد.به دستور امام علیه السّلام درب خانه بسته شد و او در بستر خویش آرمید.من اندوه زده،میان حیاط خانه ایستادم.در همین حال جوانی زیباروی با موی مجعد که شبیه ترین مردم به امام رضا علیه السّلام بود وارد شد.به سوی او شتافته،گفتم:درب خانه بسته بود،چگونه وارد خانه شدی؟

فرمود:

آن کس که در این هنگام مرا از مدینه[به خراسان]آورد،همو مرا از درب بسته وارد خانه کرد.

ص:۱۱۲

پرسیدم:که هستی؟

فرمود:«أنا حجه الله علیک یا أبا الصلت،أنا محمد بن علی»؛

ای ابو الصلت،من حجت خدا بر تو،محمد بن علی هستم.

آن گاه به سمت پدر بزرگوارش رفت و به من دستور داد تا با وی همراه شوم.چون امام رضا علیه السّلام فرزند را دید، [مشتاقانه]به سمت او شتافته،او را در آغوش کشید و به سینهٔ خود فشرد و میان دو چشم او را بوسید.سپس فرزندش را به سمت بستر خود کشید.محمد بن علی علیه السّلام بر پدر خم شده،او را می بوسید و در آن حال مطالبی بین آن دو ردوبدل می شد که من آن ها را نمی فهمیدم.و سرانجام امام رضا علیه السّلام جان به آفریدگار تسلیم کرد.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:ای ابو الصلت،برخیز و ظرف شست وشو و آب را از خزانه(صندوق خانه)بیاور.

گفتم:در خزانه آب و ظرفی وجود ندارد.

امام علیه السّلام فرمود:آنچه به تو گفتم همان کن.

بنا به دستور امام علیه السّلام وارد خزانه شدم و در آن جا ظرف و آبی یافتم،آن را برداشته،بیرون آمدم و خود را آماده کردم تا در غسل دادن امام رضا علیه السّلام ابو جعفر را یاری کنم،اما او فرمود:ای ابو الصلت به کناری رو،زیرا کسی جز تو هست تا مرا در این کار یاری دهد.آن گاه به غسل دادن امام علیه السّلام پرداخت.پس از اتمام غسل به من فرمود:داخل خزانه شو و سبدی را که کفن و حنوط او (امام رضا)علیه السّلام در آن است بیاور.

وارد خزانه شدم و سبدی را دیدم که تابه حال آن را در خزانه ندیده بودم.

سبد را نزد امام علیه السّلام بردم و او پس از کفن پدر،بر پیکرش نماز گزارد.پس از فراغت از نماز فرمود:تابوت را بیاور.

ص:۱۱۳

گفتم:نزد نجار می روم تا دستور ساختن و تهیهٔ تابوت به او بدهم.امام علیه السّلام فرمود:در خزانه تابوتی وجود دارد.

وارد خزانه شدم و این بار تابوتی دیدم که پیش از این در خزانه نبود.آن را برای حضرت بردم.او پیکر امام رضا علیه السّلام را در تابوت گذارد و دو پای حضرت را کنار یکدیگر قرار داد و دو رکعت نماز گزارد.هنوز نماز را به پایان نرسانده بود که تابوت از زمین جدا شد و سقف خانه شکاف برداشت و تابوت از آن خارج شد.گفتم:ای پسر رسول خدا،اکنون مأمون سر خواهد رسید و پیکر امام رضا علیه السّلام را از ما خواهد خواست.در این صورت چه کنیم؟

امام علیه السّلام فرمود:ای ابو الصلت،ساکت(آرام)باش که تابوت باز خواهد گشت.[بدان که]هر پیامبری که در مشرق بمیرد و وصیی که در مغرب بمیرد، خدای-عز و جل-روح و بدن آنان را در یک جا گرد خواهد آورد.هنوز سخن امام علیه السّلام به پایان نرسیده بود که باز سقف خانه از هم شکافت و تابوت فرود آمد.امام جواد علیه السّلام پیکر امام رضا علیه السّلام را از تابوت خارج کرد و بر بستر امام علیه السّلام نهاد،چنان که گویی غسل داده نشده و تکفینی نگردیده است.سپس فرمود:ای ابو الصلت،برخیز و درب خانه را باز کن که مأمون بر در سراست.

چون درب خانه را باز کردم،مأمون و غلامان او را پشت درب دیدم.

مأمون در حالی که اندوه زده می نمود و گریبان چاک زده بود،بر سر زنان وارد خانه شد و فریاد برآورد:ای سرور من،داغدار تو شدم.آن گاه وارد اتاق شد و بالای سر امام علیه السّلام نشست و[به همراهان]گفت:به تجهیز او بپردازید.سپس فرمان داد تا قبری حفر کنند و همان طور که امام علیه السّلام فرموده بود و با همان تفصیل و خصوصیات اتفاق افتاد.یکی از نزدیکان مأمون به او گفت:آیا تو او را امام می دانی؟

گفت:همین طور است.او امام است.

گفت:بنابراین امام باید مقدم بر دیگر مردم باشد.

مأمون فرمان داد تا در جهت قبله قبری حفر کننـد.گفتم:امام علیه السّلام به من دستور داده تا قبری به گودی هفت پله برای او حفر کرده،بدون ساختن لحد، زمین را شکافته،او را دفن کنم.

مأمون گفت:آنچه ابو الصلت بگوید همان کنید،جز در مورد کندن زمین که به جای آن لحد بسازید.

چون مـأمون رطوبت،آب،ماهیـان و...داخـل قبر را دیـد گفت:[امـام]در زمان حیات خود شـگفتی های بسـیاری به ما نمایانـد و اینک پس از وفاتش نیز شگفتی می آفریند.

یکی از وزیران که در کنار مأمون بود گفت:آیا می دانی[امام]رضا علیه السّلام چه پیامی برای تو فرستاد؟

مأمون گفت:نه.

وزیر گفـت:او[بـا ایـن معجزه]تـو را بـاخبر می کنـد که شـما عباسـیان بـا تمـام گسـتردگی و زیـادی افراد و برحـذر بودنتـان از گزندها،همانند این ماهیان هستید که چون اجل شما سر رسد،نشانه هایتان از بین برود و دولت و صولت تان به فرجام کار خود رسد و خداوند یکی از ما[خاندان]را بر شما مسلط خواهد کرد و او تمام شما را نابود خواهد نمود.

مأمون گفت:راست گفتی.

آن گاه مأمون به من گفت:ای ابو الصلت آن کلامی(ذکری)که بر زبان آوردی به من بیاموز.

گفتم:به خدا سوگند،همین لحظه آن را فراموش کردم.

ص:۱۱۵

آنچه به مأمون گفتم راست بود.امام رضا علیه السّلام دفن شد و مأمون دستور داد مرا به زندان افکنند.یک سال در زندان ماندم و عرصه بر من تنگ شده بود.

شبی را تا صبح بیدار ماندم،به درگاه خدا عرض نیاز کردم و دعایی خواندم که دربردارندۀ نام محمد و خاندان او بود و از خدا خواستم تا به حرمت این خاندان مرا از زندان رهایی بخشد.هنوز دعای من به پایان نرسیده بود که ابو جعفر،محمد بن علی علیه السّلام وارد شد و به من فرمود:ای ابو الصلت دل تنگ شده ای؟

گفتم:به خدا سوگند آری.

فرمود:برخیز و بیرون شو.آن گاه دستی بر بندهایی که بر دست و پا داشتم نهاد و آن ها را باز کرد و دست مرا گرفت و از خانه بیرون برد.نگهبانان مرا می دیدند،اما قدرت انجام هیچ کاری نداشتند و متعرض من نشدند و من از درب خانه خارج شدم.آن گاه به من فرمود:در امان خدا راه خود را در پیش گیر و برو که نه تو به او خواهی رسید و نه او به تو دست خواهد یافت.

ابو الصلت گفت:تا به امروز با مأمون روبرو نشده ام». (۱)

ص:۱۱۶

۱- (۱)) .امالی/۵۲۶/حدیث ۱۷؛العیون ۲۴۲/۲، ح ۱،الوسائل ۸۳۷/۲/حدیث ۴(به نقل از:دو منبع پیشین)؛بحار الانوار ۳۰۰/۴۹/حدیث ۱۰ و ۴۶/۸۲/حدیث ۳۵؛مدینه المعاجز/۴۹۸/حدیث ۱۱۴ و ۵۲۴/حدیث ۳۷.قطب راوندی نیز این مطلب را از ابو عبد الله،محمد بن سعید نیشابوری از ابو الصلت نقل کرده است.ر.ک:خرائج ۳۵۲/۱/حدیث ۸.

قسمت سوم

اشاره

بخش نخست ویژگی های عصر امام جواد علیه السّلام بخش دوم امام جواد علیه السّلام و حاکمان معاصر آن حضرت بخش سوم ضرورت های عصر امام جواد علیه السّلام

ص:۱۱۷

بخش نخست

اشاره

ویژگی های عصر امام جواد علیه السّلام

عصر امام جواد علیه السّلام به دلیل نهضت و خیزش عملی و اندیشه،تابناکترین و باشکوهترین عصور اسلامی به شمار می رفت،چرا که مسلمانان و غیر مسلمانان،نسل اندر نسل و طی قرن ها از دستاوردهای فکری و عملی این دوره بهره می گرفتند.از آن جا که پژوهش و بررسی عصرها به صورت روش شناسی تحقیقی درآمده و هیچ پژوهشگری از آن بی نیاز نیست،به اختصار به تبیین ویژگی های عصر امام جواد علیه السّلام می پردازیم.

۱.حیات علمی

اشاره

حیات فرهنگی و علمی آن عصر،از برجسته ترین شاخصه های حیات در تمام عصرهای اسلامی به شمار می رود.در آن دوره جنبش علمی-فرهنگی شکوفا شد و دانش به طور چشمگیری گسترش یافت،دانشسراها تأسیس شد،جلسه های علمی رواج یافت و مردم با اشتیاق و عطشی سیری ناپذیر به کسب دانش روی آوردند.

«نیکلسون»آن دوره را این گونه توصیف کرده است:«گستردگی دامنۀ دولت عباسیان،فراوانی ثروت و رواج بازرگانی در آن عهد،تأثیر بزرگی در آفرینش نهضت فرهنگی داشت،به گونه ای که مشرق زمین تا آن روز چنین

نهضتی به خود ندیـده بود.تمام افراد جامعهٔ آن روز از خلیفه تا مردم عادی طالبان دانش یا حداقل دوسـتداران دانش شدند.در روزگار عباسـیان،مردم، قاره ها را پیموده و خود را به خواسـتگاه دانش و عرفان می رساندند تا همانند زنبور عسل که شـهد به کندو می برد،اندوخته ای از دانش برگرفته برای جویندگان تشنهٔ آن به سرزمین های خود ببرند.هم آنان،دانشی را که با تلاش و کوشـش خـود به دست آورده بودنـد،گرد می آوردنـد که بیشـترین شـباهت را به دائره المعـارف داشت.البته این کـار نقش کارآمدی در رساندن دانش نوین آن روز به دست ما داشت؛کاری که پیشتر انتظار آن نمی رفت». (۱)

اینک به طور گذرا به برخی شاخصه های اصلی و اساسی حیات علمی آن روز می پردازیم.

مراکز علمی

اشاره

مراکز علمی فعال در عصر امام جواد علیه السّلام به این شرح بودند:

مدینه منوره

مدینهٔ منوره مهمترین مراکز علمی آن دوره به شـمار می رفت.مدرسـهٔ اهل بیت علیهم السّـلام در آن تأسـیس و تشـکیل شد و بزرگان و فقیهان و راویان را در خود گرد آورد.دو دستهٔ یاد شده شب ها را به تدوین احادیث امامان اهل بیت علیهم السّلام به صبح می رساندند و نسـبت به تدوین موضوعی احادیث امامان معصوم مرتبط با فقه که آینهٔ روح و جوهر اسـلام بودند،عنایت فراوانی مبذول

ص:۱۲۰

۱- (۱)) .دکتر حسن ابراهیم حسن،تاریخ الاسلام ۳۲۲/۲.

می داشتند.در آن دوره مدرسهٔ فقهی«تابعان»عنایت خاصی به برگرفتن احکام فقهی نقل شده از صحابه داشتند.بنا به آنچه نقل شده پیروان این مدرسه در مواردی که حدیثی از صحابه برای حل معضلی نداشتند«رأی»و«قیاس»را مبنای عمل و فتوا قرار می دادند.

کوفه

پس از مدینهٔ منوره،کوفه در مرتبهٔ بعدی قرار داشت و مسجد بزرگ این شهر مهمترین دانشسراها و مدارس اسلامی به شمار می رفت.جلسه های تدریس در جای جای این مسجد به چشم می خورد و تدریس علوم اسلامی، مانند:فقه،تفسیر و حدیث،هویت غالب این مدرسه را تشکیل می داد.از آن جا که تفکر و اندیشهٔ علوی کوفه را دربر گرفته بود،مدرسهٔ کوفه،توجه خود را به علوم اهل بیت علیهم السّلام معطوف کرد.

«حسن بن علی الوشاء»در توصیف مدرسهٔ کوفه گفته است:«در این مدرسه(مسجد کوفه)نهصد شیخ(عالم)دیدم که همگی آنان می گفتند:

جعفر بن محمد برای ما حدیث گفت». (۱)

«آل حیان تغلبی»،«آل اعین»،«بنو عطیه»و«بنو دراج»مهمترین خاندان های علمی و علم پروری بودند که در جلسات علمی این مسجد دانش اندوختند. (۲)

فقه تنها دانش غالب بر مدرسهٔ کوفه نبود،بلکه نحو(ادبیات عرب)نیز در این مدرسه تدریس می شد و از جایگاه ویژه ای برخوردار بود.در این شهر مدرسهٔ«نحویون»تأسیس شد که بارزترین چهره های این دانش«کسائی»بود؛

۱- (۱) .حیاه الإمام موسی بن جعفر ۸۲/۱.

۲- (۲) .تاریخ الاسلام ۳۳۸/۲.

همو که به درخواست هارون الرشید،تعلیم امین و مأمون،فرزندان هارون را بر عهده گرفت.شایان توجه است که علم نحو شامل مجموعه قواعدی است که گفتار را از کژی و نادرستی ایمن می سازد و گوینده را از خطا باز می دارد.این دانش به وسیلهٔ امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام پدید آمد و همو قواعد و اصول آن را پایه گذاری نمود.

بصره

دیگر کانون علمی آن روزگار بصره بود که مرکز مهمی برای علم نحو به شمار می رفت.اولین بنیانگذار مدرسهٔ بصره«ابو الأسود دئلی»شاگرد امیر المؤمنین علیه السّلام بود.مدرسهٔ بصره با مدرسهٔ کوفه رقابت می کرد و نحویان بصره جهت باز شناخته شدن از نحویان کوفه«اهل المنطق»خوانده می شدند.

«سیبویه»ایرانی،صاحب«کتاب سیبویه»از پیشوایان و نام آوران این دانش بود.

کتاب وی عمیقترین،کمال یافته ترین و اصیل ترین اثر در ادبیات است.

«دی پور»کتاب سیبویه را این گونه توصیف کرده است:«اگر به کتاب سیبویه بنگریم آن را کاری پخته و تلاشی سترگ خواهیم یافت،آن سان که متأخران دربارهٔ این کتاب گفته اند:بی تردید،این کتاب(سیبویه)ثمرهٔ تلاش عالمان فراوانی است،چنان که«قانون»ابن سینا این گونه است». (۱)

بصره افزون بر این که عرصهٔ علم نحو بود،مدرسهٔ علم تفسیر نیز به شمار می رفت و«ابو عمرو بن العلاء»در شمار علمای برجستهٔ این دانش قرار داشت.

«عروض»که به وسیلهٔ«خلیل بن احمد»صاحب کتاب«العین»(اولین معجم لغت عرب)پایه گذاری شد،دیگر دانش رایج در بصره بود.

۱- (۱) .تاریخ الفلسفه فی الاسلام/۳۹.

بغداد

بغداد با جنبش های علمی و فرهنگی شکوفایی یافته و در جای جای آن مدرسه و دانشسرا تأسیس شد.در بغداد چیزی به فراوانی و آسانی دانش وجود نداشت.بغداد همانند دیگر مراکز اسلامی به دانش خاصی بسنده نکرده،بلکه علوم عقلی و نقلی و دیگر رشته های علمی را در خود گرد آورده بود.بدین ترتیب به صورت بزرگترین مرکز علمی آن دوره درآمد که جویندگان علم از سراسر جهان برای کسب دانش آهنگ بغداد می کردند.

«گوستاولوبون»بغداد آن روزگار را چنین توصیف کرده است:«عالمان، هنرمندان و ادیبان،از ملیت ها و نحله های گوناگون،مانند:یونانیان،پارسیان، قبطی ها و کلدانیان بار سفر بسته به بغداد می رفتند و آن را به صورت مرکزی جهانی برای دانش درآوردند».

«ابو الفرج»دربارۀ مأمون می نویسد:«او با حکما خلوت می کرد،با مناظره آنان انس می گرفت و با گفت وگوی[علمی]با آنان لذت می برد.او بر این باور بود که دانشمندان و عالمان،برگزیدگان خدا از میان بندگان هستند». (۱)

تا این جا برخی از مراکز علمی آن دوره را برشمردیم.اینک به بیان علوم رایج در آن عصر می پردازیم:

علوم قرآنی

علوم قرآنی شامل دو بخش بود:

الف)علم قرائت که به تحقیق دربارۀ قرائت قرآن می پرداخت.آنچه

ص:۱۲۳

۱- (۱)) .حضاره العرب/۲۱۸.

در این زمینه به دست آمد،قرائت های هفت گانه بود که هر قرائتی به یک قاری نسبت داده شد.مشهورترین قاریان عصر عباسی«یحیی بن حارث الذماری» (م ۱۴۵ ق.)«حمزه بن حبیب الزیات»(م ۱۵۶ ق.)«ابو عبد الرحمن المقری»(م ۲۱۳ ق.)و«خلف بن هشام البزاز»(م ۲۲۹ ق.)بودند. (۱)

ب)علم تفسیر؛این علم به توضیح کتاب خدا و بیان معنای آن می پردازد.

مفسران در تفسیر قرآن دو گرایش را برگزیدند:

نخست:تفسیر روایی بود که براساس آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان معصوم علیهم السّلام در دست داشتند،قرآن را تفسیر می کردند.غالب مفسران شیعی این روش را برگزیدند که در تفسیر قمی،تفسیر عسکری و تفسیر برهان کاملا مشهود است.آنان در انتخاب این روش به این امر استدلال کرده اند که امامان اهل بیت علیهم السّلام علوم قرآن را آن گونه که هست و مبتنی بر واقعیت و حقیقت است،می شناسند.حضرت امام باقر علیه السّلام خود با اشاره به این مطلب فرمود:جز اوصیا و جانشینان[پیامبر]هیچ کس نمی تواند ادعا کند که[تفسیر]تمام قرآن-چه ظاهر چه باطن آن-را می داند. (۲)

از ادله نیز وجوب رجوع به آنان در تفسیر قرآن،فهمیده می شود.شیخ طوسی در این باره می گوید:«تفسیر قرآن تنها براساس روایت صحیح پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان اهل بیت علیهم السّلام که گفته شان همانند فرمودۀ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حجیت دارد جایز است». (۳)

دوم:تفسیر به رأی بود.این روش تفسیر براساس اعتبارات عقلی وابسته به«استحسان»صورت می گرفته که مفسران معتزلی مذهب و باطنی ها این

۱- (۱) .المعارف/۲۳۰-۲۳۱ و ابن الندیم،الفهرست/۴۲-۴۵.

۲- (۲) .التبیان ۴/۱.

۳- (۳) .حیاه الامام محمد الباقر ۱۸۱/۱.

شیوه را در پیش گرفتند.این مفسران بی توجه به روایات نقل شده از امامان معصوم علیهم السّلام در مورد تفسیر قرآن کریم،براساس استحسانات عقلی قرآن را تفسیر می کردند». (۱)

شایان توجه است که نخستین مدرسهٔ تفسیر قرآن با استناد به روایت در عهد امیر المؤمنین علیه السّلام تأسیس شد و حضرتش نخستین مفسر قرآن کریم بود.

«عبد الله بن عباس»و دیگر بزرگان صحابه تفسیر قرآن را از وی فرا می گرفتند.

امامان معصوم علیهم السّلام نیز نسبت به تفسیر توجه فراوانی مبذول داشته و تفسیر قرآن کریم،اسباب نزول آیات و فضیلت قرائت قرآن،محور غالب جلسه های آنان بود.

علم حدیث

منظور از حدیث،قول،فعل و تقریری است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله یا یکی از امامان و جانشینان آن حضرت نقل شده باشد و«سنت»خوانده می شود.

شیعیان در نگارش و تدوین حدیث از دیگران پیشی گرفتند.امامان اهل بیت علیهم السّلام نیز یاران خود را به تدوین حدیث تشویق و ترغیب می کردند.

«ابو بصیر»می گوید:«به حضور امام صادق علیه السّلام رسیدم.امام علیه السّلام به من فرمود:

چه چیزی شما را از نوشتن[نصوص و احادیث]باز می دارد؟تا ننویسید نمی توانید[چیزی را] حفظ کنید.جماعتی از مردم بصره از نزد وی[دانش اندوختند و]رفتند.آنان هرچه را می پرسیدند می نوشتند.

در پی رهنمودهای امامان علیهم السّلام در مورد گردآوری احادیث و روایات،

۱- (۱) .همان جا.

جمعی از یاران امام رضا علیه السّلام در قالب«جامع»های بزرگ احادیث صحیح را گرد آوردند.این آثار نخستین منابع شیعی و مبنای تدوین جوامع چهارگانهٔ سه تن از مشایخ اسلام به شمار می روند. (۱)

فقه

فقه برجسته ترین دانشی بود که در آن روزگار و دیگر دوران های اسلامی گستردگی فوق العاده ای یافت.این علم به بیان تکلیف و وظیفه ای می پردازد که بر عهدهٔ فرد مکلف است و باید آن را در زندگی خود عملی کند و در برابر حضرت حق نسبت به آن پاسخ گوید.از همین رو علم فقه بیش از دیگر علوم مورد توجه و تدریس قرار گرفت.امامان اهل بیت علیهم السّلام فعالانه به ایجاد مدرسهٔ فقهی خود پرداختند که فقیهان و عالمان بزرگی چون:«زراره»،«محمد بن مسلم»و«جابر بن یزید جعفی»ارمغان این مدرسه بودند.اینان هرچه از امامان علیهم السّلام می شنیدند در قالب«اصول»خود که به چهار صد اصل رسید تدوین کردند.بعدها این اصول تهذیب و در چهار کتابی که فقیهان امامی برای استنباط احکام شرعی از آن ها بهره می گیرند،گردآوری شد.فراگیری فقه و استقبال از آن به شیعیان منحصر نبود که دیگر فرقه های اسلامی نیز به فراگیری آن روی آوردند.

۱- (۱)) .مقدمهٔ المقنع و الهدایه/۱۰.

اصول فقه

این علم توسط امام محمد باقر علیه السّلام تأسیس شد و اجتهاد و استنباط احکام شرعی متوقف بر آن است.علم اصول فقه در آن زمان تدریس می شد.

علم نحو

نحو(ادبیات عرب)از دانش هایی بود که در عصر عباسیان نقش سترگی ایفا کرد و مبحث آن جدال برانگیز بود.در کاخ خلیفگان انجمن هایی برای این علم تشکیل می شد و در برخی از مسائل آن نزاع سختی میان عالمان این فن رخ می داد.عالمانی چون:کسایی،فراء و سیبویه،سرآمدان این فن در آن عصر بودند.شایان ذکر است که امیر المؤمنین علیه السّلام،طلایه دار حکمت و دانش در این خاکدان،مؤسس این فن بود.

علم کلام

این دانش وسیله ای بود برای دفاع از اعتقادات دینی،با ادلۀ علمی که به وسیلۀ امامان علیهم السّلام تأسیس شد.هشام بن الحکم یکی از شاگردان این مدرسه بود که در این علم سرآمد شد.واصل بن عطاء،ابو الهذیل العلاّف،ابو الحسن اشعری و غزالی مشهورترین متکلمان نزد اهل سنت هستند.

علم طب

طبابت و علم طب از دانش هایی بود که حاکمان عباسی به فراگیری آن تشویق کرده و ثروت هنگفت و جوایز ارزشمندی به متخصصان این فن دادند که بختیشوع،طبیب نصرانی از آن جمله بود.

ص:۱۲۷

علم شیمی

این دانش از ابتکارهای یگانه جهان آفرینش،حضرت صادق علیه السّلام است.

جابر بن حیان که برای خاور زمین افتخاری بزرگ به شمار می رود این دانش را از محضر امام صادق علیه السّلام فرا گرفت و در آن سرآمد شد.

علم هندسه و شهرسازی

علم فلک

ترجمه

گرایش به ترجمهٔ متون بیگانه به زبان عربی از ویژگی ها و نمادهای حیات علمی آن روزگار بود.کتاب های پزشکی،ریاضیات،فلک و انواع متون سیاسی و فلسفی در این عصر ترجمه شدند که بسیاری از این متون را ابن الندیم در فهرست خود برشمرده است.سرپرستی دیوان ترجمه برعهدهٔ «حنین بن اسحاق»بود.ابن الندیم در این باره نوشته است:«میان مأمون و پادشاه روم مکاتباتی صورت می گرفت.زمانی که مأمون بر او چیره شد،از وی خواست اجازه دهد کسی را به روم بفرستد تا از میان کتاب های قدیمی موجود در خزانهٔ پادشاهی نسخه هایی را انتخاب کنند.پادشاه روم ابتدا نپذیرفت،اما سرانجام تن به این خواسته داد.

مأمون جماعتی را به این مأموریت گمارد که«حجاج بن مطهر»، «ابن البطریق»و«مسلم»،سرپرست دار الحکمه از جملهٔ آنان بودند.آنان کتاب هایی را از میان یافته ها برگزیده،برای مأمون بردند و به فرمان او کتاب ها را به عربی ترجمه کردند...». (۱)

ص:۱۲۸

۱- (۱) .الفهرست/۳۳۹.

تأسیس مدرسه و کتابخانه

در این دوره حکومت اقدام به تأسیس شمار چشمگیری مدرسه در بغداد نمود که به سی مورد می رسید.این مدارس آن چنان باشکوه بودند که«کاخ بدیع»در برابر آن ها ناچیز بود.در این مدارس علوم اسلامی و دیگر علوم تدریس می شد.

کتابخانه های عمومی از دیگر مراکز علمی بود که در بغداد تأسیس شد از جمله،کتابخانهٔ بیت الحکمه بود.مأمون،کتابخانهٔ شخصی خود و نیز کتاب هایی که جدش منصور و پدرش مهدی گرد آورده بودند به این کتابخانه منتقل کرد.همچنین مأمون از امیر صقلیه(سیسیل)درخواست کتاب های علمی و فلسفی کرد و چون کتاب های موردنظر به دست مأمون رسید،آن ها را در کتابخانهٔ بیت الحکمه قرار داد.او از خراسان نیز کتاب هایی فراهم کرد و در اختیار کتابخانهٔ یاد شده گذارد.به یک سخن این که هرگاه مأمون از وجود کتابی مطلع می شد در هرجا که بود،آن را به دست می آورد و به کتابخانهٔ بیت الحکمه می سپرد.

این خزانهٔ پربها که چیزی با آن هم سنگی نمی کرد،همچنان دایر بود و پژوهشگران و عالمان از آن بهره می گرفتند،اما زمانی که مغول سفاک در سال ۶۵۶ ق.بر بغداد چیره شد،سپاهیان او آن کتابخانهٔ بی نظیر را نابود کردند و بدین ترتیب،جهان اسلام بزرگترین میراث علمی خود را از دست داد. (۱)

۱- (۱) .تاریخ الاسلام السیاسی و الدینی و الثقافی و الاجتماعی ۱۶۰/۴-۱۶۲.

اطلس ها و رصدخانه ها

به فرمان مأمون نقشهٔ جهان تهیه و«الصوره المأمونیه»نامیده شد.این نقشه نخستین نقشهٔ جهان بود که در عصر عباسیان فراهم آمد.نیز مأمون فرمان داد رصدخانه ای تأسیس شود که در«شماسیه»(یکی از محله های بغداد) احداث شد. (۱)

در چنین فضای علمی تابناک،امام جواد علیه السّلام بزرگترین طلایه دار جنبش فرهنگی و علمی بود.در مدت اقامتش در بغداد عالمان در محضر او گرد آمده، از چشمهٔ جوشان و گوارای دانش او جرعه نوشی می کردند.دقیق ترین مسائل فلسفی و کلامی را از آن حضرت می پرسیدند و او به لطف دانش و معارفی که خدای-عز و جل-به او داده بود پاسخ می داد و در عرصهٔ دانش،روزگار را به چالش می خواند. (۲)

۲.حیات سیاسی

اشاره

حیات سیاسی روزگار امام جواد علیه السّلام نه تنها برای امام که برای تمام مسلمانان بد و به شدت سخت بود،چرا که وقایع سنگینی،امت اسلامی را دستخوش امواج شکنندهٔ فتنه ها و آشوب ها کرده بود.پیش از پرداختن به این حوادث،لازم می دانیم در شیوهٔ حکومت در عصر عباسیان و دیگر اموری که بر این بخش مرتبط است،سیری داشته باشیم.

۱- (۱) .عصر المأمون ۳۷۵/۱.

۲- (۲) .ر.ک:حیاه الامام الجواد علیه السّلام/۱۷۹-۱۸۸.

شیوهٔ حکومت

حکومت عباسیان،از نظر اهداف و شیوه،آینهٔ تمام نمای حکومت امویان بود.از نظر نیکلسون،عباسیان حکومتی مستبدانه داشتند و همانند ساسانیان بر گسترهٔ تحت سلطهٔ خود حاکمیت بی چون وچرا اعمال می کردند. (۱)

شیوهٔ حکومت براساس تمایلات شاهان و امیران بنی عباس رقم می خورد و هیچ شباهتی با معیارهای اسلامی نداشت و به تدریج نسبت به تصمیم گیری های اداری،اقتصادی و سیاسی آنان و انطباق آن ها با قانون وضع شده از سوی اسلام در موارد یاد شده همگان را دچار تردید می کرد.این خاندان مستبدانه امور مسلمانان را در دست گرفتند و حکومتی به وجود آوردند که آکنده از وحشت و خفقان بود و با نظام مورد قبول اسلام و قوانین هدفمند آن که گسترش عدالت،مساوات و حق را در جامعه دنبال می کرد کاملا بیگانگی داشت.

خلافت موروثی

خلافت اسلامی به معنای واقعی کلمه و براساس ارزش های اصیل اسلامی،خلافت موروثی را در هیچ شکل و قالب نمی پذیرد و تمایلات فردی،خانوادگی و تعصبات را در عرصهٔ خلافت مردود می داند.اسلام با تمام این مظاهر برخوردی سخت داشته و آن ها را از عوامل انحطاط و عقب ماندگی فکری و اجتماعی دانسته،خلافت را درخور کسانی می داند که از ارزش های والا برخوردار باشند،نمونه های برجستهٔ جامعه به شمار روند و بتوانند به خوبی از عهدهٔ ادارهٔ امور امت اسلامی برآیند.از نظر اسلام هرکس این

۱- (۱) .اتجاهات الشعر العربی/۴۹.

ویژگی ها را داشته باشد شایستگی احراز مسئولیت خطیر خلافت را-که تأمین کنندهٔ سلامت و سعادت امت است-خواهد داشت.

فرهنگ شیعی و شیعیان خلافت را ویژه امامان معصومی می دانند که از خاندان رسالت برخاسته اند.این اختصاص نه از آن روست که امامان علیهم السّلام با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیوند خویشاوندی دارند و نزدیکترین افراد به آن حضرت هستند، بلکه به دلیل مواهب الهی است که به آنان عطا شده و نیز به جهت اوصاف والای آنان است که هیچ کس جز این خاندان از چنین ویژگی هایی برخوردار نبوده است.البته نصوص و روایاتی که دربارهٔ ضرورت خلافت و حکومت امامان اهل بیت علیهم السّلام آمده بسیار است و مجالی برای انتخاب خلیفه نمی ماند.

عباسیان از کسانی بودند که همانند امویان،عنصر وراثت را در امر خلافت دخیل کردند و آن را مبنای تزلزل ناپذیر برای شایستگی خویش به خلافت خواندند،چرا که خود را عموزادگان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می دانستند.آنان در این راه و به منظور دست یابی به قدرت و استمرار در حکومت،اموال فراوانی به دستگاه های تبلیغاتی وقت دادند تا به وسیله بوق تبلیغاتی خویش این باور را در میان مردم رواج دهند.

جیره خواران نیز به حسب وظیفهٔ محوله،در حرکتی حساب شده،از جایگاه و منزلت علویان در میان مردم کاسته،خاندان بنی عباس را حمایت می کردند.آنان بدین وسیله به عباسیان نزدیک می شدند و گرگان عباسی را از خاندان رسالت،به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزدیکتر می خواندند. (۱)

اقدامی ناهنجار

بنی عباس در پی قوام بخشیدن به قانون موروثی بودن خلافت،به کارهای

۱- (۱)) .ر.ک:حیاه الامام محمد الاجواد علیه السّلام/۱۹۰(با اندک تصرف).

نابهنجار و بی سابقه ای دست زدند که مصالح امت اسلامی را خدشه دار می کرد،از آن جمله:

الف)واگـذاری خلافـت به کودکـان بود.هـارون الرشـید خلافت پس از خود را به فرزنـد پنـج ساله اش امین و دیگر فرزنـدش مأمون که سـیزده ساله بود واگـذارد.دو خلیفـۀ آینده،از دانش،درایت سیاسـی و توانمندی ارادۀ مملکت بی بهره بودند و دیگر افراد دربار آن دو را در ادارۀ امور مملکتی جهت می دادند.

شایان توجه است که منصب امامت و جانشـینی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله موهبت خدایی است و تنها کسانی می توانند در این منصب قرار گیرنـد که در تمام شـئون زندگی از خودخواهی،اشـتباه و انحراف مصون باشـند و بدین ترتیب قادر خواهند بود تا امت اسـلامی را به راه راست هدایت کنند.عباسیان راه دیگری در پیش گرفتند.آنان با نادیده گرفتن تمام ویژگی ها و شروطی که اسلام برای خلیفۀ به حق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مقرر داشته بود،مانند:درایت،فرزانگی،خویشتن داری و شناخت کامل از نیازمندی های جامعه،روند خلافت را به انحراف کشاندند و به پیروی از تمایلات و گرایش های خویش،بر مسند خلافت تکیه زدند.

ب)واگـذاری منصب ولایت عهدی به بیش از یک تن بود که این شـیوۀ تعیین خلافت،جمع مسـلمانان را به تفرقه می کشاند و وحدت آنان را شـکننده می کرد.هارون با واگذاری خلافت پس از خود به امین و مأمون،آتش جنگ را میان آن دو شـعله ور کرد و در نتیجه،امت را طعمـۀ بحران های خطرناک و آشوب های سـخت گردانـد.در بحث های بعدی به این موضوع خواهیم پرداخت.

ص:۱۳۳

وزارت

پست وزارت از منصب های حساس دولت عباسیان بود و غالبا وزیر از اختیارات کامل برخوردار می شد،به این معنا که خلیفه دست وزیر را در تمام شئون دولتی باز می گذارد و خود فارغ از هر دغدغه ای به خوشگذرانی، هوسبازی و...می پرداخت.به عنوان مثال،مهدی عباسی«یعقوب بن داوود»را به وزارت خود برگزید و تمام امور دولت،امت و مملکت را به او تفویض کرد و خود به کامجویی و عیاشی پرداخت.

هارون الرشید نیز«یحیی بن خالد برمکی»را به وزارت خویش برگزید و تمام اختیارات دولت را به وی سپرد و به دنبال عیش و نوش خود رفت که «شب های سرخ فام»او بهترین گواه است.یحیی نیز آن گونه که خوش داشت، در امور دولت دست اندازی کرد.وی ثروت بزرگی را هزینۀ مداحانی کرد که وی را می ستودند.با صرف میلیون ها[دینار و درهم]از بیت المال مسلمانان، املاک و عمارت های زیادی برای خود فراهم آورد.این کار او آن چنان بی حساب بود که خشم هارون را علیه او برانگیخت و سرانجام،هارون او را دستگیر و تمام دارایی اش را مصادره کرد و فرزندش جعفر را کشت.

چون مأمون به خلافت رسید،دست وزیر خود«فضل بن سهل»را در امور دولت باز گذاشت و فضل آن گونه که می خواست و می پسندید رفتار می کرد.

او از غارت بیت المال و رشوه خواری ثروت هنگفتی اندوخت.در روزگار آنان انواع مصیبت ها و گرفتاری های وصف ناشدنی بر امت تحمیل شد.این وزیران به کار گمارده شده بودند تا ثروت مردم را غارت کرده،خواری را بر آنان تحمیل کنند و در واقع مشت آهنین خلیفگان بر سر مردم بودند.

ص:۱۳۴

وزیران بـا تمـام قـدرتی کـه داشـتند بـه دلیـل سـتمگری هـای شـان،همـواره در معرض خشـم و انتقـام قرار داشـتند.«دعبل خزاعی»زمـانی«فضـل بن مروان»را نصـیحت و به او سـفارش کرد که رفتاری نیکو با مردم داشته باشـد و نسـبت به آنان احسان ورزد.دعبل فرجام سه تن از وزیران پیش از او را که با وی نیز همنام بودند و این که چگونه مورد خشم و انتقام قرار گرفتند،به او گوشزد کرد.

این وزیران،فضل بن یحیی،فضل بن ربیع و فضل بن سهل بودند.

وزیران در خیـانت شـگفتی می آفریدنـد.به عنوان مثـال،خاقانی،وزیر معتضـد عباسـی،در یک روز از نوزده نفر رشوه گرفت و تمـام آنـان را به نظارت بر کوفه منصوب کرد. (۱)برخی از وزیران دسـتگاه خلافت عباسـیان، رسوایی هایی به مراتب بیشتر از آنچه بیان شد داشتند. (۲)

علویان قربانیان ستمگری عباسیان

علویان از سوی بیشتر خلفای عباسـی مورد سـتم قرار داشـتند و این سـتمگری و خشونت آن چنان سـخت و بی امان بود که در روزگـار امویـان نیز هماننـدی نداشت.پیشـگام ظلـم به علویـان،فرعـون این امت،یعنی منصـور دوانیقی بـود (۳)و همـو بـود که گفت:«هزار تن و حتی بیش از این از فرزنـدان فاطمه علیها السّـلام را کشـتم و هنوز بزرگ آنان،جعفر بن محمـد زنـده است». (۴)

منصور خزانه ای از خود به جای گذارد که سرهای بریده کودکان،جوانان و کهنسالان خاندان علی علیه السّلام را در آن نگاه می داشت.او این خزانه را به فرزندش مهدی داد تا با پیروی از شیوهٔ پدر،حکومت و قدرت خود را قوام و

۱- (۱)) .تاریخ التمدن الاسلامی ۱۸۲/۴.

۲- (۲)) .ر.ک:حیاه الامام محمد جواد علیه السّلام/۱۸۸-۱۹۲.

۳- (۳)) .سیوطی،تاریخ الخلفاء/۲۶۱.

۴- (۴)) .الأدب فی ظل التشیع/۶۸.

استحکام بخشد. (۱)

منصور،علویان را در زندان های مخوف خود به بند می کشید و آنان در اثر استشمام بوی بد و نامطبوع جان می دادند.او برخی زندان ها را نیز بر سر علویان در بند،خراب می کرد و آنان زیر صدها خروار آوار جان می سپردند.

این حاکم سفاک عباسی انواع حذف فیزیکی را در مورد علویان اعمال کرد و علویان با تمام وجود،سخت ترین شکنجه ها را در دوران حکومت او لمس و تجربه کردند،آن سان که قابل توصیف نیست.

«موسی الهادی»گوی سبقت را از سلف خود ربوده بود.واقعه«فخ»که از نظر سنگینی دست کمی از حادثهٔ عاشورا نداشت،از رخدادهای دوران حکومت او بود.این خلیفهٔ خونریز،مرتکب جنایت های بی مانندی شد و به کشتن کودکان و اعدام اسیران فرمان داد و علویان را تحت تعقیب قرار داد و هرجا آنان را می یافت بی مهابا می کشت.با تمام قدرت و سطوتی که داشت،روزگار او چندان دوام نیافت و خدای توانا او را هلاک کرد.

هارون الرشید در دشمنی با اهل بیت علیهم السّلام از نیاکان خود عقب نماند.او نتوانست کینهٔ خود را نسبت به این خاندان پنهان بدارد و بی پرده گفت:«تا کی باید وجود فرزندان ابو طالب(علویان)را تحمل کنم؟به خدا سوگند،آنان و شیعیانشان را خواهم کشت و به یقین این کار را خواهم کرد». (۲)

وی چندین سال،امام موسی بن جعفر علیه السّلام را در زندان ها و سیاهچال های خود در بند کرد و سرانجام آن حضرت را زهر خوراند و در زندان به شهادت رساند.هارون در ستم کردن و در تنگنا گذاردن علویان از هیچ کاری فروگذار

۱- ((۱)) .تاریخ طبری ۴۴۶/۱۰.

۲- ((۲)) .حیاه الإمام موسی بن جعفر علیه السّلام ۴۷/۲.

نکرد.آنچه در دورهٔ هارون بر علویان رفت از سختی ها و تنگناهایی که در روزگار منصور با آن روبه رو بودند کمتر نبود.

چون مأمون به خلافت رسید،زیر نظر داشتن علویان را متوقف کرد، حقوق شان را از بیت المال پرداخت و آنان را در مورد توجه خویش قرار داد، اما این روند چندان دوامی نیافت و پس از به شهادت رساندن امام رضا علیه السّلام راه اسلاف خود در پیش گرفت و علویان را تحت تعقیب و سخت ترین شکنجه ها قرار داد.

جان کلام این که سخت ترین و بزرگترین بحران سیاسی که پیش روی مسلمانان قرار گرفت و آنان سخت مورد امتحان قرار گرفتند،مسأله شکنجه و کشته شدن خاندان رسالت به دست عباسیان بود؛همان هایی که در سنگدلی و شرارت روی بنی امیه را سفید کرده بودند.علویان در این دوره افزون بر مصیبت هایی که بر آنان می رفت درد گرسنگی و بینوایی را نیز باید تحمل می کردند.تمام این مشکلات دل سرور و امام علویان،حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام را داغدار و اندوهگین می کرد. (۱)

مسألهٔ خلق قرآن

موضوع«خلق قرآن»را می توان پیچیده ترین مشکل سیاسی آن دوره دانست که جامعهٔ اسلامی را گرفتار فتنه و آشوب کرده بود.در سال ۲۱۲ ق.

مأمون با مطرح کردن این مسأله،عالمان را مورد آزمون قرار می داد و سخت در تنگنا می گذارد و هرکس برخلاف نظر مأمون سخنی می گفت او را به زندان

ص:۱۳۷

۱- (۱)) .الحدائق الوردیه ۲۲۰/۲.

می افکند،تبعید می کرد یا می کشت.او با زور سرنیزه،مردم را به پذیرش نظریهٔ خود وامی داشت.

این مسأله مهمترین رخداد روزگار مأمون به شمار می رود.شایان توجه است که فلاسفه و متکلمان،موضوع خلق قرآن را شرح و غوامض آن را روشن کرده اند. (۱)

[۳] شرایط اقتصادی

اشاره

اسلام توجه خاصی به اقتصاد و شکوفایی آن داشته،فقر و بینوایی را فاجعه ای ویرانگر می خواند و از همین رو زدودن فقر از جامعه را واجب می داند.همچنین مسئولان را موظف کرده است در راه توسعه اقتصادی برای همگان و فراهم شدن زمینهٔ افزایش درآمدها و گستراندن رفاه عمومی بکوشند تا از این رهگذر مسلمانان از در غلتیدن در انحراف ها و ناهنجاری ها که عموما زاییدهٔ فقر است،در امان باشند.

از مواردی که سخت مورد توجه اسلام است و والیان و حاکمان را از آن باز می دارد،هزینه کردن دارایی دولت-که در واقع دارایی مردم است-در غیر مصالح مسلمانان است.همچنین حاکمان از اختصاص دادن دارایی دولت به خود،خویشاوندان و نزدیکان نهی و آن را حرام کرده است.علیرغم تمام این محدودیت ها که تماما به مصلحت اسلام و مسلمانان است،شاهان بنی عباس این دستور را نادیده گرفته،مال خدا و مال بندگان خدا را میان خود دست به دست گردانده،بی هیچ محدودیت و مانعی به مصرف هوس ها و

۱- (۱)) .ر.ک:حیاه الإمام محمد جواد علیه السّلام/۲۰۳-۲۰۵.

خوشگذرانی های خود می رساندند.این شیوهٔ حکومت داری اقتصاد عمومی را دچار بحران هایی کرد و درنتیجه،جامعه را به دو طبقه تقسیم کرد.طبقه اول که ثروتمندان را دربر می گرفت و کاری جز عیاشی،هوسبازی و خوشگذرانی نداشتند و طبقه دوم کشاورزان و صنعت گران بودند.اینان تمام روزگار خود را به تلاش شکننده و کار فرساینده می گذراندند تا طبقهٔ اشراف و عیاش در آسایش باشند و تنها سهمی که از زحمت های خردکننده خود داشتند لقمهٔ نانی بود برای جان به در بردن که فرجام این تفاوت طبقاتی از بین رفتن استقرار اجتماعی و سیاسی بود. (۱)در این جا به اختصار شرایط اقتصادی آن روز را مرور می کنیم:

درآمدهای دولت

درآمدهای دولت اسلامی در عصر عباسی که امام جواد علیه السّلام در آن می زیست بسیار زیاد بود.بنا به برآورد ابن خلدون از خراج و مالیات روزگار مأمون،این مبلغ بیش از چهار صد میلیون درهم بود. (۲)

درآمدهای دولت فزونی گرفت و دیگر درهم و دینار را نمی شمردند، بلکه وزن می کردند و شش هزار،هفت هزار قنطار(هر قنطار ۲۵۶/۴ کیلوگرم)مبنای محاسبه قرار گرفته بود. (۳)

کارگزار معتصم عباسی در روم خراج آن را سه میلیون محاسبه کرد.

معتصم نامه ای گله آمیز به او نوشت که در آن آمده بود:«پست ترین نواحی که

۱- ((۱)) .الإداره الإداریه فی عز العرب/۸۲.

۲- ((۲)) .المقدمه/۱۷۹-۱۸۰.

۳- ((۳)) .همان جا.

پست ترین بندگان من بر آن گمارده شده،بیشتر از سرزمین تحت حکومت تو خراج آورده است». (۱)

آنچه باعث تأسف است و بر انـدوه می افزاید این است که این درآمدهای سـرشار که به گواهی تاریخ به شـماره نمی آمد،در راه بهبود بخشـیدن به اوضاع و زندگی اقتصادی مسـلمانان هزینه نشده،بلکه بسیاری از آن ها به مصرف خوشگذرانی حاکمان عباسـی می رسید.داسـتان های «هزار و یک شب»آینهٔ شـفافی است که خوشـگذرانی ها و عیاشی های خلیفهٔ وقت را و نیز پول بی حسابی که در این راه هزینه کرده است به ما می نمایاند.

عشق به ثروت اندوزی

آن روزگـار شاهـد فاجعـهٔ دینی و اخلاقی دیگری بـود و آن ایـن کـه مردم به هر وسـیله ای که می توانسـتند،جانـانه به ثروت اندوزی می پرداختند و به مشـروع و نامشروع بودن منبع درآمد توجهی نداشتند.ثروت،معیاری برای ارزشگذاری انسان ها شده بود و در بغداد ضـرب المثلی زبان به زبان می گشت که:«مال مال است و[توجه به]جز مال،محال است»و این بیانگر بی توجهی به مسائل اخلاقی در امور اقتصادی و معیشتی بود.پلیـد یا حرام بودن منشأ درآمـد مردم را از دست یابی به آن باز نمی داشت و فریب و نیرنگ وسیله ای شده بود برای ثروت اندوزی. (۲)

ص:۱۴۰

۱- (۱)) .مقدسی،أحسن التقاسیم/۶۴(چاپ لیدن).

۲- (۲)) .مقدمهٔ البخلاء/۲۴.

انباشت ثروت

انباشت ثروت های سنگین نزد پاره ای از مردم،پدیدهٔ آن دوره بود و بغداد،مرکز جهان اسلام از این نظر ویژگی داشت.طبقهٔ سرمایه دار این شهر میلیون ها در اختیار داشت.بصره نیز طبقهٔ قابل توجه و بزرگی از ثروتمندان را در خود داشت.این شهر در آن روز مرز عراق و مرکز تجاری بزرگی بود که شرق و غرب را به یکدیگر مرتبط می کرد و بازار تجارت هند و جزایر دریای شرقی به شمار می رفت و به همین دلیل بصره را سرزمین هند و مادر عراق نامیدند. (۱)

هزینهٔ همسران مأمون

آنچه مأمون هزینهٔ ازدواج خود با«پوران»کرد،نشان دهندهٔ اسراف و گشاده دستی بی حساب مأمون از کیسهٔ مسلمانان و دست اندازی ظالمانهٔ او به حقوق مردم بود.او در این راه مبالغ خیره کننده ای صرف کرد.کابین پوران یک میلیون دینار بود و«حسن بن سهل»پدر پوران با مأمون شرط کرده بود که مراسم عروسی دخترش باید در روستای«فم الصلح»برگزار شود و مأمون پذیرفت.زمانی که خواست به«فم الصلح»برود و مراسم عروسی را برگزار کند،یک میلیون دینار میان سپاهی که او را همراهی می کرد تقسیم نمود.در این سفر،سی هزار غلام و خدمتکار کوچک و بزرگ و هفت هزار کنیز با خود همراه کرده بود...در این سفر سپاهی متشکل از چهارصد هزار سواره و

۱- (۱)) .همان جا.

سی صد هزار پیاده ملازم رکاب مأمون بود...حسن بن سهل،پدر پوران در مراسم ازدواج دختر خود با سر بریدن سی هزار گوسفند،شصت هزار مرغ، چهارصد گاو و چهارصد شتر از میهمانان پذیرایی کرد.

مردم این دعوت و خوان را«دعوه الاسلام»(خوان و دعوت اسلام) خواندند،غافل از این که اسلام از چنین رفتارهایی به شدت بیزار است و در مورد بیت المال مسلمانان و هزینه کردن دارایی آن محتاطانه عمل می کند و هر تصرفی در بیت المال که منافع و مصالح مسلمانان را لحاظ نکند،حرام شمرده است.

شب زفاف پوران،خود صحنه ای کامل و مستقل از اسراف و ولخرجی بود.در آن شب از فراز بام خانهٔ حسن بن سهل گوی هایی از عنبر بر سر مردم می افشاندند.این گوی ها نظر مردم را جلب نمی کرد و آن ها را به نظر نمی آوردند.شخصی از فراز بام بانگ برآورد:هرکس از این گوی ها به دست آورد،آن را بشکند و برگه ای که در آن قرار دارد برگیرد و هرچه بر آن نوشته شده،همان را به عنوان جایزه دریافت خواهد کرد.

حاضران گوی ها را برگرفته،آن را می شکستند و برگه ها را می کاویدند.بر پاره ای از آن ها جایزه ای به مبلغ هزار دینار،برخی دیگر پانصد دینار،بخشی دیگر کمتر و مواردی یکصد دینار نوشته شده بود.ده پیراهن،پنج پیراهن دیبا، غلام،کنیز و...موارد دیگری بودند که در برگه های داخل گوی های عنبرین ثبت شده بودند.هرکس حواله ای به دست آورده بود آن را به دیوان برده و هرچه نصیب او شده بود دریافت می کرد. (۱)همچنین پنجاه میلیون درهم میان

ص:۱۴۲

۱- (۱)) .تاریخ طبری ۱۴۹/۷ و ابن اثیر ۲۰۶/۴.

فرماندهان سپاه تقسیم شد. (۱)

در ساعت زفاف،پوران را بر حصیری زربرفت نشاندند.مأمون به همراه عمه های خود و زنانی از عباسیان وارد حجله شد.حسن بن سهل و همسرش سیصد مروارید(که وزن هر دانهٔ آن یک مثقال بود)بر سر آنان افشاندند،اما کسی برای برداشتن آن ها دست دراز نکرد.مأمون از عمه های خود خواست تا آن مرواریدها را برچینند و خود یکی از آن ها را برداشت و زنان عباسی به تبعیت از مأمون،دیگر مرواریدها را برداشتند.

آنچه در این عروسی هزینه شد موجودی بیت المال مسلمانان بود که می بایست به فقرزدایی از جامعه اسلامی اختصاصی می یافت،اما دست تطاول مأمون و حسن بن سهل به سوی آن ها دراز شد و آن سان که گذشت هزینهٔ عروسی و عیش یک شبهٔ مأمون شد.

عطای عباسیان

شاهان بنی عباس بیت المال مسلمانان را سخاوتمندانه به آوازه خوانان، خادمان و مزدوران خود می بخشیدند.«ابراهیم بن مهدی عباسی»برای محمد امین یک پرده آواز خواند و امین سی صد میلیون درهم به او داد.ابراهیم آن مبلغ را سنگین خواند و به امین گفت:«سرورم،خوب بود بیست میلیون درهم می دادی!

امین گفت:این مبلغ[چندان زیاد نیست]خراج یک منطقه است». (۲)

روزی«ابن محرز»در حضور هارون الرشید آوازی خواند با این مطلع:«و

۱- (۱)) .الأنطاکی،تزئین الأسواق ۱۱۷/۳.

۲- (۲)) .الاسلام و الحضاره العربیه ۲۳۱/۲.

اذکر أیام الحمی ثم انثن؛روزهای[دلدادگی و]خلوت گزینی را به یادآور و در گذر».هارون از این شعر و آواز سرخوش شد و به فرمان او یکصد هزار درهم از خزانه به ابن محرز دادند.

«دحمان الأشقر»آوازه خوان نیز به همین مقدار از دهش هارون بهره مند شد. (۱)زمانی که مهدی عباسی به خلافت رسید،موجودی یکی از خزانه های بیت المال را میان خادمان خود تقسیم کرد. (۲)همچنین موجودی خزانهٔ مرکزی که می بایست هزینهٔ شکوفایی طرح های زیربنایی گسترهٔ اسلامی می گردید،به همین صورت بر باد داده شد.

خرید کنیزان زیباروی

خرید کنیزکان زیباروی و شیرین زبان و آوازه خوان،جای سامان دادن به گسترهٔ اسلامی و توسعه بخشیدن به بخش اقتصاد و شکوفا کردن آن را گرفته بود.شاهان عباسی فراموش کرده بودند که بیت المال مسلمانان باید هزینهٔ سرزمین اسلامی و مسلمانان شود.آنان آزمندانه،تمام تلاش خود را به کار بسته،دارایی مسلمانان را صرف خریدن کنیزها می کردند.این زیبارویان از:

حبشه،روم،گرجستان،قفقاز و عرب های دورگه ای که از مدینه،طائف،یمامه و مصر و دیگر سرزمین ها جمع آوری شده،به بغداد منتقل می شدند.در میان این کنیزکان آوازه خوانانی بودند که با لباس فاخر و پیشانی بندهای زربفت و آراسته به جواهر به نوازندگی می پرداختند. (۳)

هارون الرشید دو هزار و متوکل چهار هزار کنیز داشت. (۴)روزی هارون

۱- ((۱)) .المستطرف/۱۸۲-۱۸۴.

۲- ((۲)) .تاریخ بغداد ۳۹۳/۵.

۳- ((۳)) .حضاره الإسلام/۹۸.

۴- ((۴)) .الأغانی ۹۸/۹.

الرشید به دیدار برمکیان رفت و هنگامی که آهنگ بازگشت نمود،کنیزان برمکیان همانند دسته های نظامی دو صف آراستند و تا خارج شدن هارون از کاخ آواز می خواندند و دف می نواختند. (۱)مادر جعفر برمکی یکصد کنیز و ندیمه داشت که هریک زیورآلات و لباس خاصی داشتند. (۲)

این ولخرجی در خریدن کنیزان آن هم در این سطح،نتیجهٔ انباشت ثروت در دست سرمایه داران حاکم بود که طریقهٔ مصرف آن را آن گونه که باید نمی دانستند و شاید این گونه وانمود می کردند.

تنوع در عمارت سازی

شاهان بنی عباس در ساختن عمارت ها و کاخ های سترگ و باشکوه نیز تنوع آفریدند و کاخ هایی ساختند که همانند آن دیده نمی شد.این خاندان کاخی در بغداد ساخته،آن را«قصر الخلد»(کاخ جاودانگی)نام نهادند تا نمادی باشد از بهشت جاودانی که خداوند وعدهٔ آن را به پرهیزگاران داده است.ایوانی که امین ساخت عظیم ترین بنا به شمار می رفت.بنا به گفتهٔ مورخان،امین آن را از مصالح سفید ساخت و با طلا و لاجورد تزیین کرد.این عمارت دروازه های بزرگ و قطوری داشت که میخ های زرین آن می درخشید و سر آن ها با جواهر گرانبها آراسته شده بود.فرشی سرخ فام که با طلا تصویرهایی و چهره عقابان بر آن نقش بسته بود زمین کاخ را می پوشاند.عود سوزها و عنبرافشان ها در کاخ او عطرافشانی می کردند. (۳)

جعفر برمکی به تنهایی خانه ای تهیه کرد که بیست میلیون درهم هزینه

ص:۱۴۵

۱- (۱)) .حضاره الإسلام فی دار الاسلام/۹۶.

۲- (۲)) .الجهشیاری/۲۴۶.

۳- (۳)) .ابن المعتز،طبقات الشعراء/۲۰۹.

آن شـد. (۱)علیرغـم ایـن کـه اکـثریت غـالب امت اسـلامی از سـهمی که در بیت المـال داشت محروم و از گرسـنگی در رنج بود،اسراف و تجمل گرایی آن چنان پیش رفت که بسیاری از درهای خانهٔ اشراف،زرین بود.

اثاثیه کاخ های عباسیان

انواع لوازم زنـدگی و گرانبهاترین آن ها در کاخ عباسـیان جلوه گری می کردنـد.بنا به نقل تاریخ نگاران،زبیده همسـر هارون الرشید فرشی از پرنیان گسترانده بود که نقش تمام گونه های جانوری بر آن چشم را خیره می کرد.

پرندگان این فرش با طلا بافته و چشـمان آن ها از یاقوت و دیگر جواهرات ساخته شده بود.گفته می شود:زبیده برای بافت این فرش یک میلیون دینار هزینه کرده بود. (۲)

وی همچنیـن از ظروفی اسـتفاده می کرد که از طلای مرصـع به جـواهر و نیز آبنـوس و صـندل پوشانـده شـده بـا پـارچه هـای دیبا،گونه های ابریشم و خز،با گیره های زرین ساخته شده بود،شمع عنبرین روشن می نمود،کفش های آراسته به جواهرات به پا می کرد و غلامان را به کار می گماشت. (۳)

مجلس برمکیـان نیز هوش از سـر بیننـدگان می ربود.هنگامی که هارون وارد مجالس برمکیان می شـد،مجلس را با ظرف های مرصع به جواهر و تخت هـای آراسـته به دیبـا می آراسـتند.کنیزکان در لباس های ابریشـمین و جواهرنشان خرامیـده،با عطردان هایی در دست،از هارون استقبال می کردند و هارون در فضای آکنده از عطر شامه نواز،زیبارویان و جواهرات،می پنداشت که در بهشت است. (۴)

۱- ((۱)) .تاریخ طبری ۹۲/۱۰.

۲- ((۲)) .حضاره الإسلام/۹۵(به نقل از:المستطرف/۹۶).

۳- ((۳)) .حضاره الإسلام/۹۵.

۴- ((۴)) .همان/۹۶.

جامه های فاخر

تهیهٔ جامه های گرانبها و فاخر از دیگر مظاهر ولخرجی و تجمل گرایی خاندان عباسی بود.ابن خلدون در توصیف این جنبه زندگی مادی عباسیان آورده است:«در کاخ های آنان(عباسیان)کارگاه های بافندگی وجود داشت که «خانهٔ نگارزنی»نامیده می شد.سرپرست این کارگاه ها به امور کارگران و صنعتگران،فراهم آوردن وسایل کار و پرداخت حقوق آنان مشغول بود». (۱)

خوان های هزار رنگ

با پیشرفت های فرهنگی و تنوع آن،گونه های خوراک دربار عباسیان نیز تنوع می یافت.«طیفور»از«جعفر بن محمد أنماطی»نقل کرده است که گفت:

«در روزی که بر خوان مأمون بودم،سیصد گونه خوراک حاضر کردند». (۲)

به دلیل استفادهٔ مداوم از غذاهای گوناگون دندان های آنان فرسوده و خراب شده بود و آنان به ناچار دندان های خود را با[رشته هایی از]طلا بسته بودند تا آن را درمان کنند. (۳)

ثروت های برجای مانده از عباسیان

شاهان عباسی و وزیران آن ها،افزون بر هزینهٔ سنگین زندگی شان که از بیت المال تأمین می شد،از طریق رشوه خواری و غارت بیت المال،ثروت هنگفتی از خود بر جای گذاردند که ذیلا مواردی از آن ها را برمی شمریم:

۱- ((۱)) .المقدمه/۲۶۷.

۲- ((۲)) .تاریخ بغداد/۳۶.

۳- ((۳)) .تاریخ بغداد/۳۶.

۱.حاکم سرکش و بخیل،منصور دوانیقی ششصد میلیون درهم و چهارده میلیون دینار از خود برجای گذارد که تمام آن را از بیت المال مسلمانان به غارت برده بود. (۱)

در حالی که پدیدهٔ شوم فقر و گرسنگی بر سراسر گسترهٔ اسلامی سایه افکنده بود،او چنین ثروتی را در خزانهٔ خود نگاه می داشت.

۲.آنچه از هارون الرشید بر جای ماند به نهصد میلیون درهم می رسید. (۲)

۳-هنگامی که«خیزران»مادر هارون مرد،درآمدی معادل یک میلیون و شصت هزار درهم داشت. (۳)

۴.یکی از وزیران مأمون«عمرو بن سعده»نام داشت.از وی حدود هشت میلیون دینار بر جای ماند.کسانی طی نامه ای مأمون را از وجود چنین ثروتی باخبر کردند و او در همان نامه نوشت:«برای کسی که با ما پیوند داشته و روزگاری دراز به ما خدمت کرده،این مبلغ،ناچیز است.خداوند این ثروت را برای فرزندانش خجسته و مبارک گرداند». (۴)

سرگرمی و خوشگذرانی

غفلت از یاد خداوند و روز واپسین و به عیش و نوش و لودگی پرداختن از ویژگی های زندگی غالب خلیفگان عباسی بود.آنان روزگار خود را به جای رسیدگی به امور جامعهٔ اسلامی و سامان دادن مسلمانان،با کارهای بیهوده که نماد سقوط و انحطاط بود سپری می کردند.«احمد بن صدقه»می گوید:«در روز«سعانین»(عید نصرانیان)به حضور مأمون رسیدم.بیست کنیز رومی در

۱- ((۱)) .امراء الشعر العربی/۴۵.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .الإسلام و الحضاره العربیه ۲۳۰/۲.

۴- ((۴)) .همان/۲۳۱.

حضور مأمون بودند که زنار بسته،دیبای رومی بر تن کرده،صلیب بر گردن آویخته و برگ نخل و شاخهٔ زیتون در دست داشتند».

نرد باختن و شطرنج زدن،کبوتربازی و پرداختن بهای سنگینی در راه تهیهٔ کبوتران، (۱)برگزاری جنگ خروسان و سگان (۲)و قماربازی از مظاهر زندگی آمیخته به بازی و سرگرمی خلفای عباسی بود و پدیدهٔ قماربازی از دربار عباسیان به میان طبقهٔ فقیر جامعه نیز راه یافت. (۳)

دردناکتر و اسفبارتر این که ابزار طرب و لودگی،برخی از محدثان را نیز در بر گرفت؛همان هایی که می بایست به زیور ایمان و مقاومت در برابر هوای نفسانی آراسته باشند.«خطیب بغدادی»دربارهٔ«محمد بن الضوء»گفته است:

«او(محمد)جایگاه مناسبی برای فراگرفتن علم نیست،زیرا بی پرده شراب می خورد و آشکارا به فسق و فجور می پرداخت.ابو نؤاس در کوفه در خانهٔ می فروشی به نام جابر با محمد بن الضوء دیدار می کرد». (۴)

پدیدهٔ زهد و ساده زیستی

بیهوده گرایی و خوشگذرانی یک وجه روزگار امام جواد علیه السّلام بود.در مقابل،وجه دیگری را می توان از آن روزگار در نظر گرفت که گرایش عده ای از مردم به زهد و بی اعتنایی به دنیا را به نمایش می گذارد.این جماعت، فریبایی های زندگی مادی را به دیدهٔ حقارت می نگریستند و توجهی به آن ها نداشتند.یکی از این زاهدان«ابراهیم بن ادهم»معروف به ابراهیم ادهم بود.او از خوشی های زندگی دل برید و به زندگی زاهدانه و بندگی خدا روی آورد.او

۱- ((۱)) .حیاه الحیوان ۹۱/۳.

۲- ((۲)) .الأغانی ۷۴/۶-۷۵.

۳- ((۳)) .حیاه الحیوان ۱۱۵/۵.

۴- ((۴)) .الأوراق/۶۱.

همیشه این بیت را زمزمه می کرد:

«خدا را[برای خود]یار و همنشین برگزین؛و انسان ها را به کناری گذار». (۱)

او در زمستان پوستینی بدون جامهٔ زیر بر تن می کرد (۲)تا بی اعتنایی به دنیا و زهد را به نهایت برساند.

از دیگر کسانی که به زهد شناخته می شد،«معروف کرخی»بود.او سحرگاهان می گریست و این ابیات را می خواند:

«گناهان،از من چه می خواهند؟شیفتهٔ من شده،از من دور نمی شوند.

گناهان را چه می شود اگر مرا به حال خویش وانهند؟که پیری مرا در بر گرفته است»! (۳)

«بشر بن حارث»معروف به بشر حافی از دیگر زاهدان آن روزگار بود.

هموست که سروده است:

«شبان و روزان را در کهنه جامه ای سپری کردن؛در حالی که مردمان گرفتار اندوه و نگرانی[گرد آوردن مال دنیا]هستند.

برای من بهتر است از این که فردا[ی قیامت]به من گفته شود:بی نیازی را از آفریده ای خواسته ام.

می گویند:به این[زندگی زاهدانه]بسنده کرده ای؟می گویم:قناعت،در بی نیازی است و نه در فراوانی دارایی و دینار.

در سختی و رفاه به[داده و خواستهٔ]خداوند راضی هستم؛و جز

۱- (۱)) . إتخذ الله صاحبا و دع الناس جانبا

۲- (۲)) .حلیه الأولیاء ۳۶۷/۷-۳۷۳.

۳- (۳)) .همان،۱۸۱/۲: أی شیء ترید منی الذنوب؟ شغفت بی فلیس عنی تغیب ما یضر الذنوب لو اعتقتنی رحمه بی فقد علانی المشیب

روشن ترین راه ها را نخواهم پیمود». (۱)

طبیعی است که این شیوهٔ زهدگستری و دعوت به زهد واکنشی نسبت به بی بندوباری افراطی شاهان عباسی و طبقهٔ سرمایه دار و نیز نادیده گرفتن محرمات الهی از سوی آنان بود.

بدین ترتیب سخن از روزگار امام جواد علیه السّلام را به پایان می رسانیم. (۲)تا این جا با ویژگی ها،اوضاع فرهنگی،سیاسی،اقتصادی و اجتماعی آن عصر آشنا شدیم.آنچه در مبحث بعدی بدان خواهیم پرداخت طبیعت و ماهیت روابط حاکمان عصر امام جواد علیه السّلام با آن حضرت است.بررسی ضرورت های آن دوره با توجه به ویژگی های زمان و نیز رسالت امام جواد علیه السّلام در آن شرایط و با در نظر گرفتن اجمالی اهداف آن حضرت به عنوان یکی از افراد خاندان رسالت دیگر موضوعی است که در فصل آینده مورد بررسی قرار می دهیم.این اصل را نیز باید در نظر داشته باشیم که این خاندان پاک از سوی حضرت احدیت موظف بودند تا رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امت اسلامی را به ساحل امن و صلح برسانند؛همان چیزی که اسلام منادی آن بود و افزون بر مؤمنان و مسلمانان، تمام جهانیان را برخوردار از آن می خواست.

۱- (۱)) .صفوه الصفوه ۱۸۹/۲.قطع اللیالی مع الأیام فی خلق و القوم تحت رواق الهم و القلق أحری و أعذر لی من أن یقال لی و إنی التمست الغنی من کف مختلق قالوا:قنعت بذا؟قلت:القنوع غنی لیس الغنی کثره الأموال و الورق رضیت بالله فی عسری و فی یسری فلست أسلک إلا أوضح الطرق

۲- (۲)) .ر.ک:حیاه الامام محمد جواد علیه السّلام/۲۰۶-۲۱۶.

بخش دوم

اشاره

امام جواد علیه السّلام و حاکمان معاصر آن حضرت

حضرت جواد علیه السّلام با دو خلیفهٔ عباسی معاصر بود:مأمون و معتصم.

۱.مأمون عباسی

اشاره

مأمون همانند گذشته و آن سان که امام رضا علیه السّلام و دیگر علویان را به ظاهر محترم می شمرد و مورد احسان خود قرار می داد،همان شیوهٔ مکارانه را با امام جواد علیه السّلام در پیش گرفت.او دخترش را به همسری امام جواد علیه السّلام درآورد تا بیشتر به امام نزدیک شود.در همین حال و علیرغم اظهار دوستی نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و این که حضرتش را مورد توجه ویژهٔ خود قرار داده بود،همواره در پی کاستن از نقش آن حضرت و در کنترل درآوردن او بود.دلیل این اقدام مأمون را می توان از برخورد او با امام رضا علیه السّلام دریافت و در واقع،شیوهٔ رفتار مأمون با امام جواد علیه السّلام نمادی از رفتار خصمانه،اما به ظاهر دوستانهٔ او با امام رضا علیه السّلام بود.شکاف اساسی موجود در رابطهٔ امام جواد علیه السّلام و مأمون موضوعی است که بدان خواهیم پرداخت.

دختر مأمون در کابین امام جواد علیه السّلام

تاریخ نگاران دربارهٔ ازدواج دختر مأمون با امام جواد علیه السّلام و واکنش

ص:۱۵۳

عباسیان نوشته اند:«چون مأمون بر آن شد تا دخترش«ام الفضل»را به همسری ابو جعفر،محمد بن علی علیه السّلام درآورد،عباسیان را از این تصمیم آگاه کرد.این اقدام مأمون بر عباسیان سخت آمد و او را مورد نکوهش قرار دادند.عباسیان از آن بیم داشتند که امام جواد علیه السّلام نیز همانند پدرش حضرت رضا علیه السّلام به منصب ولایت عهدی برسد و در نهایت،حکومت را در دست گیرد.در این باره بحث های فراوانی کردند و سرانجام خویشان نزدیک مأمون به حضور وی رسیده،گفتند:تو را به خدا سوگند می دهیم تصمیم خود را مبنی بر دادن دخترت به«ابن الرضا»(امام جواد)علیه السّلام نادیده بگیر،چرا که بیم آن داریم با این پیوند،آنچه را که خدای-عز و جل-به ما داده(حکومت)و عزتی که بر ما ارزانی داشته است از دست مان برود.تو از آنچه از دیرباز تا به امروز میان ما و این قوم(علویان)می گذرد و نیز از رفتار خلیفگان پیش از تو در تبعید کردن و کاستن از جایگاه آنان،آگاهی.یک بار نیز رفتار تو را با[امام]رضا دیدیم و خداوند خطر آن اقدام را از ما دور گرداند.

تو را به خدا سوگند می دهیم غم زدوده شده را بر ما حاکم مگردان و نظرت را دربارۀ ابن الرضا تغییر ده و یکی از افراد خاندانت را که شایستگی اش را محرز می دانی نامزد این پیوند کن.

مأمون گفت:آنچه میان شما و خاندان ابو طالب(علویان)رفته،خود عامل آن بوده اید و اگر به انصاف نظر بدهید،آنان[به حکومت]از شما سزاوارترند.

آنچه خلفای پیش از من در برخورد با علویان در پیش گرفتند،در واقع پیوند خویشاوندی را گسستند و من از این کار به خدا پناه می برم.[بدانید که]از برگزیدن[امام]به جانشینی خود هرگز پشیمان نشدم.من پیشنهاد خلافت را به او داده بودم تا خودم را از این کار آزاد سازم،اما او نپذیرفت و اراده و فرمان

ص:۱۵۴

خدا چنان رقم خورده بود.

در مورد ابو جعفر،محمد بن علی علیه السّلام باید بگویم که از آن رو او را برگزیدم تا در عین خردسالی اش بر دیگر فاضلان و عالمان برتری یابد و نبوغ و شگفت بودنش بر همگان آشکار شود.امید دارم که با این کار،آنچه را که از او دیده و شناخته ام،مردم نیز در او ببینند و دریابند حقیقت همان است که من به آن رسیده ام.عباسیان گفتند:هرچند خوش داری او را به دامادی بگیری،اما او کودکی خردسال و از دانش بی بهره است.زمانی تأمل کن تا دانش اندوزد و آن گاه هرچه خواهی کن.

مأمون به آنان گفت:وای بر شما،من بهتر از شما این جوان را می شناسم.

این خاندان،دانش،جوهر و الهام آن را از خدای-عز و جل-گرفته اند.پدرانش همواره در علم دین و ادب(سیاست)از دیگر مردم کمال نایافته بی نیاز بوده اند.

اگر بخواهید،می توانید ابو جعفر را بیازمایید تا آنچه از[دانش]او گفتم برای شما روشن شود.

آنان گفتند:ای امیر المؤمنین،به این امر راضی هستیم.اجازه بده کسی را حاضر کنیم که در حضور تو در زمینۀ احکام فقهی از او پرسش هایی کند.اگر پاسخ درست بدهد،دیگر اعتراضی نخواهیم کرد و نظر صائب امیر المؤمنین نیز بر همگان آشکار خواهد شد.و اگر در جواب دادن ماند،از مصیبت او رهایی خواهیم یافت.مأمون گفت:هر زمانی که بخواهید می توانید این مجلس را برگزار کنید.آنان از نزد مأمون بیرون شدند و در جلسۀ مشورتی«یحیی بن اکثم»را-که سرآمد قاضیان روزگار خود بود-برای این کار در نظر گرفتند.

سپس نزد وی رفته،با دادن وعدۀ اموال فراوان و گرانبها،از او خواستند تا از امام جواد علیه السّلام مسأله ای بپرسد که او در جواب آن ناتوان باشد.آن گاه نزد مأمون

بازگشتند،از او خواستند تا روزی را برای این دیدار تعیین کند و مأمون نیز چنین کرد.در روز مقرر همراه یحیی بن اکثم به حضور مأمون رسیدند.مأمون دستور داد تا در صدر مجلس برای ابو جعفر فرش بگسترانند و دو پشتی بگذارند.دستور مأمون آن سان که خواسته بود عملی شد.ابو جعفر-که نه سال و اندی از عمرش می گذشت-وارد مجلس شد و میان دو پشتی قرار گرفت و یحیی بن اکثم پیش روی او نشست.مردم در جایگاه های خود قرار گرفتند و مأمون در جایگاهی نزدیک محل نشستن ابو جعفر نشست.یحیی به مأمون گفت:امیر المؤمنین اجازه می دهد مسأله ای از ابو جعفر بپرسم؟

مأمون گفت:در این باره از او رخصت بخواه.

یحیی به او(امام)نزدیک شد و گفت:فدایت گردم،اجازه می دهید مسأله ای از شما بپرسم؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:هرچه می خواهی بپرس.

یحیی گفت:فدایت شوم،دربارهٔ کسی که در حال احرام صیدی را بکشد، چه می گویی؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:در حرم یا در غیر حرم کشته است؟محرم،عالم[به حکم]یا جاهل بوده است،به عمد کشته یا از سر خطا بوده،کشندهٔ صید آزاد بوده یا بنده،خردسال بوده یا بزرگسال،در همان ابتدا صید را از پای درآورده یا این کار را تکرار کرده است.صید از پرندگان یا غیر آن،کوچک یا بزرگ بوده است.بر کاری که کرده اصرار داشته یا این که پشیمان شده است،صید را در شب کشته یا در روز و در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟

یحیی بن اکثم دچار بهت زدگی شد و آثار ناتوانی و درماندگی در چهره اش آشکار گردید و به لکنت افتاد.حاضران در مجلس به درماندگی

یحیی پی بردند.مأمون به سخن درآمد و گفت:خدای را بر این نعمت و درستی نظر،سپاس می گویم.آن گاه به افراد خاندان خود روکرد و گفت:حال آنچه را که نمی پذیرفتید روشن شد.

سپس رو به ابو جعفر علیه السّلام کرد و گفت:خطبۀ[عقد]را می خوانی؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:آری ای امیر المؤمنین.

مأمون گفت:فدایت گردم،خطبۀ[عقد]را برای خویش بخوان که تو را برای خود برگزیده و علیرغم آنان(مخالفان)ام الفضل را به همسری تو درآوردم.

ابو جعفر علیه السّلام خطبه را این گونه ایراد نمود:

«الحمد لله إقرارا بنعمته،و لا إله إلا الله إخلاصا لوحدانیته،و صلی الله علی محمد سید بریّته و الأصفیاء فی عترته.اما بعد،فقد کان من فضل الله علی الأنام،أن أغناهم بالحلال عن الحرام،فقال سبحانه: وَ أَنْکِحُوا الْأَیٰامیٰ مِنْکُمْ وَ الصّٰالِحِینَ مِنْ عِبٰادِکُمْ وَ إِمٰائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَرٰاءَ یُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ وٰاسِعٌ عَلِیمٌ. (1)

ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبد الله المأمون،و قد بذل لها من الصداق مهر جدّته فاطمه بنت محمد صلّی اللّه علیه و آله و هو خمسمائه درهم جیادا، فهل زوّجته یا أمیر المؤمنین بها علی هذا الصداق المذکور؟»

سپاس خدای را[چنان سپاسی که]اقرار به نعمت اوست و خدایی جز او نیست[که این توحید]بی شائبه،به وحدانیت خواندن اوست و درود خدا بر محمد سرور خلقش و برگزیدگان از خاندان پاک او باد.

۱- (۱)) .نور/۳۲.

اما بعـد،از لطف و فضل خدا بر بندگانش این است که با[مهیا کردن]حلال،آنان را از[ارتکاب]حرام بی نیاز فرموده،در کتابش می فرمایـد:«بی همسـران خود و غلامان و کنیزان درسـتکارتان را همسـر دهیـد.اگر تنگدست هسـتند،خداوند آنان را از فضـل خویش بی نیاز خواهد کرد و خدا گشایشگر داناست.

آن گاه محمد بن علی بن موسی علیه السّلام با پانصد درهم سالم و سره،معادل مهریهٔ مادرش فاطمه دختر محمد صلّی اللّه علیه و آله،از ام الفضل دختر عبـد الله مأمون خواستـگاری می کنـد.ای امیر المؤمنین،آیا با این مقـدار مهریه،او را[به]همسـر [من]می دهی؟

مـأمون گفت:آری ای ابو جعفر من دخترم ام الفضل را با مهریـهٔ پیش گفته شـده به همسـری تو درآوردم،تو این ازدواج را می پذیری؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:«قد قبلت ذلک و رضیت به»؛آن را پذیرفتم و به آن رضایت دادم.

آن گاه مأمون همگان را فرمان داد تا در جایگاه های خود قرار گیرنـد.ریان می گویـد:دیری نپاییـد که صداهایی چون صدای ناخدایان به گوش رسید.

ناگهـان خادمـان را دیـدیم که کشتی ای[کوچـک]سـاخته شـده از نقره را که بر مرکبی قرار دارد بـا ریسـمان هـای ابریشـمین کشـیده،وارد کردنـد.این کشتی پر از غالیه بود.مأمون دسـتور داد تا خاصان محاسن خود را با آن غالیه خضاب کنند، سپس به میان دیگر حاضران برده شد و آنان از آن غالیه خویش را معطر کردند.

آن گاه خوان ها گسترانده شد و همگان خوردند و هرکس به فراخور جایگاه و منزلت خود،از جوایز خلیفه بهره مند شد.

چون عامـهٔ مردم آن جـا را ترک کردنـد و تنهـا خاصان خلیفه ماندنـد،مأمون به ابو جعفر گفت:فـدایت شوم،خوب است مسألهٔ فقهی مطرح شده را با تمام

فروع آن برای ما بازگویی تا حکم آن را بدانیم و بهره مند شویم.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:هرگاه محرم در غیر حرم،پرنده ای بزرگ(بالغ) بکشد،یک گوسفند و اگر در حرم باشد دو گوسفند قربانی کند.اگر جوجهٔ پرنده را در غیر حرم بکشد،برّه ای که از شیر گرفته شده باشد و اگر در حرم بکشد بره ای قربانی کند و قیمت جوجهٔ پرنده بر عهدهٔ اوست.اگر صید حیوان وحشی باشد،مانند الاغ وحشی،یک گاو،اگر صید،شترمرغ باشد یک شتر و اگر صید،آهو باشد یک گوسفند قربانی کند.هرگاه در حرم یکی از موارد یاد شده را صید کند،کفارهٔ او دو برابر می شود و باید آن را به کعبه(مکه)برساند.

هرگاه محرم حیوانی را بکشد که باید«هدی»(گوسفندی که به مکه می برند)بدهد و در احرام حج باشد،باید آن را در منی و اگر در احرام عمره باشد در مکه سر ببرد.کفارهٔ عالم و جاهل در مورد صید یکسان است.در مورد کسی که در کشتن تعمد داشته مرتکب گناه نیز شده،اما در مورد کشتن به خطا گناهی بر محرم نیست.کفارهٔ انسان آزاد بر خود او و کفارهٔ بنده بر عهدهٔ مولای اوست و اگر کودک حیوانی را بکشد کفاره ندارد و کفارهٔ او بر بزرگ(ولی)او واجب است.اگر محرم از کشتن حیوانی در حال احرام پشیمان شده باشد،در آخرت کیفر ندارد،اما آن که پشیمان نباشد در آخرت کیفر خواهد شد.

مأمون گفت:احسنت ای ابو جعفر،خدا برای تو خوش خواهد و بر تو نیکی فرستد!به جاست همان طور که یحیی از تو مسأله ای پرسید،تو نیز از او سؤال کنی.

ابو جعفر علیه السّلام به یحیی گفت:سؤال کنم؟

یحیی گفت:فدایت شوم،اختیار با شماست و اگر توانستم،پاسخ می دهم و در غیر این صورت بر دانشم افزوده می شود.

ابو جعفر به او فرمود:مردی در اول روز به زنی نگـاه کرد و این نگـاه او حرام بود و چون چـاشت فرا رسـید،آن زن بر او حلال شد و در نیمهٔ روز زن بر او حرام شد و هنگام عصر مجددا بر آن مرد حلال شد.با غروب خورشید حرام شد و زمان فرا رسیدن شامگاه،آن زن بر آن مرد حلال شد.نیمـهٔ شب حرام شـد و چون سپیده سـرزد،بر او حلال شد.حال این مطلب را روشن کن که این زن چگونه بر مرد حلال و حرام می شد؟

یحیی بن اکثم گفت:به خـدا سوگنـد،نمی توانم به پاسـخ این مسأله دست یابم و وجوه آن را نمی دانم.خوب است خود،آن را بیان فرمایی.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:این زن،کنیز شخصی بوده است که نگاه نخستین آن مرد به او حرام بود.چون چاشت شد او کنیز را از صاحبش خریـد و بـدین ترتیب بر او حلال شـد.به هنگام ظهر او را آزاد کرد و زن بر او حرام گردید و عصـر هنگام او را به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد.چون خورشـید غروب کرد،مرد او را«ظهار» (۱)کرد و زن بر او حرام گردیـد و شامگاه کفـارهٔ ظهـار را داد و زن بر او حلاـل شـد.چون نیمه شب فرا رسـید زن را طلاـق داد و بـدین صورت زن بر او حرام گردیـد و سپیده دم او را مجددا به عقد خود درآورد و زن بر او حلال شد.

ریان می گوید:مأمون رو به خویشاوندانش که در مجلس حضور داشـتند کرده،گفت:آیا در میان شما کسی یافت می شود که پاسخ این مسأله را این گونه بدهد؟

۱- (۱)) .مردی که همسـرش را به مادر خود تشبیه کنـد،همسـرش بر او حرام می شود و برای حلال شـدن و رجوع کردن باید کفـاره بدهـد.این عمـل را که بـا جملـهٔ«أنت علیّ کظهر أمی»؛تـو برای من هماننـد پشت مـادرم هسـتی»و بـا قصـد صـورت می گیرد«ظهار»است.

همگی گفتند:به خدا سوگند نه و امیر المؤمنین خوب می داند که چه کند و که را بگزیند.

مأمون گفت:وای بر شما،این خاندان از میان تمام خلق به برتری در فضل و دانش،ویژگی یافته اند و خردسالی،آنان را از داشتن مراتب والای کمال باز نمی دارد.پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعوت خود را با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که ده سال داشت آغاز کرد و اسلام او را پذیرفت و او را مسلمان خواند و کسی غیر از او در چنین سنی به ایمان به خود نخواند.حسن و حسین که کمتر از شش سال داشتند با حضرتش بیعت کرد و او پذیرفت،اما با خردسالانی جز آنان بیعت نکرد.این را می دانید؟

حتما می دانید که خدای-عز و جل-این خاندان را به چه چیزهایی ویژگی بخشید؟اینان[کسانی هستند که قرآن درباره شان فرموده:] «ذُرِّيَّةً بَعْضُهٰا مِنْ بَعْضٍ» (۱)...؛فرزندانی که بعضی از آنان از[نسل]بعضی دیگرند.

و هرچه را برای نخستین آنان مقرر فرموده،آخرین ایشان را نیز از آن بهره مند می کند.

گفتند:راست گفتی ای امیر المؤمنین.

آن گاه برخاسته،مجلس را ترک کردند.

چون روز بعد در رسید،مردم فراخوانده شدند و ابو جعفر علیه السّلام نیز حضور یافت.سرداران،پرده داران،خواص و کارکنان دربار به حضور رسیدند تا به مأمون و ابو جعفر علیه السّلام شادباش و تبریک گویند.سه طبق سیمین به مجلس آورده شد که گوی هایی تهیه شده از مشک و زعفران در آن قرار داشت.در

۱- ((۱)) .آل عمران/۳۴.

میان هر گویی رقعه ای وجود داشت که بر آن اموال فراوان،عطایای ارزشمند و ملک نوشته و حواله شده بود.به فرمان مأمون،آن ها را میان خاصان تقسیم کردند.هرکس گویی به دست آورده،نوشته آن را تحویل می داد و آنچه بر رقعه نوشته شده بود،می ستاند.آن گاه بدره ها[ی سنگین درهم و دینار]را میان سرداران و دیگر حاضران توزیع کردند و حاضران با ثروت فراوانی راه خانه های خود را در پیش گرفتند.مأمون همچنین صدقه های فراوانی نثار بینوایان و مستمندان کرد.او در تمام دوران حیات خود،ابو جعفر علیه السّلام را بزرگ می شمرد و گرامی اش می داشت و همواره او را بر فرزندان و دیگر کسان خود ترجیح می داد». (۱)

طبیعت روابط امام جواد علیه السّلام و مأمون

پیشتر جریان ازدواج امام جواد علیه السّلام با دختر مأمون،شرایطی که این پیوند را دربر می گرفت و مناقشات و گفت وگوهایی که در این باره رد و بدل شد، مورد بررسی قرار گرفت.اینک به نکته هایی می پردازیم که شکاف موجود در روابط مأمون عباسی و امام جواد علیه السّلام را روشن می کند:

۱.مأمون به خوبی می دانست که امام جواد علیه السّلام وارث حقیقی خط امامت و رهبر شرعی امت جدش رسول خداست.این بود که مأمون در برنامه و حرکت سیاسی خود،تعاملی خوب و جدی با آن حضرت در پیش گرفت،زیرا کاملا آگاه بود که امام جواد علیه السّلام محور مهمی در میدان سیاست اسلامی بوده و افزون بر این که از سوی طلایه داران بیدار امت اسلامی به عنوان رهبری مطاع

۱- (۱)) .بحار الانوار ۵۰/۷۴-۷۹.

مقبولیت دارد،در میان عامهٔ مردم و تمام طبقات امت،از جایگاه و منزلت والایی برخوردار است.عباسیان در مورد ازدواج امام جواد علیه السّلام با دختر مأمون به مأمون اعتراض کردند و گفتند:«ای امیر المؤمنین،دخترت و نور دیدگانت را به همسری کودکی[نه ساله]درمی آوری که دین خدا را کاملا نشناخته و حرام و حلال،واجب و مستحب را نمی داند؟خوب است درنگ کنی تا دانش آموزد،قرآن را فراگیرد و حلال را از حرام بازشناسد!

در این هنگام بود که مأمون یافته های خود را دربارهٔ امام جواد علیه السّلام و پایگاه مردمی آن حضرت و نیز منزلت والای او بازگفت و به آنان چنین پاسخ داد:به یقین او از شما عالمتر و نسبت به خدا و رسول و سنت و احکام او آشناتر است.و هم او کتاب خدا را بهتر از شما می خواند(می شناسد)و به محکم و متشابه،ناسخ و منسوخ،ظاهر و باطن،خاص و عام و تنزیل و تأویل قرآن از شما آگاهتر است». (۱)

این واکنش مأمون نشان می دهد که او با دقت و کارآزمودگی تمام با امام جواد علیه السّلام تعامل داشت و گویای بعد گسترده ای بود که این پیوند از آن برخوردار شد.وانگهی سرداران،پرده داران،خاصان خلیفه از مرتبهٔ توجه مأمون نسبت به امام جواد علیه السّلام آگاه می شدند.

۲.همان طور که پیشتر خواندیم،مأمون به دوستی و ارج نهادن به امام جواد علیه السّلام تظاهر می کرد،اما او از این کار دو هدف را دنبال می کرد:

نخست:جذب حمایت تودهٔ مسلمانان طرفدار و دوستدار اهل بیت علیهم السّلام بود.لذا می بایست برای رسیدن به هدف،خود را دوستدار و ارج گذار به

۱- (۱)) .علی بن ابراهیم،تفسیر القمی ۱۸۲/۱ و حویزی،تفسیر نور الثقلین ۶۷۳/۱.

خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بنمایاند؛

دوم:با اظهار محبت و مهرورزی و احترام نسبت به امام جواد علیه السّلام جنایت کشتن امام رضا علیه السّلام را از یادها بزداید.وی با این روش توانست افکار عمومی را بفریبد.

۳.رابطهٔ مأمون با امام جواد علیه السّلام مانند رابطه اش با امام رضا علیه السّلام آکنده از اغراض سیاسی بود.او در ظاهر با آن بزرگوار رفتاری مهرجویانه و بسیار خوب داشت،اما در باطن نسبت به آن حضرت اندیشه های بد می پروراند.او نسبت به امام جواد علیه السّلام دسیسه چینی می کرد،ولی هیچ گاه نتوانست اهداف خود را عملی سازد و از جایگاه آن حضرت کاسته،او را از چشم مردم بیندازد.

این بود که آخرین تلاش خود را به کار بست و دخترش را به همسری امام جواد درآورد تا به مردم وانمود کند که امام جواد علیه السّلام طالب دنیاست.

از محمد بن ریان نقل شده است:«مأمون هر حیله ای را که می شناخت در مورد ابو جعفر علیه السّلام به کار بست،اما موفق نشد.لذا بر آن شد تا دخترش را به همسری ابو جعفر علیه السّلام درآورد.این بود که دو کنیز را که در زیبایی بی مانند بودند برگزید و به دست هریک جامی داد که در آن جام گوهری قرار داشت.

آن گاه به آنان دستور داد که هرگاه ابو جعفر در جایگاه نیکان و بندگان صالح قرار گرفت نزد او بروند.آنان خواستهٔ مأمون را عملی کردند،اما آن حضرت به آنان توجهی نکرد.

مردی خوش آواز و نوازنده بود به نام«مخارق»که محاسنی بلند داشت.

مأمون او را خواست و او به مأمون گفت:ای امیر المؤمنین،اگر کاری دنیایی بر تو سخت شده،آن را از تو دور می کنم[...].آن گاه نزد ابو جعفر علیه السّلام نشست و ناله ای سر داد که تمام کاخیان گرد او جمع شدند.سپس عودی را برگرفت و بر

آن می نواخت و آواز می خواند.زمانی گذشت و ابو جعفر توجهی به او نکرد.

پس از مدتی امام سر بلند کرد و به او فرمود:«إتّق الله یا ذا العثنون»؛

ای صاحب ریش،تقوای خدا در پیش گیر.

ناگهان عود از دست مخارق افتاد و تا آخرین روز زندگی اش نتوانست از دستان خود استفاده کند.

مأمون جویای حال مخارق در آن لحظه شد،پاسخ داد:هنگامی که ابو جعفر بر من بانگ زد چنان وحشت زده شدم که هرگز از آن رهایی نخواهم یافت». (۱)

این مطلب دلیل روشنی بر دسیسه چینی مأمون است.او از هر فرصتی و ابزاری استفاده می کرد تا منزلت امام جواد علیه السّلام را نزد مردم بکاهد او را برای امامت و رهبری امت اسلامی ناتوان و-العیاذ بالله-ناشایست معرفی کرده، خود را به این منصب سزاوارتر بنمایاند،اما هماره با شکست و ناکامی روبه رو می شد.او ناچار شد روش دیگری برای زیرنظر قرار دادن امام جواد علیه السّلام تجربه کند و با همین انگیزه دخترش را به همسری امام درآورد.پر واضح است که این اقدام مأمون به انگیزهٔ گرامی داشتن نبود که به منظور زیر نظر داشتن امام جواد علیه السّلام بود.مفصل این مبحث خواهد آمد.

یکی دیگر از نیرنگ های مأمون برای متزلزل کردن موقعیت امام جواد علیه السّلام واداشتن قاضی القضات،یحیی بن اکثم به مطرح کردن مسائل سخت در حضور امام جواد علیه السّلام بود تا بدین وسیله آن حضرت را در تنگنا گذارد و از این طریق به اهداف شوم خود برسد.مأمون به یحیی گفت:«از محمد بن علی

۱- (۱)) .کافی ۴۹۴/۱-۴۹۵.

الرضا علیه السّلام سؤالی کن که نتواند پاسخ گوید.

یحیی به ابو جعفر علیه السّلام گفت:مردی با زنی زنا کرده است.آیا می تواند او را به همسری گیرد؟

امام علیه السّلام فرمود:او را از نطفهٔ خود و نطفه دیگری استبرا می کند،زیرا چنین زنی مورد اطمینان نیست و ممکن است همان گونه که با این مرد هم بستر شده،با دیگری نیز آمیزش کرده باشد.پس از استبراء[و حصول اطمینان از عدم بارداری اش]اگر بخواهد می تواند با وی ازدواج کند.این مسأله به درختی می ماند که انسان میوهٔ آن را به حرام(بدون رضایت مالکش)بخورد،سپس آن درخت را بخرد و میوهٔ حلال از آن بخورد.

یحیی از این پاسخ در خود فرو رفت و درماند». (۱)

علیرغم این که چنین مواردی مأمون را ناکام می کرد،اما او زیرکانه و با کارآزمودگی سیاسی اش،به هنگام پاسخ دادن امام جواد علیه السّلام اظهار شادمانی می نمود و چنان رفتاری در پیش می گرفت که وانمود می کرد،اقدام یحیی بن اکثم عملی فردی بوده است.

ساده لوحان و کوته فکران را می توان در چنین دام هایی گرفتار کرد و فریفت،اما پیروان و دوستداران حقیقی امام علیه السّلام که از چشمهٔ جوشان معرفتش جرعه ها نوشیده اند و جایگاه والای حضرتش را به خوبی می شناسند،هرگز گرفتار چنین دام هایی نمی شوند.بنا بر آنچه کلینی نقل کرده است،برخی محافل سیاسی آنروز که با مسائل آشنا بودند فریب مأمون را نخوردند و این که مأمون دخترش را به همسری امام جواد علیه السّلام درآورده بود،از نظر آنان هدفی

۱- (۱)) .تحف العقول/۴۵۴.

سیاسی و مکارانه در سر می پروراند.

«محمد بن علی هاشمی»می گوید:«صبح عروسی امام جواد علیه السّلام با دختر مأمون،نخستین کسی بودم که به حضور ایشان رسیدم.از آن جا که شب گذشته دارو خورده بودم،تشنه شدم،اما خوش نداشتم درخواست آب کنم.

ابو جعفر علیه السّلام در من نگریست و فرمود:انگار تشنه هستی؟

گفتم:آری.

امام علیه السّلام صدا زد:ای غلام(یا کنیز)،آبی به ما بده.

با خود اندیشیدم که اکنون آبی زهرآلود برای حضرت می آورند و او را مسموم می کنند.یکی از غلامان آب در دست وارد شد.امام علیه السّلام در چهرهٔ من نگریست و خندید،آن گاه آب را از غلام گرفت و قدری از آن نوشید،سپس قدح آب را به من داد و من از آن نوشیدم.مجددا تشنه شدم،اما اظهار تشنگی نکردم.امام دوباره آب خواست و چون غلام قدح آب را به حضرت داد،آنچه پیشتر در ذهنم خطور کرده بود،باز از اندیشه ام گذشت.امام علیه السّلام قدح را گرفت و مقداری از آن نوشید،سپس به من داد و لبخند زد». (1)

محمد بن علی هاشمی یکی از کسانی بود که از دشمنی پنهانی مأمون نسبت به امام جواد علیه السّلام آگاه بود و هرلحظه منتظر بود که حادثه ای ناگوار رخ دهد و امام جواد علیه السّلام به دست مأمون و دستگاه خلافت به شهادت برسد.لذا مرد هاشمی از این که امام جواد علیه السّلام آب خواست،اندوهگین شد.

۱- ((۱)) .مستدرک عوالم العلوم ۸۱/۲۳.

انگیزهٔ مأمون از وصلت با امام جواد

برای این وصلت دو انگیزه وجود داشت:یکی این که می توانست راهکاری تبلیغاتی برای مأمون باشد تا از این رهگذر به همگان القا کند که بی اندازه به خاندان رسالت علاقه مند است.انگیزهٔ دوم که می توان آن را سبب اصلی این پیوند دانست و بر انگیزهٔ پیش گفته نیز ترجیح دارد،گماردن جاسوسی برای زیر نظر گرفتن امام جواد علیه السّلام بود تا تمام فعالیت های امام جواد علیه السّلام را به دستگاه حکومتی گزارش کند و این امر به وسیلهٔ ام الفضل دختر خلیفه به نحو احسن انجام می گرفت.

موضع گیری عباسیان

موضع گیری عباسیان نسبت به این اقدام مأمون،توأم با کینه و تعصب و ساده لوحانه بود،چرا که تحت تأثیر فراوان ظواهر،از تساهل مأمون با امام جواد علیه السّلام سخت ناخرسند بودند.آنان حقیقت و عمق این اقدام مأمون و اهدافی که او در این پیوند دنبال می کرد،درک نمی کردند.مأمون نیز از این حالت عباسیان بهترین استفاده را برده،با رد کردن ادعاها و اظهارات آنان در مورد امام جواد علیه السّلام چنین وانمود می کرد که دوستدار واقعی اهل بیت علیهم السّلام است.

موضع گیری امام جواد علیه السّلام در برابر ابن اکثم

همان طور که پیشتر نقل شد،امام جواد علیه السّلام با یحیی بن اکثم به مناظره فقهی پرداخت تا بی مایگی علمی او را بر مردم آشکار نماید.آن حضرت در مناظره ها اهدافی را می جست که ذیلا می خوانیم:

ص:۱۶۸

نخست:امام جواد علیه السّلام در جامعه ای می زیست که دسته ای مخالف،تبلیغاتی بر ضد او به راه انداخت بودند که او(امام جواد)علیه السّلام چیزی از مفاهیم دین را نمی شناسد و دیگر این که خردسال است.از این رو امام علیه السّلام با شرکت در مناظرۀ علمی با بزرگترین دانشمندان،امامت و دانش سرشار خویش را به مردم نمایاند.

دوم:از آن جا که یحیی بن اکثم عالم دستگاه مأمون و قاضی القضات او بود،محکوم و مردود کردن او به منزلۀ محکوم کردن نظام بود.از این رو امام جواد علیه السّلام در میدان مبارزۀ علمی با او هماوردی کرد و علیرغم خردسالی، برتری علمی خود را اثبات نمود.

سوم:امام جواد علیه السّلام با شرکت در مناظره،مردم را آگاهی بخشید و دانش صحیح و واقعی را به آنان شناساند.

امامت حضرت جواد علیه السّلام در عهد مأمون

پس از شهادت رسیدن امام رضا علیه السّلام در سال ۲۰۳ ق.و در عهد مأمون،منصب و وظیفۀ هدایت امت به امام جواد علیه السّلام رسید.مأمون در سال ۲۱۸ ق.در«بدندون»روم مرد و پیکرش به طوس منتقل و در آن جا دفن شد. (۱)

بنابراین،امام جواد علیه السّلام پانزده سال از هفده سال امامت خود را با مأمون معاصر بود در واقع بیشتر دوران امامت آن حضرت در عهد مأمون بود.

۱- (۱)) .تاریخ الخلفاء/۳۳۳-۲۳۴.

۲.معتصم عباسی

اشاره

بنا به قول«ذهبی»ابو اسحاق،محمد بن هارون الرشید،ملقب به معتصم به سال ۱۸۰ ق.زاده شد و به گزارش«صولی»تولد معتصم در ماه شعبان سال ۱۷۸ ق.بوده است.مادرش ام ولد(کنیز)بود به نام«مارده»که بیش از همگان مورد توجه هارون الرشید قرار داشت.

معتصم،دلیر بود و همت والاـ داشت،اما از دانش بی بهره بود.در حالی معتصم خوانده می شد که بیشترین فاصله را با اعتصام(چنگ زدن)به ریسمان الهی گرفته بود.فساد اخلاقی داشت و غلامی به نام«عجیب»داشت که سخت شیفته و دلباختهٔ او بود.

در مسألهٔ خلق قرآن راه برادرش مأمون را در پیش گرفت و عمر خود را در آزمون مردم با مسأله خلق قرآن سپری کرد.در این مورد به تمام مناطق نامه نوشت و نیز به معلمان و مربیان فرمان داد تا مسألهٔ خلق قرآن را به کودکان بیاموزند.مردم از این جهت سخت در تنگنا قرار گرفته بودند.او عالمانی را به دلیل تن ندادن به نظریهٔ خلق قرآن کشت و«احمد بن حنبل»از جمله عالمانی بود که به جهت مخالفت با نظریهٔ خلق قرآن کیفر شد.گفته اند:آن چنان او (احمد)را زد که بیهوش شد و پوست بدنش جدا شد،آن گاه او را در بند کشید و به زندان افکند. (۱)

معتصم کوتاه فکر و در برخورد با مخالفان سیاسی و دیگر مخالفان خود، سنگدل و بی رحم بود.در امور ادارهٔ مملکت،کارآزمودگی سیاسی ناچیزی

۱- (۱)) .مجله«دراسات و بحوث»/۹۴.

داشت و حکومتش با آشوب فراوان سیاسی در گسترهٔ تحت حکومت عباسیان روبرو شد. (۱)

معتصم که از مادری ترک تبار زاده شده بود،سپاهی ویژه از ترکان تشکیل داد و مبالغ هنگفتی در اختیار آنان گذارد و آنان حکومت را قبضه کردند.این اقدام معتصم،کینهٔ سپاهیان عرب را برانگیخت و آتش گرایش های قومی را در جامعهٔ آن روز شعله ور کرد.این سیاست معتصم،خطرناکترین چالشی بود که حکومت عباسیان در تمام دوران خود با آن مواجه شد.پس از معتصم،اوضاع به وخامت گرایید و خطر سپاهیان ترک روزبه روز افزایش می یافت و هر خلیفه ای که در صدد محدود کردن اختیارات آنان برمی آمد،با کودتای نظامی آن ها روبه رو می شد.

معتصم و طلایه داران بیدار

تضاد فکری حادّی که میان امامان اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان مؤمن آنان از یک سو و دستگاه خلافت عباسیان و پیروان آنان از سوی دیگر حاکم بود، سبب شد تا دشمنی دو خط اهل بیت و خط عباسیان ادامه یابد و هر زمانی رنگ و چهرهٔ خاصی به خود گیرد و بنا به اوضاع و شرایط،دستخوش شدت یا ضعف شود.معتصم نیز سیاست اسلاف کینه توز خود را نسبت به اهل بیت علیهم السّلام و پیروان و حزب آنان در پیش گرفت.او با اسلام و خط مستقیم آن سر ستیز برافراشت،اما با اعتراض شدید اهل بیت علیهم السّلام و شیعیان آنان روبرو شد.

ص:۱۷۱

۱- (۱)) .قیام طالقان به فرماندهی قاسم بن محمد علوی،قیام«زط»ها در بصره،قیام بابک خرمدین، لشکرکشی رومی ها به سوی«زبطره»و دیگر سرزمین های اسلامی و قیام«مبرقع»در فلسطین از آن جمله است.ر.ک:ابن اثیر،الکامل ۲۳۲/۵-۲۶۵.

قیام هایی که از سوی آنان بر ضد معتصم شکل گرفت،در بخش بعدی بررسی خواهیم کرد.

امام جواد علیه السّلام و معتصم

امام جواد علیه السّلام تنها دو سال در دوران خلافت معتصم زنده ماند و سرانجام به وسیلۀ همان نظام منحرف به شهادت رسید.ضروری می نماید در این بخش روابط امام جواد علیه السّلام و معتصم،حاکم وقت را ذیلا مورد کندوکاو قرار دهیم:

فراخواندن امام جواد علیه السّلام به بغداد

ماندن امام جواد علیه السّلام در مدینه،معتصم را نگران می کرد،چرا که همراه او را خطر بزرگی برای خود می دانست.این بود که آن حضرت را از مدینه به بغداد فراخواند تا از نزدیک،لحظه های او را زیر نظر گرفته،بر حرکات و سکنات امام جواد علیه السّلام اشراف کامل داشته باشد.امام جواد علیه السّلام نیز به خواستۀ معتصم راهی بغداد شد و دو روز مانده به آخر ماه محرم سال ۲۲۰ ه.ق.وارد مرکز حکومت معتصم شد و در ماه ذی قعده همان سال به دیدار معبود شتافت. (۱)

طرح کشتن امام جواد علیه السّلام

نقش رهبری کارآمد امام جواد علیه السّلام او را به صورت کانون خطری برای حکومت معتصم درآورده بود،چرا که حاکمیت،ارتباط امام جواد علیه السّلام را با خیزش و جنبش های امت اسلامی بعید نمی دانست.این بود که در صدد

۱- (۱)) .اربلی،کشف الغمه فی معرفه الائمه ۳۶۱/۲.

رهایی از وجود امام برآمد.تاریخ نگاران از«زرقان»یار«ابن ابی دؤاد»قاضی معتصم عباسی نقل کرده اند:«روزی ابن ابی دؤاد گرفته و غمگین از نزد معتصم بازگشت.دلیل آن را پرسیدم،گفت:ای کاش بیست سال پیش[از دستگاه خلافت بیرون]آمده بودم.

پرسیدم:چرا چنین آرزو می کنی؟

گفت:به دلیل عملی که از این سیاه[!!]ابو جعفر،محمد بن علی بن موسی در حضور امیر المؤمنین(معتصم)سرزد.

گفتم:مگر چه شده است؟

ابن ابی داؤد گفت:دزدی[در حضور خلیفه]به جرم خود اعتراف کرد و از خلیفه خواست تا حد بر او جاری کند.خلیفه فقیهان را گرد آورد تا حکم خدا را دربارهٔ او صادر کنند.محمد بن علی علیه السّلام نیز حضور یافت.آن گاه از ما پرسید:

دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟

گفتم:از مچ.

پرسید:چه دلیل و حجتی بر صحت این گفته داری؟

گفتم:از آن جا که دست شامل انگشتان،کف دست و مچ می شود و در قرآن نیز[در باب تیمم]آمده است: ...فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ أَیْدِیکُمْ... (۱)و از آن به صورت و دست هایتان بکشید.

حاضران در این باره با من همصدا شدند.

جماعتی نظر دیگری داشتند.آنان می گفتند:باید دست او از آرنج بریده شود.ابو جعفر گفت:چه دلیلی بر این مدعا دارید؟

۱- (۱)) .مائده/۵.

گفتنـد:به دليل آيـۀ قرآنی كه می فرمايـد: ...وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرٰافِقِ (۱)...؛و دست هايتان را تا آرنـج بشوييـد»و همين ثابت می كند تا آرنج دست به شمار می رود.

آن گاه معتصم رو به محمد بن علی عليه السّلام كرد و گفت:ای ابو جعفر،تو چه می گويی؟

پاسخ داد:ای امير المؤمنين جماعت[فقيهان]در اين باره سخن گفتند.

معتصم گفت:آنچه اينان گفتند رها كن.تو برای گفتن چه داری؟

او گفت:ای امير المؤمنين،مرا از اين كار معاف دار.

معتصم گفت:تو را به خدا سوگند می دهم كه آنچه در اين باره داری (می دانی)بازگو.

ابو جعفر گفت:حال كه مرا به خـدا سوگنـد می دهی بايـد بگويم كه اينان حكم خـدا و سـنت را دربارۀ حـد سـرقت به اشـتباه فهميده اند و راه خطا در پيش گرفته،زيرا بريدن دست بايد از بن انگشتان صورت گيرد و كف دست باقی بماند.

معتصم گفت:دليل تو در اين باره چيست؟

ابو جعفر گفت:به دليل گفتۀ رسول خدا صلّی اللّه عليه و آله كه فرمود:«السجود علی سبعه اعضاء:الوجه،و اليدين،و الركبتين،و الرجلين»؛سجده بر هفت موضع بايد صورت گيرد:

صورت(پيشانی)،دو دست،دو زانو،و[سرانگشتان]دو پا.

حال اگر دست از مچ يا از آرنج قطع شود،دستی برای سجده كردن نمی ماند.و[بدانيد]خدای-تبارك و تعالی-فرموده است: وَ أَنَّ الْمَسٰاجِدَ لِلّٰهِ... (۲)؛و مساجد ويژه خداست و مراد از مساجد،هفت موضع سجده است.در

۱- ((۱)) .مائده/۵.

۲- ((۲)) .جن/۱۸.

ادامهٔ آیه می فرماید: ...فَلاٰ تَدْعُوا مَعَ اللّٰهِ أَحَداً؛ پس هیچ کس را با خدا مخوانید.

معتصم این نظر را مقبول دانست و فرمان داد تا انگشتان سارق را از بن ببرند.

آن گاه ابن ابی دؤاد گفت:قیامت من با این مسأله فرا رسید و ای کاش زنده نبودم[و این وضع را نمی دیدم].

زرقان به نقل از ابن ابی دؤاد می گوید:روز سوم پس از آن ماجرا نزد معتصم رفتم و گفتم:خیرخواهی امیر المؤمنین بر من واجب است و سخنی می گویم که می دانم فرجام آن،آتش دوزخ است.

معتصم گفت:این خیرخواهی چیست؟

گفتم:امیر المؤمنین،فقیهان و عالمان را برای حکمی از احکام دین در مجلس خود گرد آورد و از همگان دربارهٔ آن حکم نظر خواست و آنان در حضور دیگر عباسیان،وزیران و دبیران خلیفه،دانسته های خود را دربارهٔ موضوع مورد بحث بیان داشتند.تمام حاضران و عامّهٔ مردم که در پس درها قرار داشتند فتوای آنان را شنیدند.آن گاه امیر المؤمنین آرای آنان را نادیده گرفته و سخن و رأی کسی را-که حکمی غیر از حکم فقیهان داده-پذیرفت که امت را با امامت خود به دو دسته کرده است و[دسته ای از آنان]او را نسبت به خلافت،از خلیفه سزاوارتر می دانند.

ابن ابی دؤاد گفت،رنگ از چهرهٔ خلیفه پرید و متوجه مطلب شد،آن گاه به من گفت:به پاس این خیرخواهی خدایت پاداش خیر دهد!...روز چهارم به یکی از وزیران خود دستور داد تا امام جواد(ع)را به منزلش فراخواند،اما امام جواد علیه السّلام نپذیرفت و فرمود:می دانی که در مجالس شما حاضر نمی شوم.

وزیر گفت:تو را به صرف غذا دعوت می کنم و دوست داشتم به خانهٔ ما

آمده،بر فرش ما گام نهی تا به وجودت خانه و وجودم متبرک شود.وانگهی فلان وزیر(که نام او را برد)دیدار تو را خوش می دارد.

امام علیه السّلام دعوت او را پذیرفت و به سوی خانه وزیر رفت و بر خوان او نشست.پس از آن که اندکی از غذا خورد،به مسموم بودن آن پی برد،این بود که مرکب خود را خواست تا آن جا را ترک کند.صاحب خانه از او درخواست ماندن کرد و حضرتش فرمود:رفتن من از این جا برای تو بهتر است.او آن روز و آن شب را با حالت متغیر و نامساعد سپری کرد و سرانجام جان سپرد». (۱)

امام جواد علیه السّلام خود می دانست که پس از این دعوت به شهادت خواهد رسید.«اسماعیل بن مهران»می گوید:«نخستین باری که ابو جعفر علیه السّلام از مدینه به بغداد فراخوانده شد و در حالی که آماده رفتن به بغداد بود،به ایشان گفتم:

فدایت شوم،از این سفر بر تو بیم دارم.پس از تو چه کسی امام خواهد بود؟

امام علیه السّلام روی به من کرد و در حالی که می خندید فرمود:آنچه می پنداری در این سال رخ نخواهد داد.

هنگامی که معتصم او را فراخواند و دومین[و آخرین]سفر او به بغداد بود،به او گفتم:فدایت گردم،امام پس از تو که خواهد بود؟

امام علیه السّلام چنان گریست که محاسن او غرق اشک شد،آن گاه رو به من کرد و فرمود:در این سفر بیم[آنچه در اندیشه می گذرانی]بر من می رود.امامت پس از من بر عهدۀ فرزندم علی است». (۲)

وجود امام علیه السّلام بزرگترین دغدغۀ خلیفۀ عباسی بود.معتصم که او را بزرگترین خطر برای دستگاه خلافت و پادشاهی خود می دید،برای از میان

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۵۰/۵-۷.

۲- ((۲)) .الإرشاد/۲۹۸.

برداشـتن آن حضـرت راهی را می جست که کارآمـدتر و کم ضـررتر باشـد.او پس از سـبک و سـنگین کردن هـای فراوان ام الفضل دختر مأمون و همسـر امام جواد علیه السّـلام را بهترین گزینه برای عملی ساختن هدف شوم خود یافت.از نظر معتصم،ام الفضـل می توانست بـدون انگیزش هیـاهو و آشوب در میان امت،به راحتی امام جواد علیه السّـلام را بکشـد.معتصم دو ویژگی مطلوب در ام الفضل می دید که می توانست در کشتن امام جواد علیه السّلام انگیزهٔ خوبی برای او باشد:

نخست:ام الفضـل پیونـد و وابسـتگی محکمی با خط خلافت عباسـی داشت، زیرا دختر مأمون و خلیفـهٔ وقت،[معتصم]عموی او بود.وانگهی از نظر اعتقادی در مرحله ای نبود که پیوندهای خویشاوندی را نادیده بگیرد،لذا به آسانی تسـلیم خواسـتهٔ معتصـم شده و طرح او را در مورد امام جواد علیه السّلام عملی می کرد.

دوم:حسادت و کینـهٔ او نسـبت به امام جواد علیه السّـلام بود،زیرا ام الفضل از داشـتن فرزند محروم بود و از دیگر سو،امام علیه السّـلام زنان دیگری داشت که یکی از آنان امام هادی علیه السّـلام را برای حضرت به دنیا آورد و دیگر این که حسادت او از دید مردم پنهان نبود.تاریخ نگاران در این باره آورده اند:«مردم نقل می کردند که:

ام الفضل طی نامه ای خطاب به پدرش از ابو جعفر شـکایت کرده،نوشـته بود:او با بودن من،همسر[ان]دیگری برگزیده است و همین امر حسادت مرا بر می انگیزد.

مـأمون در پاسـخ دخترش نوشت:تو را به همسـری او در نیـاوردم تـا حلاـلی را بر او حرام کنم.مبادا از این پس چنین مطالبی را برای من بنویسی!». (۱)

۱- (۱)) .کشف الغمه ۳۵۸/۲.

البته در این دوره امام جواد علیه السّلام آماج بی حرمتی ها و دست اندازی های عوامل حاکمیت قرار داشت که یک نمونه از آن را می خوانیم.

«عمر بن فرج رخجی»یکی از دشمنان کینه توز خاندان رسالت بود و در دستگاه عباسیان منصبی داشت.مورخان از«محمد بن سنان»نقل کرده اند که گفت:«بر ابو الحسن،علی هادی علیه السّلام وارد شدم.به من فرمود:ای محمد،به تازگی واقعه ای رخ داده که فرج و گشایش آل محمد در آن باشد؟

گفتم:عمر بن فرج مرد.

امام علیه السّلام فرمود:«الحمد لله علی ذلک»؛بر این نعمت خدای را حمد می گویم و ۲۴ بار حمد الهی را تکرار نمود.آن گاه فرمود:هیچ می دانی او-که خدا لعنتش کند-به پدرم محمد بن علی علیه السّلام چه گفت؟

گفتم:نه.

فرمود:پدرم چیزی به او گفت و او به پدرم گفت:می پندارم مست باشی؟ امام جواد علیه السّلام فرمود:بار خدایا،می دانی که روزم را برای تو به روزه سپری کردم و اگر چنین است،طعم[تلخ]جنگ و خواری اسیری را به او بچشان!به خدا سوگند چند صباحی نگذشته بود که هرآنچه داشت به غارت رفت و خود در بند اسارت گرفتار شد و اینک در اسارت مرده است. (۱)

شهادت امام جواد علیه السّلام

پیشتر از انگیزه های معتصم در به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام و انتخاب ام الفضل برای عملی کردن این جنایت سخن گفتیم.افزون بر دلایل پیش گفته

۱- (۱)) .بحار الانوار ۶۲/۵۰-۶۳.

شده که معتصم را واداشت تا ام الفضل را برای کشتن امام جواد علیه السّلام برگزیند، اقدام ام الفضل به تحریک پدرش مأمون برای کشتن امام جواد علیه السّلام بود. (۱)

«ابو نصرانی»در این باره آورده است:«حکیمه دختر محمد بن علی بن موسی بن جعفر(عمهٔ امام حسن عسکری)علیه السّلام برای من گفت:هنگامی که محمد بن علی الرضا علیه السّلام از دنیا رفت نزد همسرش«ام عیسی» (۲)دختر مأمون رفتم تا او را سرسلامتی داده،تسلیت گویم.او به شدت اندوهگین بود و بر امام جواد علیه السّلام بیتابی می کرد،آن سان که از شیون و گریه خود را در معرض هلاک قرار داده بود و بیم آن داشتم که بمیرد.[آن گاه]از کرم،اخلاق نیکو، شرافت،اخلاص،عزت و کرامت خدا دادهٔ او سخن گفتیم.در این هنگام ام عیسی گفت:شگفت انگیزتر،بزرگتر و توصیف ناپذیرتر از آنچه گفتی،باز گویم؟

گفتم:آن چیست؟

گفت:او را سخت زیر نظر داشتم و پیوسته مراقب رفتار او بودم.گاهی سخنی می گفت که از آن به پدرم شکایت می بردم و او به من می گفت:دخترکم، با او بردباری کن که او پارهٔ تن رسول خداست.

روزی زنی نزد من آمد و سلام داد.پرسیدم:که هستی؟

گفت:از نوادگان«عمار بن یاسر»و همسر همسرت ابو جعفر،محمد بن علی الرضا علیه السّلام هستم.

چنان دستخوش حسد شدم که تحمل پذیر نبود و در حالتی قرار گرفته بودم که می خواستم خانه را ترک کنم و بر اثر وسوسهٔ شیطان نسبت به آن زن

۱- (۱)) .حیاه الإمام محمد الجواد علیه السّلام/۲۶۴.

۲- (۲)) .ام عیسی،کنیهٔ ام الفضل و نام او زینب است.

بی حرمتی کنم،اما بر خود مسلط شده،خشم خود را فرو خوردم و او را تکریم کرده،جامه هایی به او دادم.چون از پیش من رفت،برخاسته نزد پدرم رفتم و ماجرا را به او گفتم.پدرم که کاملا مست بود،فریاد برآورد:ای غلام،شمشیری برای من بیاور.شمشیر حاضر شد و پدرم سوار مرکب گردید و گفت:به خدا سوگند،او را خواهم کشت.

من که چنین صحنه ای را می دیدم گفتم:«إنا لله و إنا الیه راجعون».خود و همسرم را گرفتار چه بلایی کردم؟و بر گونهٔ خود کوبیدن آغازیدم.پدرم بر او وارد شد و با ضربه های مکرر شمشیر او را قطعه قطعه کرد و آن جا را ترک گفت و من نیز گریزان و ترسان در پی او روان شدم.چون روز برآمد،نزد پدرم رفتم و به او گفتم:هیچ می دانی دیروز چه کردی؟

گفت:چه کردم؟

گفتم:ابن الرضا را کشتی.

چشمان پدرم برقی زد و از هوش رفت.چون به هوش آمد،گفت:وای بر تو،چه می گویی؟

گفتم:ای پدر،به خدا سوگند همان است که گفتم.تو بر او وارد شدی و با ضربه های پیاپی شمشیرت او را کشتی.

پدرم از این پیشامد سخت دچار اضطراب شد و گفت:یاسر خادم را بیاورید.

یاسر حاضر شد و پدرم به او گفت:وای بر تو،دخترم چه می گوید؟

یاسر گفت:ای امیر المؤمنین،او راست گفته است.

مأمون با شنیدن سخن یاسر با دست بر سینه و صورت خود می کوفت و می گفت:«إنا لله و إنا الیه راجعون».به خدا سوگند،هلاکت،بدنامی و رسوایی

همیشگی نصیب ما شد.وای بر تو ای یاسر،جویای احوال او شو و شتابان مرا آگاه کن که نزدیک است جان بدهم.

یاسر پی مأموریت خود روان شد و من همچنان بر صورت خود می کوفتم.چیزی نگذشت که یاسر بازگشت و گفت:ای امیر المؤمنین،تو را بشارت باد!

پدرم گفت:تو را بشارت باد،چه خبری به دست آورده ای؟

یاسر گفت:بر او وارد شدم و او را دیدم که جامه ای بر تن داشت و رواندازی بر خود کشیده بود و مسواک می کرد.بر او سلام کردم و گفتم:ای پسر رسول خدا،دوست دارم جامه ای که بر تن داری به من بدهی تا در آن نماز گزارم و به آن متبرک شوم.

از آن رو چنین درخواستی کردم تا بدن او را ببینم و مطمئن شوم آیا جای شمشیر بر بدن او وجود دارد یا نه.او جامهٔ خود را درآورد.در آن هنگام بدن او را که همانند عاج،سفید بود و کمی به زردی می گرایید[در کمال سلامت]دیدم.

پدرم مأمون مدتی می گریست،سپس گفت:با این[معجزه]دیگر چیزی [برای انکار]نمانده است و این امر،عبرتی برای اولین و آخرین خواهد بود.آن گاه به یاسر گفت:ای یاسر،تنها چیزی که از ماجرا به یاد دارم این است که شمشیر خواستم و سوار بر مرکب شده،نزد او رفتم و از نزد او بیرون شدم،اما از دیگر قضایا و بازگشتن به مجلس خود هیچ چیزی به یاد نمی آورم.خدا این دختر را مورد لعنت پیاپی و بی امان خود قرار دهد.

ای یاسر،نزد او رفته،از زبان من به او بگو:از این پس اگر نزد من بیایی و از او(امام جواد)علیه السّلام شکایت کنی یا بی اجازهٔ او از خانه بیرون شوی،انتقام او

را از تو خواهم ستاند.آن گاه نزد ابن الرضا برو و سلام مرا به وی برسان و بیست هزار دینار از خزانه برگرفته به همراه اسبی که روز گذشته سوار آن شدم، برای او ببر.پس از آن[طی فرمانی]به هاشمیان دستور داد تا بر او وارد شده،به حضرتش سلام دهند.

یاسر می گوید:فرمان مأمون را به هاشمیان رساندم و خود نیز همراه آنان بر او وارد شده،سلام داده و سلام مأمون را به او رساندم و دینارها را مقابل حضرت گذاردم و اسب مأمون را به او نشان دادم.او زمانی به اسب نگریست، سپس لبخندی زد و گفت:ای یاسر،آیا چنان سابقه ای داشتیم که او این گونه بر من یورش آورد؟آیا نمی داند که یاور و مانعی دارم که مرا از[گزند]او ایمن داشته،مانع میان من و او خواهد بود؟

گفتم:سرورم،ای پسر رسول خدا،گلایه را رها کن و درگذر.به خدا و به جدت رسول خدا سوگند که[تحت تأثیر مستی]نمی دانست چه می کند و در کجای این خاکدان قرار دارد.او سوگندی صادقانه یاد کرده و نذر شرعی نموده که از آن پس مست نکند،چرا که دریافته شراب،از دام های شیطان است.ای پسر رسول خدا،چنانچه نزد او رفتی چیزی از این ماجرا به او گوشزد مکن و او را در مورد کردارش ملامت منما.

او گفت:به خدا سوگند،همین کار را می خواستم بکنم.

آن گاه جامه های خود را خواست و بر تن نمود و برخاست و مردم همگان با وی برخاستند.او نزد مأمون رفت و مأمون با دیدن ابو جعفر برخاست و او را در آغوش کشیده،به سینه اش فشرد و به گرمی از وی استقبال کرد.مأمون اجازۀ ورود به کسی نداد و با ابو جعفر به گفت وگو پرداخت و از او خواست هرچه می خواهد فرمان دهد که فرمانش مطاع خواهد بود.چون گفت وگو به

سر آمد،ابو جعفر،محمد بن علی الرضا علیه السّلام گفت:ای امیر المؤمنین.

مأمون گفت:در خدمتم،آنچه خواهی فرمان ده.

ابو جعفر گفت:نصیحتی به تو می کنم،آن را بپذیر.

مأمون گفت:ای پسر رسول خدا،شایستهٔ سپاسی،آن نصیحت چیست؟ ابو جعفر گفت:می خواهم شب ها از خانه خارج نشوی،زیرا تو را از گزند این مردم نگونسار در امان نمی بینم.وانگهی دعایی دارم که می توانی خود را با آن از بلاها،شرور،آفت ها،بیماری ها و سختی ها در امان داری و اگر با آن در مصاف سپاه روم و ترک قرار گیری و تمام مردم پشت در پشت در صدد از پای درآوردن تو باشند به خواست خدای جبار،به خواستهٔ خود نخواهند رسید، همان گونه که روز گذشته خدا مرا از[گزند]تو رهایی بخشید.اگر مایل باشی آن را برای تو بفرستم تا از آنچه گفته شد ایمن گردی.

مأمون گفت:آری.آن را با دست خودت بنویس و برای من بفرست.

ابو جعفر نیز پذیرفت.

یاسر می گوید:چون صبحگاه فرا رسید ابو جعفر مرا خواست و هنگامی که به حضور او رسیدم،تکهٔ نازکی از پوست آهو که در«تهامه»فراهم شده بود خواست و دعا را بر روی آن نوشت و گفت:ای یاسر،این را برای امیر المؤمنین ببر و[از زبان من]به او بگو:استوانه ای سیمین تهیه کند و آنچه را که خواهم گفت بر آن نقش زنند.هرگاه بخواهد آن را بر بازو ببندد،ابتدا وضویی نیکو بسازد و چهار رکعت نماز گزارد و در هر رکعت سورهٔ حمد یک بار،آیه الکرسی هفت بار،آیهٔ «شَهِدَ اللّٰهُ...» هفت بار،سورهٔ شمس هفت بار،سورهٔ لیل هفت بار و سورهٔ توحید هفت بار بخواند.آن گاه در گرفتاری ها و هنگام رسیدن بلاهای سخت،آن را بر بازوی راست خود ببندد که به حول و

قوۀ خداوند از تمام چیزهایی که بیم دارد،ایمن خواهد بود و اگر به جنگ رومیان نیز برود به خواست خدا و به برکت این حرز پیروز خواهد شد.

[فراموش نکند که]این[نماز یا بستن دعا]به هنگام طلوع ماه در برج عقرب نباشد.

نقل شده است:هنگامی که مأمون خواص این حرز را از ابو جعفر شنید، برای یورش به روم لشکر کشید و به مدد نصرت الهی بر آنان پیروز شد و غنایم بسیاری به دست آورد.مأمون در تمام جنگ ها این حرز را همراه داشت و از یاری و نصرت خداوند بهره مند و با ارادۀ خدا فاتح میدان می شد که همو با حول و قوۀ خود سرپرست[و بخشندۀ]آن پیروزی هاست». (۱)

بنا به قول مورخان،ام الفضل با مسموم کردن امام جواد علیه السّلام جنایت بزرگ خود را مرتکب شد.در تاریخ آمده است:«معتصم در تکاپو بود تا راهی برای کشتن ابو جعفر علیه السّلام بیابد.از آن جا که می دانست ام الفضل[از این که او همسر دیگری نیز دارد]از او رویگردان و سخت نسبت به او خشمگین است،او را برای انجام این مأموریت مناسب یافت و ام الفضل نیز پیشنهاد او را پذیرفت.وی مقداری انگور رازقی را به زهر آلوده کرد و برای ابو جعفر آورده، نزد او گذارد.چون ابو جعفر از آن انگور خورد ام الفضل از کردۀ خود پشیمان شد و گریه سر داد.ابو جعفر به او گفت:چرا گریه می کنی؟به خدا سوگند،خدا به فقری جبران ناپذیر و به بیماری ای که نتوان پنهانش کرد گرفتارت خواهد نمود.

ام الفضل در اثر نفرین ابو جعفر از ناحیۀ اندام زیرین خود دچار بیماری

۱- (۱)) .بحار الانوار ۶۲/۵۰-۶۳.

شد و هرچه اندوخته بود هزینهٔ بیماری خود کرد و تهیدست شد،به گونه ای که بر او ترحم کرده،اندک مالی به او می دادند.سرانجام،آن بیماری ام الفضل را از پای درآورد». (۱)

امام جواد علیه السّلام با خوردن انگور زهرآلوده که ام الفضل فراهم آورد،سخت رنجور شد و مسموم از دنیا رفت.او تا واپسین دم از یاد خدا غافل نبود و نام و ذکر حضرتش را بر زبان داشت.با وفات او یکی دیگر از ستارگان درخشان امامت و رهبری معصوم اسلام،خاموشی گرفت.هرچند عامل ظاهری به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام کینه و حسادت زنانه بود،اما در واقع،اختلاف دیرینهٔ حق و باطل بود که این جنایت را بر صفحهٔ تاریخ نگاشت و طاغوت روزگار معتصم عباسی،حق و حقیقت را که در وجود امام جواد علیه السّلام تبلور داشت،تحمل نکرده،آن حضرت را از میان برداشت و با به شهادت رساندن امام جواد علیه السّلام توماری از تومارهای رسالت اسلامی را در هم پیچید که اندیشه را درخشش بخشید و چراغ خانهٔ علم و فضیلت را در سراسر گیتی پرتو افشان کرد.

مراسم تدفین امام جواد علیه السّلام

پیکر امام جواد علیه السّلام غسل و کفن شد و«الواثق»و معتصم بر جنازهٔ حضرت نماز گزاردند، (۲)پیکر امام به سمت قبرستان قریش حمل شد و انبوه مردم در

۱- ((۱)) .همان/۱۷.

۲- ((۲)) .نمازی که معتصم بر پیکر امام جواد علیه السّلام خواند اقدامی تبلیغاتی بود تا خود را از قتل آن حضرت مبرا سازد.براساس روایات،امام معصوم توسط امام پس از خود غسل و کفن شده و همو بر او نماز می خواند.بنابراین مانعی وجود ندارد که امام هادی علیه السّلام هنگام تجهیز پدرش حضور یافته باشد.چه این که خود امام هادی علیه السّلام به این امر تصریح کرده است.ر.ک:مسند الإمام محمد الجواد علیه السّلام/۱۲۵ -۱۲۶.

تشییع پیکر امام جواد علیه السّلام شرکت کردند.بغداد روزی همانند روزی که امام جواد علیه السّلام تشییع شد به خود ندیده بود.ده ها هزار انسان در دسته های عزادار فضایل او را برمی شمردند و بر او مویه می کردند و از دست دادن امام جواد علیه السّلام را خسارت سنگینی می خواندند که بر مسلمانان وارد شده بود.برای آن پیکر پاک قبری کنار قبر جد ارجمندش امام موسی بن جعفر علیه السّلام حفر شد و او را با تمام ارزش های انسانی و معیارها و الگوهای مورد علاقه و توجه انسان های والا یک جا به خاک سپردند. (۱)

«ابو جعفر مشهدی»از«محمد بن رضیّه»و او از معلم امام ابو الحسن هادی علیه السّلام نقل می کند که گفت:«او(امام هادی)علیه السّلام در یکی از روزها که لوح (تخته یا صفحهٔ چرمین)خود را در دست داشت و آن را می خواند،ناگهان به کناری انداخت و سراسیمه برخاست و در آن حالت گفت:«إنا لله و إنا إلیه راجعون».به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم:چگونه و از کجا دانستی او از دنیا رفته است؟

فرمود:[به لطف]جلالت و عظمت خدا چیزی بر ما پوشیده نیست.

گفتم:پس او از دنیا رفته است.

فرمود:این ها را واگذار و اجازه بده درون خانه شوم و سپس بازمی گردم.

آن هنگام از قرآن هرچه می خواهی از من بپرس که از حفظ پاسخ خواهم داد.

آن گاه وارد منزل شد و من از سر دلواپسی دنبال او روان و جویای حال او شدم.گفته شد[ابو الحسن هادی]وارد این خانه شد و درب را بست و به من فرمود:اجازهٔ ورود به کسی مده تا خود نزد شما بیایم.

۱- (۱)) .حیاه الإمام محمد الجواد علیه السّلام/۲۶۳.

آن گاه امام علیه السّلام با شمایل دگرگون خارج شد و می گفت:«إنا لله و إنا إلیه راجعون».به خدا سوگند پدرم از دنیا رفت.

به او گفتم:فدایت گردم،آیا پدرت رحلت کرد؟

فرمود:آری و او را غسل دادم و کفن کردم و جز من نباید دیگری این کار را می کرد.

آن گاه به من فرمود این ها را واگذار و آیات قرآن را از من بپرس و اگر بخواهی آن را برای تو تفسیر خواهم کرد.

گفتم:اعراف را بخوان و او پس از«استعاذه (۱)»خواند: «بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ . وَ إِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ کَأَنَّهُ ظُلَّهٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ واقِعٌ بِهِمْ... (۲)؛به نام خدای بخشایشگر مهربان.و[یاد کن]هنگامی که کوه[طور]را بر فرازشان سایبان آسا برافراشتیم و چنان پنداشتند که[کوه]بر سرشان فرو خواهد افتاد». (۳)

مدت عمر و تاریخ شهادت امام جواد علیه السّلام

امام جواد علیه السّلام بنا به قول مشهور ۲۵ سال (۴)زندگی کرد و جوانترین امامان دوازده گانه بود.او تمام دوران زندگی اش را در راه عزت بخشیدن به اسلام و مسلمانان و فراخواندن مردم به ورود به دایرۀ توحید،ایمان و تقوا سپری کرد و در همین راه و با همین هدف دنیا را وداع گفت.او در روز سه شنبه،پنج ماه ذی قعدۀ سال ۲۲۰ ق.جان به جان آفرین تسلیم کرد.روایت های دیگری نیز در دست است که شهادت او را در آخر ماه ذی قعده،ششم ماه ذی حجه و پنج

۱- (۱) .گفتن أعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

۲- (۲) .اعراف/۱۷۱.

۳- (۳) .الثاقب/۲۰۴.

۴- (۴) .حیاه الإمام جواد علیه السّلام/۲۶۴.

روز مانده از ذی حجهٔ همان سال ثبت و نقل کرده اند. (۱)

پس درود بر او باد روزی که زاده شد و روزی که امامت مردم را بر عهده گرفت و صبورانه و به امید پاداش الهی در راه خدا به جهاد پرداخت و روزی که به شهادت رسید و روزی که زنده برانگیخته خواهد شد.

۱- (۱)) .کافی ۴۹۷/۱/حدیث ۱۲؛إعلام الوری(به نقل از:ابن عیاش)و التهذیب ۹۰/۶.

بخش سوم

ضرورت های عصر امام جواد علیه السّلام

در دو بخش پیشین با ویژگی عصر امام جواد علیه السّلام،ماهیت و طبیعت تعامل حاکمان با آن حضرت و خط الهی او و جماعت صالحان آشنا شدیم؛ همان هایی که در کنار امام به حق و آینهٔ تمام نمای خط الهی برای بشریت، حضرت امام جواد علیه السّلام قرار گرفتند و هرگز از او و اعتقادات پاک خود که از آن حضرت و پدران بزرگوارش گرفته بودند،دست نکشیدند.

در این فصل با کندوکاوی در وظایف الهی که در قالب احکام و شرایع اسلامی بر دوش اهل بیت علیهم السّلام به ویژه امام نهم حضرت جواد علیه السّلام نهاده شده بود،با چکیدهٔ ضرورت های عصر آن حضرت که دارای شرایط خاصی،و نوآوری های فرهنگی،سیاسی و اجتماعی بود،آشنا می شویم.

این خاندان،دست پروردگان پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله بودند تا پس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسالت الهی را از ترفندها و توطئه های شاهان و واعظان درباری حفاظت کرده،امت اسلامی را نیز در برابر لغزیدن و سقوط در پرتگاه های انحراف مصونیت بخشند.امت اسلامی از آن رو شایستهٔ چنین مراقبت و حفاظتی بود که به صورت امتی زنده درآمده بود تا وظیفهٔ خود را در به دوش کشیدن مشعل فرهنگ و تمدن اسلامی-الهی و گستراندن آن در سراسر جهان ایفا کند.البته این امت دستخوش صدمه های سنگینی شد که در انحراف

رهبری سیاسی،تبلور یافته بود که این انحراف در عرصه های دیگر حیات اسلامی نیز سرایت پیدا کرد.

امام جواد علیه السّلام در آن عصر با آن ویژگی ها از یک سو در برابر دستاوردهایی در عرصه مهم رهبری سیاسی و حیات اسلامی قرار داشت که پدرانش آن ها را تحقق بخشیده بودند و از سوی دیگر با پدیده های جدیدی روبه رو بود که در عرصۀ سیاست،اجتماع و دین چهره نمود.البته مورد اخیر،نتیجۀ فضای بازی بود که دستگاه خلافت اسلامی!برای جریان های منحرف فراهم آورد تا بتوانند با آزادی تمام در گسترۀ اسلامی فعالیت کنند.از آن رو حاکمان چنین فرصتی را به جریان های یاد شده می دادند تا بدون دخالت و رویارویی مستقیم،خط و جبهۀ الهی اهل بیت علیهم السّلام را تضعیف کنند.

امام جواد علیه السّلام نیز باید با در نظر گرفتن شرایط زمان،میان وظایف الهی خود از یک سو و امکانات موجود و آنچه در چنان شرایطی قابل تحقق بود از سوی دیگر،موازنه و تعادل برقرار کند تا از این رهگذر به اهداف بزرگ و نهایی نزدیک شود؛اهدافی که شریعت و صاحب شریعت برای او ترسیم کرده بود و از او سرپرستی صاحب رسالت و رهبری الهی ساخته که خویش را وقف خدا و دین جاودانۀ او کرده بود.

با این توضیح ضرورت های عصر امام جواد علیه السّلام و نقشی کارآمد که حضرتش می بایست در گسترۀ اسلامی ایفا می کرد و اهدافی که برای جماعت صالحان تحقق می بخشید،روشن می شود.از این رو این بحث را به دو بحث اصلی تقسیم می کنیم:

نخست:ضرورت های گسترۀ اسلامی به صورت عام؛

دوم:ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان.

ص:۱۹۰

ضرورت های گسترۀ اسلامی را در بندهای زیر خلاصه می کنیم:

۱.اثبات شایستگی خط اهل بیت علیهم السّلام به ویژه شایستگی امام جواد علیه السّلام برای احراز منصب الهی رهبری و امامت تودۀ مسلمانان؛

۲.برخورد با تلاش خط حاکمیت که با تمام توان برای کاستن از منزلت اهل بیت علیهم السّلام و پیروان آنان و نیز تحریک تودۀ مردم به میدان آمده بود؛

۳.زمینه سازی بصورت فراگیر برای برپائی دولت حق-که در انتظار آن بودند-علیرغم تلاش های حاکمان برای نابود و بی اثر کردن مسألۀ مهدویت و حضرت مهدی(عج).

۴.رویارویی با بدعت ها،انحراف ها و جریان های منحرفی که در گسترۀ اسلامی پدید آمده بودند؛

۵.توجه و عنایت به دغدغه های امت اسلامی.

ضرورت ها و نیازهای جماعت صالحان نیز به این شرح بودند:

۱.عینیت و تحقق یافتن امامت جوان،با گذشتن از تمام قوانین طبیعی.

۲.استوار کردن ساختار فرهنگی،روانی و تربیتی جماعت صالحان؛

۳.استحکام و قوام بخشیدن به تشکیلات جماعت صالحان و آماده سازی آنان برای دوران طولانی غیبت؛

۴.فراهم کردن زمینه برای امامت زود هنگام امام هادی علیه السّلام در آن شرایط سخت؛

۵.فراهم کردن زمینه برای امام غایب(عجل اللّه تعالی فرجه)و آماده سازی فکری-روانی برای عصر غیبت که می بایست با سختی های آن شرایط ویژه،تناسب داشته باشد.

تفصـیل ضـرورت هـا و نیازهـای گسترهٔ اسـلامی به صورت عـام را در بخش بعـدی مطرح خواهیم کرد و بحث ضـرورت ها و نیازهای جماعت صالحان را به بخش های پس از آن ارجاع می دهیم.

قسمت چهارم

اشاره

بخش نخست امـام محمـد جواد علیه السّـلام و تقاضاهـای عمومی گسترهٔ اسـلامی بخش دوم امام جواد علیه السّـلام و نیازهای گروه صالحان بخش سوم مدرسه و میراث علمی امام جواد علیه السّلام

ص:۱۹۳

بخش نخست

اشاره

امام محمد جواد علیه السّلام و تقاضاهای عمومی گسترهٔ اسلامی

این بخش در چند مبحث بررسی می شود:

۱.اهل بیت علیهم السّلام و رهبری الهی

شخصیت علمی و گوهر والای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام برای همگان روشن شده بود و عامهٔ مردم او را با ویژگی های والا می شناختند.از این رو در دل و جان تمام افراد جامعه جای گرفته و اندیشه و جان همگان را جذب خویش کرده بود و این وضعیت برای مأمون سخت می نمود.این بود که مأمون بر آن شد تا از قدر و منزلت آن حضرت نزد دوستداران اهل بیت علیهم السّلام بکاهد و عشق و علاقه مندی به او را از دل آنان بزداید.چون در رسیدن به هدف ناکام ماند،بر آن شد تا راهی بیابد و از آن طریق امام رضا علیه السّلام را از میان بردارد و بدین ترتیب از حضور فعال امام علیه السّلام در گسترهٔ اسلامی رهایی یابد.او راه دیگری جز این نمی یافت،چرا که اگر می خواست به امام علیه السّلام اجازهٔ بازگشت به مدینه بدهد،آن حضرت با آن شهرت و درخشش شخصیتی که به دست آورده بود،حکومت مأمون و در نهایت سلطهٔ خاندان عباسی را از بین می برد.از دیگر سو ماندن امام علیه السّلام در مرکز خلافت کم خطرتر از بازگرداندن او به مدینه نبود و همان تأثیر را بر سلطنت مأمون می گذارد و خط الهی امامت را

ص:۱۹۵

تقویت می کرد.

موضوع دیگری که منش و رفتار بنی عباس را به طور عام و مأمون را به ویژه،تحت تأثیر می گـذارد،نگرانی آنان از قضـیهٔ امام موعود بود که طبق وعدهٔ خداوند به امت ها امام موعود می بایست حق را سامان دهد،پراکندگی ها را به جمعیت تبدیل کند و بر ارکان و بنیان ستم و سرکشی سرکشان فایق آید.

پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله امام موعود مهدی منتظر(عجل اللّه تعالی فرجه)را با نام و نسب به همگان معرفی کرده،ویژگی ها و اوصاف و علایم او را برشـمرده،او را نهمین فرزند از نسل امام حسـین علیه السّلام خوانده،از رهبری جهان شمول او سخن گفته بود و ظالمان را از آمدن او بیم و مؤمنان و مستضعفان را مژده رسیدن عدالت مجسم می داد.چنین پیشگویی هایی اگر از طـالع بینی عادی نقل می شـد، آرامش روانی حاکمان سـتمگر را به سرگشـتگی و ناآرامی مبـدل می کرد،چه رسـد به این که هشـدار از سوی پیـامبری نقـل می شـد که بـا مبـدأ وحی ارتباط داشت و براساس آنچه بـدو وحی می شود سـخن می گفت.از جهت دیگر آنان که هماره در پی وسـیله و راه کاری بودنـد تا قدرت خود را تثبیت کنند و برای رویارویی با هر خطر احتمالی هزاران تدبیر می اندیشیدند،حال که خطر بزرگ را در چند قدمی خود می دیدند دیگر چه جای بی تفاوتی بود!

پیـامبر اکرم صـلّی اللّه علیه و آله دوازده جانشـین خود را-که از اهـل بیت علیهم السّـلام بودنـد-به نـام برشـمرده بود همگی از قریش و از فرزنـدان علی بن ابی طالب بودند و آنچه پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله می فرمود،تا آن لحظه تحقق یافته بود و اینک هشـتمین جانشـین پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله،یعنی امام رضا علیه السّـلام و پنجمین فرزند امام حسـین علیه السّـلام حضور عینی داشت.عباسـیان نیز برای حفظ بقای خود از هیـچ کوششـی دریغ نمی کردند.لـذا بعیـد به نظر نمی رسـد که دسـتگاه حاکـم در تلاش بود تا به وسیلهٔ عناصر وابسته

ص:۱۹۶

به خود،صفوف به هم فشردهٔ جماعت صالحان را در هم شکسته،در میان آنان نفوذ کند؛همان هایی که حریصانه بر حفظ تراث اهل بیت علیهم السّلام،علوم ربانی آنان و اسراری که به آنان سپرده شده بود پای ورزی می کردند و امانت هایی در اختیار داشتند که تنها مؤمنان از آزمون برآمده شایستگی حفاظت از آن ها را داشتند.

بنی عباس که سلطه یافتن بر جماعت صالحان را ناممکن می دیدند،بر آن شدند تا با نفوذ در میان آنان،اطلاعاتی کسب کنند تا آنان را در شناسایی خط مخالف حکومت،یاری کند.

این حاکمان می دانستند که ولادت منجی موعود امام مهدی(عج)نزدیک است،اما زمان ولادت و ظهورش بر آنان پوشیده بود.از همین رو شیوهٔ فرعون را در پیش گرفتند که می کوشید تا از ولادت حضرت موسی علیه السّلام جلوگیری کند.

آنان به پندار باطل خود می خواستند از ولادت امام مهدی(عج)ممانعت کنند.

این بود که امامان اهل بیت علیهم السّلام را به دقت زیر نظر می گرفتند تا مانع به دنیا آمدن کسی شوند که نامش آنان را هراسان و نگران می کرد.لذا حتی در زندگی فردی و خصوصی آنان نفوذ کرده،می کوشیدند تا کوچکترین مسائل زندگی آنان را با گماشتن مأمور خاصی زیر نظر گیرند و اصرار مأمون بر دادن ام الفضل به امام جواد بهترین گواه بر این مطلب است.

حاکمان عباسی بدین اندازه بسنده نکرده بلکه،اهل بیت علیهم السّلام را در انتخاب همسر و ازدواج و نیز داشتن فرزندان محدود می کردند.می بینیم که امام رضا علیه السّلام و امامان پس از او در مقایسه با امامان پیش از آن حضرت به طور چشم گیری فرزندان و همسران کمتری داشتند.

خلفای عباسی در این راستا تلاش فراوانی به کار بستند تا با انتخاب

ص:۱۹۷

نـام هـای:مهـدی و المهتـدی،جـایگزینی برای امـام مهـدی منتظر(عجـل اللّـه تعـالی فرجـه)بـه امت اسـلامی معرفی کرده،بـدین وسیله،افکار عمومی تودهٔ مردم را فریب داده،خود را همان افراد نام برده شده در روایات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بخوانند.

اینـان غافـل از این بودنـد که ریسـمان دروغ کوتـاه است و روزی حقیقت آشـکار می شود و نمی تواننـد برای روزگاری دراز تظاهر به حقانیت کننـد،چرا که آنان در خانـدانی پرورش یافته و بالیـده بودند که هیچ نشانی از حقیقت و ارزش های بی بدیل الهی نداشت.لـذا تحریفی کـه آنـان سـاخته و پرداختـه بودنـد نتـوانست هـدف آن هـا را تحقـق بخشـیده،حقیقـت امـام مهـدی منتظر(عجل اللّه تعالی فرجه) را در پس پرده نگاه داشته،به زعم آنان،این حقیقت را از اندیشه ها بزداید.

آنان که در تحریف حقیقت امام زمان علیه السّـلام و ممانعت از ولادت او ناتوان مانـده بودنـد،تنها یک راه پیش رو داشـتند و آن این بود که در انتظـار به دنیـا آمـدن امـام موعود بنشـینند و او را از پای درآورنـد و بـدین ترتیب،خود را از کابوسـی که بر زندگی آنان سایه افکنده بود رها سازند و این کابوس حضـرت مهدی(عجل اللّه تعالی فرجه)بود که در نهایت،کاخ سـتمگران را بر کاخ نشینان ستمگر ویران می کرد.

البته اطمینان مطلق عباسـیان به این حقیقت،ضـروری به نظر نمی رسـد که مجرد احتمال آمدن چنین امامی کافی بود تا آنان در برابر خطر احتمالی که به زودی آنان را تهدید خواهد کرد،تصمیم های قاطعی بگیرند.از همین جهت بود که عرصهٔ سیاست از یک سو و نیاز عمومی مسـلمانان از سوی دیگر می طلبید تا امید بزرگ و فراگیر به نابودی جور و ظالم و ظالمان به دست امام قـائم از خانـدان رسـالت و همـو کـه پیـامبر صـلّی اللّـه علیـه و آله و دیگر امامـان معصـوم علیهم السّـلام مژدهٔ آمـدن او را داده بودند،همچنان در دل ها زنده و جوشان بماند.امید به چنین

ص:۱۹۸

حقیقتی به عنوان نیاز واقعی امت اسلامی که یکی از مأموریت های امامان اهل بیت علیهم السّلام به شمار می رفت،می بایست از سوی آن بزرگان نیرومندتر می شد؛همان امامانی که نتوانستند آنچه را که باید امام مهدی(عجل اللّه تعالی فرجه)به اجرا گذارد،عملی کنند.

آنچه آنان می توانستند انجام دهند این بود که افکار عمومی امت را برای پذیرش ولادت امام زمان(عجل اللّه تعالی فرجه)آماده کرده،این حقیقت را برای آنان روشن کنند که او زنده خواهد ماند و از پس پردهٔ غیبت،به امور مسلمانان خواهد پرداخت تا این که زمینهٔ قیام و انقلاب مبارک و شکوهمند او که قرآن بشارت آن را داده و روایات رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله آن را تأیید کرده اند،فراهم شود.

در برابر این نیاز همگانی،عباسیان بر تلاش خود برای جلوگیری از ولادت او افزوده و شتاب بیشتری به آن می دادند.در چنین شرایطی،امام جواد علیه السّلام و امامان پس از او دو وظیفه داشتند،یکی حفظ روح امید بزرگ و روشن نگاه داشتن شعلهٔ آن بود و دیگری پنهان داشتن مسأله ولادت امام منتظر(عجل اللّه تعالی فرجه)و زمان آن از دیدگان کاوندهٔ حاکمیت.آن بزرگواران با این شیوه می خواستند رهبر الهی و امام موعود(عجل اللّه تعالی فرجه)را-که خود را وقف خدا می کرد و می بایست پرچم اسلام محمدی را بر دوش کشیده و تمام آرزوهای پیامبران را تحقق بخشد-از گزند حاکمان عباسی دور نگاه دارند.

امامان اهل بیت علیهم السّلام توانستند با منش و رفتار خود-که چالش عملی،علمی و اخلاقی آشکاری به شمار می رفت-حاکمان منحرف را رسوا کنند و بدین ترتیب فاصلهٔ بزرگی که میان حاکمیت و خطی که شایستگی رهبری امت و به

دست گرفتن امور آن را دارد برای امت اسلامی روشن نمایند.در عین حال امت همچنان نیازمند شناخت بیشتر فاصلهٔ معنوی میان خط اهل بیت علیهم السّلام و خط مشی حاکمیت بود و می بایست به ماهیت نقاب های دروغینی که حاکمان ستمگر در پس آن پنهان شده بودند پی ببرد.

مأمون توانست با ازدواج دخترش ام الفضل با آن حضرت به هدف خود نزدیک شود،زیرا از یک سو تمام تحرکات امام جواد علیه السّلام را زیرنظر می گرفت و از سوی دیگر ام الفضل او را از داشتن فرزندی از خود و از همسری دیگر محروم می کرد. (۱)با تحقق بخشیدن به این هدف مأمون،دیگر اهداف او را که در این بخش بیان شد نیز به سامان می رساند.

حاکمان پس از مأمون با پیروی از او امامان را زیر نظر می گرفتند و جایگزینی مناسب،برای این کار نمی دیدند،چرا که مأمون با دست آلودن به جنایت هولناک کشتن امام رضا علیه السّلام خود را رسوا کرده بود.وانگهی او که برای رهایی از امام رضا علیه السّلام که رقیب بزرگی برای قدرتش به شمار می رفت،دست به این جنایت زد،اینک رقیبی دیگر در پیش روی خود می دید که در مبارزطلبی و به خاک مالیدن بینی ستمگران قدرتمند از او برتر بود.

حال،شرایط امام جواد نه ساله سؤال هایی بنیادی برای مأمون و تودهٔ مردم و برخی از شیعیان به وجود آورده بود و آن این که این کودک تا چه اندازه

ص:۲۰۰

۱- (۱)) .چرا که در آن روزگار امام علیه السّلام می توانست علیرغم داشتن همسری چون دختر مأمون کنیزی را به همسری گزیند و از او صاحب فرزند شود.بیم و حسادت از چنین رخدادی در شکایت ام الفضل از امام جواد علیه السّلام نزد پدرش کاملا مشهود است.

توانـایی و شایسـتگی ایفـای وظیفـۀ امـامت و رهبری الهی بر مردم را دارد؛امامتی که فرمانبرداری اش بر همگان واجب است و صاحب چنین مقامی باید بتواند تمام موانع سیاسی و اجتماعی موجود را پشت سر گذارد.

در چنین شرایطی و با وجود سؤال های فراوان،امام جواد علیه السّلام رهبری مردم را در حالی بر عهده گرفت که سه عقبه پیش روی خود می دید،اما می بایست شایستگی خود را به رخ همگان بکشد،اگرچه به قیمت جانش تمام شود،زیرا ماندگاری خط امـامت الهی و نیز اثبات حقانیت اهل بیت علیهم السّلام و رسالت الهی اش برتر و با اهمیت تر از هرچیز دیگری بود.با توجه به آن شـرایط،امام جواد علیه السّلام باید هر پرسشی را پاسخ دهد و با تمام شخصیت های سیاسی و علمی محافل اسلامی چالش کند تا امر امامت و دیگر مسئولیت های مرتبط با امامت در دو سطح عامۀ مردم و خاصان یکجا برای او فراهم شود.

بنابراین اثبات امامت در سـطح توده و خاصان مهمترین وظیفـۀ الهی امام جواد علیه السّلام در روزگار پس از شـهادت پـدرش امام رضا علیه السّلام بود که امام رضا علیه السّلام نیز با نصوصی بر امامت او تأکید داشته،او را به یاران و پیروان خود شناسانده بود.

امام رضا علیه السّلام که از اهـداف نهایی مأمون و برنامـۀ او در واگذاری ولایت عهدی به حضـرتش آگاه بود،از همین دورۀ کوتاه در راه مصالـح اسـلام و مسـلمانان بهره جست و مسأله امامت امام پس از خود را تقویت کرد و سـرانجام در همین راه به شهادت رسید.

امـام جواد علیه السّلام بـا پاسـخ هایی که در مجالس عمومی خلفا می داد،گامی کارآمـد در راه اثبات حقانیت خط الهی اهل بیت علیهم السّلام و امـامت خود و نیز نشـان دادن شایسـتگی اش برای رهبری عامـۀ مسـلمانان و اتمـام حجت بر آنـان،خلفـا و عالمانی که گرد خلفا جمع شده بودند،به جلو برداشته بود.همزمان با این

دستاوردها پاسخ های امام جواد علیه السّلام خلفا و علما را به چالش می خواند،علمایی که به عنوان پشتوانه علمی،فرهنگی و مشروعیت بخشی خلفا در نزد گروهی از آن جامعهٔ دور شده از خط اصیل رسالت به شمار می آمدند،گروهی که فریفته ظواهر و شعارهای پرهیاهو شده و هرگز نتوانسته بود با تعقل و اندیشه به عمق جریان ها و رویدادهای موجود در جامعهٔ اسلامی آن روز پی ببرد.

حاکمان می کوشیدند امامان اهل بیت را از نظرها بیندازند و از منزلت و جایگاه آنان بکاهند،چرا که آنان را معارضانی خاموش و مخالفان حکومت خودکامه و غاصبانهٔ خود می دانستند.از این رو هرچه در توان داشتند برای کاستن از جایگاه و منزلت آنان به کار می بستند،اما حضور امام جواد علیه السّلام و دیگر امامان در مجالس علمی خلفا و پاسخ دادن به پرسش های عالمان بزرگ زمان،تمام تلاش خلفا را ناکارآمد می کرد.از دیگرسو به همگان می فهماندند که امامت از نظر اهل بیت علیهم السّلام اختصاص به کسانی دارد که معصوم و از سوی خدا و پیامبرش برای این امر انتخاب شده باشند.

۲.جامعهٔ اسلامی و امامت زودهنگام در مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام

وجود امام جواد علیه السّلام در منصب امامت دلیل محکمی بر صحت عقیده اهل بیت علیهم السّلام در مسأله امامت بود.این پدیده،یعنی احراز منصب و دیگر مسؤولیت های وابسته به آن در خردسالی دلیل قاطعی است بر سلامت اندیشه و عقیدهٔ مذهب اهل بیت علیهم السّلام که تنها پیروان این مذهب از آن برخوردارند.

براساس این عقیده،امامت منصبی الهی است که افراد آن نه با انتخاب مردم که براساس توانمندی و شایستگی رهبری فکری،علمی،دینی و عملی تمام

ص:۲۰۲

مسلمانان از سوی خدا انتخاب و منصوب می شوند.

مورخـان همصـدا و بـدون اختلاف نظر،آورده انـد که هنگـام وفات امام رضا علیه السّلام فرزنـد و جانشـین او امام جواد علیه السّلام نه ساله بود و در همین سن امامت پس از پدر خویش را برعهده گرفت.

چنین پدیـده ای در میان امامان معصوم علیهم السّلام بی سابقه و در نوع خود اولین مورد به شـمار می رفت.اگر این پدیـده را براساس معیارهای الهی و واقعیت تاریخی بکاویم،بی تردیـد آن را برای پـذیرش حقانیت مدرسهٔ امام جواد علیه السّلام و خط اهل بیت علیهم السّلام که امام جواد علیه السّلام تبلور آن بود بسـنده خواهیم دیـد و تنها فرضـی که برای این پدیـده می توان تصـور کرد ایـن است که امـامت کـودک خردسـالی که در عمـل،رهـبری و هـدایت شـیعیان را در تمـام عرصه هـای روحی، معنوی،فکری،دینی،فقهی و...بر عهـده گرفته و از تمام این صـحنه ها سـرافراز و پیروز برآمـده،نشانهٔ الهی بودن امامت اوست و هیچ تردیدی در آن وجود ندارد.

فرض های دیگری نیز وجود دارند که از مقبولیت برخوردار نیستند.این فرض ها را به شرح زیر برمی شمریم:

یکم:شیعیانی که امامت امام جواد علیه السّلام را پذیرفته بودند هنوز نمی دانستند که این مدعی امامت،خردسال است!

این فرض از آن رو مردود است که رهبران معصوم،حاجب،نگهبان و تشـکیلات سـلطنتی نداشتند تا مردم از دیدن آنان محروم و ممنوع باشـند و از دیگر سو،دعوتی چون دعوت هـای صوفیه و دعوت هـای باطنی فاطمی نداشـتند که داعیه را از دیـد مردم پنهـان می دارنـد.امام جواد علیه السّلام هماننـد پـدران معصوم خود در دسترس شـیعیان بود و آنان در هر طبقـهٔ اجتماعی قرار داشتند

ص:۲۰۳

به طور مستقیم و رودررو با آن حضرت ارتباط داشتند و مسائل دینی و مشکلات روحی،معنوی و اخلاقی خود را از او می پرسیدند.

وانگهی امام جواد علیه السّلام در نخستین باری که نزد مأمون حاضر شد،با اصرار از وی خواست تا به او اجازهٔ بازگشت به مدینه دهد و مأمون خواسته او را اجابت کرد و امام علیه السّلام به مدینه بازگشت و بیشتر عمر خود را در آن سامان سپری کرد.بدین ترتیب،امام جواد علیه السّلام هماره در جمع طبقات مختلف مسلمانان،از جمله شیعیان معتقد به امامت و رهبری اش حضور داشت و آنان حضرتش را می دیدند.

بنابراین،فرض نخست مردود است،چرا که برخلاف طبیعت روابطی است که از آغاز،میان امامان اهل بیت علیهم السّلام و پایگاه های مردمی شان به وجود آمده بود.دیگر آن که امام جواد علیه السّلام زیرنظر خلیفهٔ عباسی بود و در ماجرای ازدواج آن حضرت با ام الفضل دختر مأمون،دیگر عباسیان نسبت به این اقدام مأمون اعتراض داشتند و این بهترین گواه بر بطلان فرض اول است.

دوم:شیعیانی که در آن هنگام امام جواد علیه السّلام را پذیرفتند از نظر فکری و علمی در سطحی نبودند که درست و نادرست بودن اعتقاد خود را نسبت به امامت کودکی که فقط مدعی است و امام نیست بازشناسند.

این فرض نیز از سوی تاریخ و سابقهٔ این طایفه و سطح دانشی که به دست آورده بودند مردود است،چرا که طایفهٔ شیعه پرورش یافتگان محضر امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام بودند و مدرسهٔ سترگ اندیشه اسلامی را در کل جهان اسلام شکل می دادند؛مدرسه ای که دو نسل پیاپی را دربر می گرفت که شاگردان امام صادق علیه السّلام و امام کاظم علیه السّلام و شاگردان دانش آموختگان این مکتب بودند.دو نسل فرهیخته و دانش اندوخته که در رأس شیعه قرار داشتند،در

دانش:فقه،تفسیر،کلام،حدیث،اخلاق و دیگر دانش های اسلامی متمایز و برجسته بودند.بنابراین با برخورداری شیعیان از چنین مرتبۀ علمی و فکری دیگر ممکن نبود کسی بدون نشانۀ محکم،پشتوانۀ مستند و دلیل منطقی و معقول که برای پذیرندگان امامت زودهنگام قانع کننده باشد،تسلیم چنان امامتی شود.شایان توجه است که در آن شرایط پذیرش امامت چنین فردی به معنای در چالش شدن با تمام تنگناهای آن روز بود که تنها رهاوردی که برای ایمان آورندگان به آن امامت داشت،محدودیت،فشار،تعقیب،تهدید و کشته شدن بود.

دانشمندی پنجاه-شصت ساله را تصور کنیم که بر تمام رشته های علمی احاطۀ کامل دارد و بر همین اساس و بدون این که امام باشد،ادعای امامت کند.

طبیعی به نظر می رسد که عده ای به دانش فراوان،هوشمندی و...ادعای او را پذیرفته،بدو ایمان آورند و چنین فرضی ممکن باشد.در مورد یک طایفۀ دانش اندوخته و کمال یافته وضع به گونۀ دیگری است که بی تردید کودکی نه ساله نمی تواند مجرد داشتن ادعای دروغین امامت،طایفه ای را با آن مرتبه از کمال و دانش و دارای بزرگترین مدرسۀ علمی و فکری در تمام جهان اسلام بفریبد.فراموش نکنیم که دانش آموختگان این مدرسه،در سراسر جهان اسلام آن روز،مانند:کوفه،قم،مدینۀ منوره حضور فعال داشته و با امام جواد علیه السّلام در ارتباط بودند،پاسخ سؤال های خود را از او می خواستند و وجوه شرعی و هدایای شیعیان را از جای جای جهان اسلام برای او می بردند.بی تردید پرورش یافتگان چنین مدرسه ای با آن درک و بینش فراگیر ممکن نبود بی دلیل و مدرک،کودکی را که امام نبود به امامت پذیرفته و از ماهیت او و ادعایش غافل باشند.

ص:۲۰۵

سوم:مفهوم«امام»و«امامت»برای شیعیان روشن نبود و این طایفه، امامت را صرفا در نسبت خونی و وراثتی می دانست و نمی دانست که امام کیست،ارزش و جایگاه امام چیست و امام چه شروطی باید داشته باشد.تراث روایی متواتری که از امیر المؤمنین علیه السّلام تا امام رضا علیه السّلام دربارۀ شروط،حقیقت و نشانه های امامت در دست شیعیان بود،فرض پیش گفته را به طور قطع تکذیب کرده و فاقد اعتبار می داند.همین امر،شیعیان را از پیروان دیگر مذاهب که امامت را منصبی بشری دانسته و رسیدن به آن را برای بسیاری از مردم آسان می خوانند و ادعای این منصب را برای هر مدعی جایز می شمارند، متمایز کرده است.

در حالیکه تشیع بر مفهوم عمیق الهی امامت که از مفاهیم اصولی و بدیهی شیعیان است به وجود آمد و امام در مفهوم شیعی،انسانی است که از نظر دانش،اخلاق،گفتار و رفتار بی مانند است؛مفهومی که از روزگار امیر المؤمنین علیه السّلام تا عهد امام رضا علیه السّلام دسته بزرگی آن را بیان کردند. (۱)

بدین ترتیب تمام تفاصیل و ویژگی های امام و امامت به طور تدریجی برای شیعیان روشن و قطعی شده بود.راوی می گوید:«پس از وفات امام رضا علیه السّلام وارد مدینه شدم و در جست وجوی جانشین آن حضرت برآمدم.

گفتند:جانشین امام رضا علیه السّلام در روستایی نزدیک مدینه است.

به سوی روستا روانه شدم.در آن روستا خانه ای بود از آن امام موسی بن جعفر که به فرزندانش رسیده بود.بر در آن سرا شدم و دیدم خانه از جمعیت پر شده و یکی از برادران امام رضا علیه السّلام در صدر مجلس نشسته بود،امّا مردم

۱- (۱)) .مفصل این حدیث را که از امام رضا علیه السّلام دربارۀ امام و امامت روایت شده نک:تحف العقول.

می گفتند:او امام پس از حضرت رضا علیه السّلام نیست،چرا که از امامان شنیده ایم پس از[امام]حسن و[امام]حسین امامت به دو برادر نمی رسد».

می بینیم که تمام ویژگی های نسبی و معنوی امام برای طایفۀ شیعه روشن و مشخص بود.از این رو فرض سوم نیز به وسیلۀ روایات ثابت و متواتر امامان پیش از امام جواد علیه السّلام مردود است و تکذیب می شود.

چهارم:میان شیعیان گونه ای از توافق بر باطل وجود دارد که این فرض نیز مردود است.البته نه به دلیل اعتقاد و ایمانی است که به پرهیزگاری و قداست این طایفه داریم،بلکه شرایط موضوعیت داشتن این طایفه در آن عصر این فرض را نادرست و باطل می شمارد،دلیل آن نیز روشن است،زیرا مذهب تشیع هیچ گاه دستاویزی برای رسیدن این طایفه به مال،جاه،قدرت و مقام های عالی نبوده است،بلکه شیعه بودن به معنای تحت تعقیب قرار گرفتن، شکنجه شدن زندانی گشتن،محرومیت،و مصیبت و ویرانی بود.مسیر تشیع ناهموار و آکنده از خارهای دشمنی و کینه توزی بر ضد پویندگان آن راه و ترس و پنهان کاری،رهاورد این مسیر بود.بنابراین هیچ فایدۀ مادی از توافق بر امامت باطل به دست نمی آمد،وانگهی تشیع وسیلۀ مناسبی برای دست یابی به مطامع عادی و منصب نبود،پس چرا باید عقلا،سرشناسان و عالمان طایفۀ شیعه بر امامتی باطل توافق کنند که انواع شکنجه ها و محرومیت ها را برای آنان در پی دارد؟و از دیگر سو کدامین عقل سلیمی می پذیرد که انسان با تبانی بر امری باطل،آن گرفتاری ها را بر خود هموار کند؟

بی تردید آن شرایط بهترین گواه بر حقانیت اعتقاد طایفۀ شیعه است؛ همان اعتقادی که شیعیان آن را شناخته و علیرغم این که به قیمت زندگی آنان تمام می شد،به آن ایمان آوردند و به تمام لوازم آن تن دادند.

ص:۲۰۷

بنابراین یک راه وجود دارد و آن تن دادن به فرض چهارم است و آن این که امام جواد علیه السّلام با امامت زودهنگام خود و نیز ایستادگی اش در برابر تمام انگیزش ها،پرسش ها و آزمون ها بهترین دلیل تاریخی و علمی محکمی بر حقانیت ادعا،روش و خط خود-که اهل بیت علیهم السّلام است-ارائه داد؛خطی که در امامت جواد علیه السّلام و رهبری امت اسلامی تبلور می یافت.این خط با رهبری پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله آغاز شد و امت اسلامی را برجای گذارد تا به تکامل علمی و اعتقادی دست یافته،تمدن اسلامی را براساس ارزش های الهی پایه گذارد.

میراث سترگ و ارزشمندی که امام جواد علیه السّلام برای ما برجای گذارد،دلیل محکمی بر سترگی نقش آن حضرت در شفاف کردن عقیدهٔ شیعه در عرصهٔ رهبری اسلامی است که آیات قرآن و روایات نبوی نیز بر آن تأکید داشته اند. (۱)

۳.برخورد امام جواد علیه السّلام با مفاهیم تحریف شده

«غلو»از پدیده هایی بود که گونه های متعددی داشت،از آن جمله،غلو دربارهٔ صحابهٔ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود.امام جواد علیه السّلام همانند دیگر امامان اهل بیت علیهم السّلام در هر فرصتی با این پدیده به معارضه می پرداخت.حضرتش در مجلسی که یحیی بن اکثم،قاضی القضات مأمون و نیز جمع زیادی از مردم،از جمله مأمون شرکت داشتند،با یحیی به مباحثه پرداخت و مطالب مبالغه آمیزی را که دربارهٔ صحابه بیان شده و می شد،مردود و باطل گرداند.ماجرای این بحث را می خوانیم:

۱- (۱)) .این بخش براساس سخنرانی آیه الله شهید سید محمد باقر صدر(ره)دربارهٔ امام جواد علیه السّلام(با اندک تصرف)تهیه شد.

«روایت شـده است:پس از آن که مـأمون دخـترش ام الفضـل را به همسـری ابو جعفر علیه السّـلام درآورد،روزی او و جمع بی شمـاری از مردم و یحیی بـن اکثـم در مجلس حضـور داشـتند.ابو جعفر علیـه السّـلام نیز در آن مجلس حاضـر بـود.یحیی بـه او گفت:ای پسـر رسول خدا،روایت شده است که:جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرود آمده،گفت:ای محمد،خدایت سلام می رسانـد و می فرمایـد:از ابو بکر بپرس که آیـا از من خشـنود است؟[و بدانـد]که من از او خشـنود هسـتم.در این باره چه می گویی؟

ابو جعفر گفت:منکر فضل ابو بکر نیسـتم،اما باید صاحب(گویندهٔ)این خبر به روایتی که از پیامبر صـلّی اللّه علیه و آله در حجه الوداع نقل شده توجه داشته باشد،آن جا که حضرتش فرمود:

«قـد کثرت علیّ الکـذابه،و سـتکثر بعـدی،فمن کذب علیّ معتمدا فلیتبوأ معقده من النار،فإذا أتاکم الحدیث عنی فاعرضوه علی کتاب الله-عزّ و جلّ-و سـنتی، فما وافق کتاب الله و سـنتی فخذو به،و ما خالف کتاب الله و سنتی فلا تأخذوا به»؛ آنان که بر من دروغ می بندند فزونی گرفته و پس از من نیز بیشتر خواهند شد.پس[آگاه باشـید]هرکس بر من دروغ ببندد،جایگاه خود را در آتش دوزخ مهیا کرده است.هرگاه حدیثی از من به شـما رسـید،آن را با کتاب(قرآن)و سنت من محک زنید.اگر موافق آن دو بود بپذیرید و اگر با آن دو سازگاری نداشت، آن را واگذارید.

آن گاه ابو جعفر گفت:این خبر با کتاب خدا مطابقت ندارد چه این که حضـرت حق فرموده است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ؛ ۱

آن گاه ابو جعفر گفت:این خبر با کتاب خدا مطابقت ندارد چه این که حضرت حق فرموده است: «وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ؛ (۱)

و ما انسان را آفریده ایم و می دانیم که نفس او چه وسوسه ای به او می کند،و ما از شاهرگ [او]به او نزدیکتریم.

در این صورت[حدیث یاد شده با این آیه در تضاد است و]خدا نمی دانسته که ابو بکر از او خشنود یا ناخرسند است و لذا نهفته های درونی ابو بکر را از خود او می پرسد و این ادعا از نظر عقل،محال و مردود است.

یحیی گفت:روایت شده است:ابو بکر و عمر در زمین،مانند جبرئیل و مکائیل در آسمان هستند[و از همان مرتبه برخوردارند].

امام جواد علیه السّلام فرمود:این حدیث جای تأمل دارد،زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشتۀ مقرب الهی هستند و دمی نافرمانی خدا نکرده و لحظه ای از فرمانبرداری خدا سر برنتافته اند،در حالی که آن دو(ابو بکر و عمر)به خدای-عز و جل-شرک می ورزیده اند و البته پس از دوران شرک ورزی مسلمان شدند،اما بیشتر عمر خود را به شرک گذراندند.از این رو تشبیه آنان با دو فرشتۀ الهی محال است.

یحیی گفت:نیز در روایت آمده است:آن دو سروران و مهتران کهنسالان اهل بهشت هستند.در این باره چه می گویی؟

امام علیه السّلام فرمود:این مطلب نیز محال است،زیرا تمام اهل بهشت جوان خواهند بود و پیر و کهنسال در آن جا یافت نمی شود.این خبر را بنی امیه جعل کردند تا با گفتۀ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که فرمود:«الحسن و الحسین سید شباب أهل الجنه»؛ حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند.معارضه کرده باشند.

ص:

۱- (۱)) .سوره ق/۱۶.

یحیی گفت:روایت شده است:عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

امام علیه السّلام فرمود:این مطلب نیز محال است،زیرا بهشت با بودن فرشتگان مقرب خدا،حضرت آدم علیه السّلام و حضرت محمد صلّی اللّه علیه و آله و تمام پیامبران،از نور آنان روشن نمی شود و با نور عمر روشن می شود؟!

یحیی گفت:«سکینه»(نسیم بهشتی که چهرۀ انسان دارد)از زبان عمر سخن خواهد گفت:

امام علیه السّلام فرمود:منکر فضل عمر نیستم،اما ابو بکر از عمر برتر است[و اگر چنین چیزی درست باشد،باید از زبان ابو بکر سخن گوید.همین ابو بکر]بر فراز منبر گفت:

شیطانی بر من مسلط شده که به من آسیب می رساند،پس هرگاه به کژی گراییدم مرا به راه آورید!

یحیی گفت:از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود:اگر من به پیامبری برانگیخته نمی شدم،بی تردید عمر مبعوث می شد!

امام علیه السّلام فرمود:کتاب خدا از این حدیث درست گفتارتر است.خدای -عز و جل-می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثٰاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنٰا مِنْهُمْ مِيثٰاقاً غَلِيظاً» (۱)

و[یاد کن]هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم،و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم،و از[همۀ]آنان پیمانی استوار گرفتیم.

خدای-عز و جل-که از پیامبران پیمان گرفت،چگونه ممکن است پیمان را تغییر دهد.وانگهی پیامبران خدا چشم بر هم زدنی شریکی برای خدا قائل

۱- (۱)) .احزاب/۷.

نشدند،پس چگونه خدا کسی را که به پیامبری برمی گزیند که بیشتر عمر خود را به شرک گذرانده باشد؟رسول خدا[دربارهٔ رسالت خود]فرمود:«نبّئت و آدم بین الروح و الجسد»؛زمانی که آدم بین روح و کالبد بود(هنوز آفریده نشده بود)فرمان پیامبری ام را دریافت کردم.

یحیی گفت:نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده است که فرمود:هرگاه وحی نمی رسید،به طور قطع می پنداشتم که بر خاندان خطّاب نازل می شود.[در این باره چه می گویی؟]

امام علیه السّلام فرمود:این نیز محال است،زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمی بایست در رسالت و پیامبری خود شک و تردید داشته باشد،چرا که خدا فرموده است: «اَللّٰهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً وَ مِنَ النّٰاسِ ...؛ (۱)خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و نیز از میان مردم».

حال چگونه ممکن است که رسالت و مقام نبوت از برگزیدهٔ خدای متعال به کسی منتقل شود که به حضرتش شرک ورزیده است؟

یحیی گفت:روایت شده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:اگر عذاب[الهی]نازل شود جز عمر کسی از آن رهایی نخواهد یافت!

امام جواد علیه السّلام فرمود:این مطلب نیز از دیگر محالات است،زیرا خدای متعال فرموده است: «وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ (۲)

و تا تو در میان آنان هستی،خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند،و تا آنان طلب آمرزش می کنند،خدا عذاب کنندهٔ ایشان نخواهد بود.

۱- ((۱)) .حج/۷۵.

۲- ((۲)) .انفال/۳۳.

می بینیم که خدای سبحان خود خبر داده،فرموده است که تا زمانی که پیامبرش در میان مردم حضور دارد و تا زمانی که استغفار می کنند،آنان را کیفر و عذاب نخواهد کرد». (۱)

روایتی که خواندیم اوج تحریف چیره شده بر حدیث و بدعت های رخنه کرده در سنت پیامبر را-که در روزگار خلافت امویان و عباسیان صورت گرفت-نشان می دهد.همچنین از نفوذ فوق العادهٔ دو آفت تحریف و بدعت -علیرغم مخالفت صریح با نص قرآن-در عمق جان امت پرده برمی دارد که تمام آن بیانگر پایین بودن سطح بیداری فکری و فرهنگ و دانش عمومی عالمان درباری است و البته عامهٔ مردم که از آنان پیروی می کردند،به مراتب ناآگاهتر بودند.

گفت وگوی امام جواد علیه السّلام با یحیی بن اکثم قاضی القضات مأمون، شجاعت،منطق قوی و نقش بزرگ آن حضرت را در تصحیح انحراف های خطرآفرین روشن می کند که به قیمت بد جلوه دادن حقایق دین،به تصحیح خطاهای کسانی که افتخار همنشینی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و صحابه بودن را داشتند پرداختند.دیگر نتیجهٔ این گفت وگو آشکار کردن چهرهٔ حاکمان منحرفی بود که در پس چنین نقاب هایی قرار گرفتند و در طول تاریخ از آنان شخصیت هایی موهوم در اذهان علمای سطحی نگر و ناآگاه مسلمانان،به ویژه پیروان آنان پرورش دادند.

ص:۲۱۳

۱- (۱)) .احتجاج ۴۷۷/۲-۴۸۰.

۴.رنج امت اسلامی،دغدغهٔ امام جواد علیه السّلام

خدمت به مردم و دعوت از آنان برای پذیرش اسلام محمدی و نیز جهت دادن آنان در مسیر اهل بیت علیه السّلام مسألهٔ مورد توجه خاص امام جواد علیه السّلام بود.در این مبحث به مواردی از اقدام های آن حضرت در این جهت می پردازیم:

«هنگامی که ابو جعفر به همراه ام الفضل،از نزد مأمون بیرون شد و بغداد را به قصد مدینه ترک می گفت،در میان بدرقهٔ مردم به سمت دروازهٔ کوفه روان شد و با غروب آفتاب به خانهٔ مسیب رسید.حضرتش از مرکب به زیر آمد و وارد مسجد شد.میان حیاط این مسجد درخت سدری وجود داشت که هنوز به بار ننشسته بود.امام جواد علیه السّلام کوزهٔ آبی خواست و پای درخت وضو ساخت و نماز مغرب خواند و مردم به وی اقتدا کرده،نماز را به جماعت خواندند، حضرت جواد علیه السّلام در رکعت اول حمد و سورهٔ نصر و در رکعت دوم حمد و سورهٔ توحید خواند و پیش از رکوع دست به قنوت برداشت.پس از سلام نماز،اندکی درنگ کرده،ذکر خدا گفت و آن گاه بدون این که تعقیبات نماز را به جای آورد،برخاست و چهار رکعت نماز نافله گزارد.پس از تمام کردن نافله، تعقیب گفت و دو سجدهٔ شکر به جای آورد،سپس به حیات مسجد و به سمت درخت سدر رفت.آن درخت اینک به طور شگفت انگیزی میوهٔ فراوان و دیده نواز آورده بود.مردم[حاضر در مسجد]از میوهٔ آن درخت خوردند و آن را شیرین و بی هسته یافتند.آن گاه امام جواد علیه السّلام راه مدینه را در پیش گرفت». (۱)

امام جواد علیه السّلام با ارائه مسائل و امور ملموس،بهترین دلایل را بر امامت

۱- ((۱)) .إعلام الوری بأعلام الهدی ۱۰۵/۲-۱۰۶.

خود به همگان ارائه می داد.از دیگر سو،توجه فوق العادۀ امام جواد علیه السّلام در خدمت به مردم،اهمیت و برتری خدمت به دیگران را از نظر اسلام منعکس می کند و از جهتی عنایت آن حضرت را در جلب و جذب مردم با شیوه های عملی مذهب و شیوۀ اهل بیت علیهم السّلام نشان می دهد.آنچه در زیر می خوانید نمونه های خدمت امام جواد علیه السّلام به مردم است:

یکم:از«شیخ ابو بکر بن اسماعیل»روایت شده است که:«به ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام گفتم:کنیزی(یا دختری)دارم که از درد،در رنج است.

فرمود:او را نزد من بیاور و من چنان کردم.

به او فرمود:از چه چیزی در رنج هستی؟

گفت:بادی در زانویم افتاده،مرا رنج می دهد.

ابو جعفر علیه السّلام از روی پیراهن دستی بر زانوی او کشیده و کنیز از نزد حضرت خارج شد و از آن پس دیگر دردی حس نکرد». (۱)

دوم:از«محمد بن عمیر بن واقد رازی»نقل شده است که گفت:«بر ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام وارد شدم و برادرم را که دچار اختلال شدید تنفسی شده بود و تند نفس می کشید،همراه داشتم.او از بیماری خود به ابو جعفر شکایت کرد و ابو جعفر علیه السّلام فرمود:از آنچه در رنج هستی خدایت شفا دهد!

محضر حضرت را ترک کردیم و بیماری برادرم برطرف شد و تا واپسین دم زندگی گرفتار آن بیماری نشد». (۲)

سوم:نیز محمد بن عمیر می گوید:«هر هفت روزی یک بار درد شدیدی کمرم را فرا می گرفت و چند روزی دوام می یافت.از ابو جعفر خواستم دعایی

۱- (۱) .بحار الانوار ۴۶/۵۰-۴۷.

۲- (۲) .مستدرک عوالم العلوم ۴۷/۵۰.

کند تا بیماری ام برطرف شود.فرمود:تو را نیز خدا عافیت دهد!

پس از دعای او تا امروز بیماری یاد شده به سراغم نیامده است.» (۱)

چهارم:از«علی بن جریر»روایت شده است که گفت:«نزد ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام بودم.گوسفندی-که از آن یکی از کنیزان او بود-گم شد.چند از تن همسایگان را به اتهام دزدیدن گوسفند،کشان کشان نزد او آوردند.ابو جعفر فرمود:وای بر شما،از همسایگان ما دست بردارید،گوسفند در خانهٔ فلان کس است(و نام او را برد)،بروید و آن را در خانهٔ او بیابید!

آنان به خانه ای که ابو جعفر گفته بود رفتند و گوسفند را در آن خانه پیدا کردند.مرد را با خود برده،کتک می زدند و جامه هایش بر تن او پاره کردند،اما او سوگند یاد می کرد که گوسفند را ندزدیده است.چون او را نزد ابو جعفر علیه السّلام آوردند،به آنان گفت:وای بر شما،بر این مرد ستم روا داشتید.او از وجود گوسفند در خانه اش بی خبر بود،چرا که گوسفند دور از دیدهٔ او وارد خانه اش شده است.

آن گاه ابو جعفر علیه السّلام آن مرد را خواست و در عوض جامهٔ پاره شده اش و نیز ضربه هایی که بر او وارد شده بود او را از عطای خویش بهره مند فرمود». (۲)

پنجم:از«قاسم بن الحسن»نقل کرده اند که گفت:«در میان مکه و مدینه بودم که مردی ضعیف الحال از بادیه نشینان از وی درخواست چیزی کرد و من بر او شفقت آورده،نانی به او دادم.چون از من دور شد،تندبادی برخاست و عمامه ام را از سر من برگرفت و ندانستم چه شد و کجا پنهان گشت.زمانی که وارد مدینه شدم،به حضور ابو جعفر فرزند رضا علیه السّلام رسیدم.او به من فرمود:ای

۱- (۱)) .همان جا.

۲- (۲)) .همان جا.

ابو القاسم،عمامه ات را در میان راه از دست داده ای؟

گفتم:آری.

به خادم خود فرمود:ای غلام،عمامه اش را به او بده.

آن غلام عمامه ام را آورده،آن را به من داد.به ابو جعفر گفتم:ای پسر رسول خدا،عمامه ام چگونه به دستت رسید؟

ابو جعفر فرمود:به مرد اعرابی صدقه دادی و خدا آن صدقه را پاس داشت و عمامه ات را به تو بازگرداند و[آگاه باش که]خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند». (۱)

آنچه بیان شد قطره ای از دریای خدمت امامان علیه السّلام به مردم و نشان دهندهٔ اهمیت آن از نظر آن پاکان است.البته تأثیر بزرگ این کارها بر طبقات مردم-که زبان کردار را کارآمدتر از زبان گفتار می دانند-پوشیده نیست و از همین روست که امام صادق علیه السّلام فرموده است:«کونوا دعاه الناس بغیر ألسنتکم»؛ (۲)[با کردارتان و]نه[تنها]با زبان هایتان مردم را[به نیکی ها]دعوت کنید.

۱- ((۱)) .همان/۴۷-۴۸.

۲- ((۲)) .بحار الانوار ۳۰۹/۶۷.

بخش دوم

اشاره

امام جواد علیه السّلام و نیازهای گروه صالحان

در این بخش چند موضوع مورد بررسی قرار می گیرد:

۱.امام جواد علیه السّلام در مصاف پدیدهٔ تشکیک در امامت

امام جواد علیه السّلام در سنین کودکی بار مسئولیت امامت به حق مسلمانان را بر دوش کشید و در این منصب به انجام وظیفهٔ الهی خویش پرداخت.وجود رهبر و امامی خردسال پدیدهٔ تازه ای نبود که پیش از او عیسی بن مریم علیه السّلام در گهواره به مقام رسالت رسید.اگرچه مسأله امامت زودهنگام امام جواد علیه السّلام بی سابقه نبود،اما پدیدهٔ تشکیک،برخی از دوستداران اهل بیت علیهم السّلام و معتقدان به امامت آنان پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را فراگرفته بود و آنان از چگونگی امکان رسیدن خردسالی به امامت از خود پرسش هایی می کردند.امام جواد علیه السّلام توانست با دانش،حکمت و کارآزمودگی،پرسش هایی که در این باره مطرح می شد و نیز آنچه در اذهان خلجان داشت،اما بر زبان رانده نمی شود، پاسخ گوید.

جانشینی کودکی نه ساله به جای پدر و به عنوان خلیفهٔ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله برای برخی از پیروان اهل بیت علیه السّلام پرسش انگیز و شک آفرین بود.البته پرسش های آنان در زمان حضرت رضا علیه السّلام توسط آن حضرت و در قالب

رهنمود،روایت و اشاره پاسخ داده می شد و این گفته ها به نزدیکان امام رضا علیه السّلام و سران نیروهای پیرو اهل بیت علیه السّلام که در مصر،حجاز،عراق،ایران و...به سر می بردند می رسید.

تشکیک در امامت آن حضرت موضوعی بود که خود امام جواد علیه السّلام می بایست برای از میان برداشتن آن و زدودن روح شک و تردید که پس از وفات امام رضا علیه السّلام بازار آن گرمتر و آتش آن شعله ورتر شده بود تلاش گسترده ای کند.روایات زیر،فضای شک آلود آن روز و اقدام های امام جواد علیه السّلام را در زدودن آن فضا بیان می کنند:

الف)«سید مرتضی»در کتاب خود آورده است:«چون امام رضا علیه السّلام به دیدار حق شتافت،ابو جعفر هفت ساله بود.مردم بغداد و دیگر شهرها در امر امامت دچار اختلاف نظر شدند.ریان بن الصلت،صفوان بن یحیی،محمد بن حکیم،عبد الرحمن بن حجاج،یونس عبد الرحمن و جمعی از بزرگان و افراد مورد اعتماد شیعه در خانۀ عبد الرحمن بن حجاج در«برکۀ زلول»گرد آمده،در سوگ از دست دادن امام رضا علیه السّلام می گریستند.یونس بن عبد الرحمن به آنان گفت:گریه را رها کنید.باید بدانیم تا بزرگ شدن این(امام جواد)علیه السّلام در مسائل به چه کسی مراجعه کنیم؟

ریان بن الصلت برخاست و گلوی او را گرفته،بر صورت او سیلی می زد و به او می گفت:در حالی که درونی شرک آلود داری برای ما اظهار ایمان و دینداری می کنی؟[آگاه باش که]اگر امامت او از سوی خدای-عزّ و جلّ-باشد، چنانچه طفلی یک روز باشد،به یقین در علم،فراتر از دانشمند کهنسال خواهد بود و اگر امامت او از سوی خدا نباشد،چنانچه هزار سال عمر کرده باشد،در شمار عامۀ مردم خواهد بود.این را نباید فراموش کرد.

دیگر حاضران نیز او را توبیخ کردند.چون موسم حج فرا رسید،فقیهان و عالمان بغداد و دیگر شهرها که به هشتاد تن می رسیدند آهنگ حج کردند و [ابتدا]عازم مدینه شدند تا ابو جعفر علیه السّلام را از نزدیک ببینند؛پس از ورود به مدینه به سوی خانهٔ امام صادق علیه السّلام رفتند.خانهٔ آن حضرت از افراد خالی بود و آنان وارد آن شده بر زیراندازی نشستند.در این هنگام عبد الله بن موسی وارد شد و در صدر مجلس نشست.جارچی برخاست و گفت:این،پسر رسول خداست،هرکسی سؤالی دارد از او بپرسد.

پرسش هایی از او کردند،اما پاسخ ها درست نبود.شیعیان از این ماجرا اندوهگین شدند و فقیهان برخاسته،آهنگ رفتن داشتند و با خویش در این گفت وگو بودند که:اگر ابو جعفر علیه السّلام در سنی قرار داشت که بتواند پرسش ها را پاسخ دهد،چنین پاسخ های نادرستی از عبد الله نمی شنیدیم.

در این هنگام دری از قسمت صدر مجلس باز و«موفق»وارد شد و حاضران را از آمدن ابو جعفر علیه السّلام آگاه کرد.حاضران همگی برخاسته،از آن حضرت استقبال کرده،بر او سلام دادند و آن حضرت وارد مجلس شد و در جمع آنان نشست.او دو پیراهن بر تن و عمامه ای بر سر،دو طرهٔ گیسو بر بناگوش فروهشته و پاپوش برپا داشت.حاضران در مجلس در جای خود قرار گرفتند.کسی که پیشتر مسألهٔ خود را با عبد الله بن موسی در میان گذارده بود، مجددا آن را بازگفت و ابو جعفر علیه السّلام پاسخ آن را به درستی داد.جمع حاضر شادمان شده،او را دعا کرده،ستایش های خود را نثار حضرتش کردند.آن گاه به ابو جعفر گفتند:عموی تو فتواهایی چنین و چنان داد.

ابو جعفر خطاب به او فرمود:«لا اله الا الله».ای عمو،سخت وضعیتی است که فردا[ی قیامت]در پیشگاه خدا قرار گیری و او به تو بگوید:در حالی که

عالمتر از تو در میان امت وجود داشت،چرا به چیزی فتوا دادی که دانش آن را نداشتی؟» (۱)

ب)روایت شده است که:«پس از شهادت امام رضا علیه السّلام ابو جعفر علیه السّلام خردسال به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورده شد.او در پلۀ اول منبر قرار گرفت و فرمود:

«انا محمد بن علی الرضا،أنا الجواد،أنا العالم بأنساب الناس فی الاصلاب،أنا أعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما أنتم صائرون إلیه،علم منحنا به قبل خلق الخلق أجمعین،و بعد فناء السماوات و الأرضین و لو لا تظاهر أهل الباطل،و دوله الضلال و وثوب أهل الشک،لقلت قولا تعجّب منه الأولون و الآخرون...»؛

من محمد بن علی الرضا،هستم،من جوادم،من نسب های مردم را[آن گاه که]در صلب ها[هستند]می شناسم و من از نهان و آشکار شما و فرجام کارتان آگاهم.پیش از آفرینش تمام آفریدگان،[این]دانش به ما[خاندان]ارزانی شده است و پس از نابودی آسمان ها و زمین ها[همچنان در اختیار ماست].اگر پشتیبانی باطل کاران از یکدیگر نبود و حکومت گمراهی[در رأس قدرت قرار نداشت]و بیم یورش و تهاجم شکاکان نمی رفت،سخنی می گفتم که اولین و آخرین از آن سخن در شگفت می شدند. (۲)

ج)از«اسماعیل بن بزیع»نقل شده است که گفت:«از ابو جعفر علیه السّلام پرسیدم:ممکن است امام کمتر از هفت سال داشته باشد؟

او فرمود:آری و کمتر پنج سال نیز[ممکن است]!» (۳)

۱- ((۱)) .بحار الانوار ۹۹/۵-۱۰۰(به نقل از:عیون المعجزات).

۲- ((۲)) .همان/۱۰۸.

۳- ((۳)) .حلیه الابرار ۳۹۸/۲(به نقل از:حیاه الامام محمد بن علی الجواد علیه السّلام/۳۲-۳۳).

د)از«علی بن اسباط»روایت شده است که گفت:«[در جایی بودم که] ابو جعفر علیه السّلام بر من وارد شد.سر تا پای او را از نظر گذراندم،تا هنگام بازگشت به مصر،اوصاف ظاهری او را برای دوستان خود بازگویم.در همین حال بودم که نشست و فرمود:«یا علی،ان الله احتج فی الامامه بمثل ما احتج فی النبوه»،فقال:

«...وَ آتَیْناهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا، (۱) وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً... (۲)

و ...بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَهً.... (۳)فقد یجوز أن یؤتی الحکمه و هو صبی و یجوز أن یؤتاها و هو ابن أربعین سنه»؛

ای علی،خدای-عزّ و جلّ-همان طور که در امر رسالت و پیامبری حجت تمام کرد،در امر امامت نیز چنین کرده است.حضرت حق تعالی در این باره می فرماید:«و از کودکی به او نبوت دادیم»،«و چون به رشد و کمال رسید،به او حکمت و دانش عطا کردیم»و«و به چهل سال برسد».

بنابراین ممکن است امام در خردسالی موهبت حکمت را به دست آورد و هم در بزرگسالی و چهل سالگی. (۴)

پرواضح است که احراز منصب امامت در خردسالی و نیز چالش های علمی آن حضرت با یحیی بن اکثم،قاضی القضات دستگاه عباسیان و دیگر فقیهان نامی که هریک عمری دراز سپری کرده بودند،معجزهٔ الهی به شمار می رود و نیز عمق پیوند و نزدیکی آن حضرت با خدای-عزّ و جلّ-و مددهای غیبی را که حضرتش از سوی خداوند برخوردار بود نشان می دهد.در بخش های بعدی به دانش و معارفی که از مبدأ وحی دریافته بود،بیان خواهد شد.

۱- ((۱)) .مریم/۱۲.
۲- ((۲)) .قصص/۱۴.
۳- ((۳)) .احقاف/۱۵.
۴- ((۴)) .کافی ۳۱۴/۱.

۲.امام جواد علیه السّلام معمار فرهنگی جماعت صالحان

اشاره

امامان علیه السّلام با موضع گیری ها و اقدام های حکیمانهٔ خود که رسیدن به هدف ها را تضمین می کرد،تحقق بخشیدن عزت اسلام و مسلمانان را سرلوحهٔ کار خود قرار داده بودند.امام جواد علیه السّلام نیز منش و روش پدران گرامی خود را در پیش گرفت و علیرغم شرایط سختی که حرکت و فعالیت های او را دربر گرفته بود،حضرتش به منظور عزت بخشیدن به جامعهٔ اسلامی،تحرک و فعالیت گسترده و کارآمدی در پیش گرفت.در این باب به مواردی از تلاش های امام جواد علیه السّلام در عرصه های گوناگون مورد توجه آن حضرت،از جمله آماده سازی هدفدار امت اسلامی و طلایه داران آن،می پردازیم:

پروراندن اندیشه

امام جواد علیه السّلام توجه فوق العاده ای به پربار کردن مایهٔ اعتقادی شخصیت مسلمانان داشت که نگرشی در تراث علمی و اعتقادی آن حضرت،این مطلب را به خوبی روشن و آشکار می کند؛تراثی که دربردارندهٔ عناصر اساسی تشکیل دهندهٔ اعتقادات پاک است.در این جا به دو مورد از آن ها اشاره می کنیم:

دعوت به توحید ناب

توحید،اساس و سنگ بنای اعتقادات اسلامی است و سلامت تصور مسلمان از خدای متعال محور جوهری و زیربنای دیگر عناصر اعتقادات است.از این رو امام جواد علیه السّلام در تبیین توحید و روشن کردن مفهوم آن سخت می کوشید و در این زمینه توجه همه جانبه ای به کار می بست.گفت و گوی آن

حضرت با«داوود بن قاسم جعفری»گواه این گفتار است.

داوود بن قاسم جعفری می گوید:«به ابو جعفر ثانی علیه السّلام(امام جواد)گفتم:

معنای کلمۀ«احد»در آیۀ قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ؛ بگو:او خدای یگانه است» چیست؟

فرمود:کسی[یا چیزی]که بر یگانگی اش به اجماع رسیده باشند آیا این گفتۀ خدا را نشنید که می فرماید: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ...؛ (۱)و اگر از ایشان بپرسی:چه کسی آسمان ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را[چنین]رام کرده است؟حتما خواهند گفت:الله...همین ها [که چنین اعترافی دارند]خواهند گفت که:خدا شریک و همسر دارد.

گفتم:معنی آیۀ «لاٰ تُدْرِكُهُ الْأَبْصٰارُ...؛ (۲)چشم ها او را درنمی یابند»چیست؟

فرمود:ای ابو هاشم،تصور دل ها از[قدرت]دیدگان برتر است،چرا که می توانی[سرزمین]سند و هند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی،اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی.[در مورد خدای- عزّ و جلّ-این گونه نیست،زیرا حتی]تصور قلبی نمی تواند او را درک کند،چه رسد به این که دیدگاه او را ببینند!

از امام جواد علیه السّلام پرسیدند:می توان خدا را«شیء»خواند؟

امام فرمود:آری.[مشروط بر این که]او را خارج از دو حدّ بدانی:حد تعطیل و حد تشبیه». (۳)- (۴)

نیز از ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت:«در حضور ابو جعفر

۱- (۱)) .عنکبوت/۶۱.

۲- (۲)) .انعام/۱۰۳.

۳- (۳)) .حد تعطیل به این معناست که:وجود،صفات کمالیه،فعلیه و اضافیه را برای خدا ثابت ندانند و حد تشبیه،حکم به اشتراک او با ممکنات در حقیقت صفات و عرض هاست.

۴- (۴)) .مستدرک عوالم العلوم ۳۵۳/۲۳-۳۵۴.

ثانی علیه السّلام بودم که شخصی به حضرتش گفت:از خدای-تبارک و تعالی مرا آگاه کن.آیا نام ها و صفات او در کتابش(قرآن)آمده است؟و آیا نام ها و صفات او خود اوست؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:این گفته دو وجه دارد.اگر بگویی:این اوصاف؛خود اوست،بنابراین،حضرتش متعدد و دارای کثرت است و خدای-عزّ و جلّ-از چنین چیزی برتر است و اگر بگویی:این نام ها و صفات همیشه بوده اند،این سخن دارای دو معنا خواهد بود،یعنی اگر آن ها را همچنان در علم حضرتش ماندگار بدانی و او را سزاوار چنین نام ها و صفاتی بدانی،سخنی نیکو و پسندیده گفته ای،اما اگر مفهوم نام ها و صفات او را به عنوان کلمه و حروف تقطیع شده ازلی بدانی،از بیان این که چیزی غیر از خدا با خدا وجود داشته،به خدا پناه می برم.[آگاه باشید که]خدا بود و خلقی وجود نداشت.آن گاه آن ها (حروف)را آفرید تا وسیلهٔ پیوندی میان خود و خلق باشند،بندگان به وسیلهٔ آن ها به درگاه او تضرع و بندگی کنند و همین[نام ها و صفات وسیلهٔ]ذکر اوست و خدا وجود داشت و ذکری[در میان]نبود و آن که با ذکر یاد می شود، خدای قدیم لم یزل است.

نام ها و صفات،آفریدگان[خدا]بوده،معناهایی هستند که از آن ها خدا اراده می شود و[تصور]اختلاف،ائتلاف و جدایی دربارهٔ او سزاوار نیست.از همین رو گفته نمی شود:خدا مؤتلف،کم یا زیاد است،بلکه خدای-جلّ و علا -در ذات خود قدیم است و یگانهٔ جزءجزءناشدنی است و غیر از او جزءجزء هستند و نیز تصور حضرتش به قلّت و کثرت نشاید که تنها تجزیه پذیران که مخلوق بوده و بر خالقی که آنان را آفریده دلالت دارند،به این اوصاف خوانده می شوند.

اما این که می گویی:خدا«قدیر»(توانا)است،خود خبر می دهی که چیزی او را ناتوان و درمانده نمی کند و به این ترتیب،با کلمهٔ قدیر،ناتوانی و درماندگی را از او نفی کرده،آن را درخور غیر او خواندی.

همچنین او را«عالم»خواندی که با این توصیف،«جهل»را از او منتفی کرده،برای غیر حضرتش قرار دادی.بنابراین،آن هنگام که خدا همه چیز را از بین ببرد،صورت و شکل حروف را نیز از بین خواهد برد و آن کسی که ازلی و جاودانه است،همچنان عالم است.

آن شخص گفت:چگونه(بر چه اساسی)خدای خود را«سمیع»(شنوا) خوانده ایم[و می خوانیم]؟

امام علیه السّلام فرمود:از آن رو او را با این صفت خوانده ایم که آنچه با گوش[سر] شنیده می شود،از او پنهان نیست،اما او را به شنوایی با گوش سر توصیف نکرده ایم.همین طور او را«بصیر»(بینا)خوانده ایم که آنچه از رنگ،شخص و...را دیده می بیند،بر او مخفی نخواهد بود،اما وی را آن سان که به چشم[سر] و نگاه ببیند نخوانده ایم.حضرتش را«لطیف»می نامیم که از وجود تمام اشیاء دقیق و ریز مانند پشه و کوچکتر از آن و محل پیدایش و پرورش،عقل [غریزی]،شهوت،آمیزش و مهرورزیشان نسبت به نسل شان،سلطهٔ برخی از آن ها بر دیگر هم نوع ها،تهیهٔ آب و خوراک برای بچه هایش در کوه ها، صحراها،بیشه ها و دره ها آگاه است.از این رو خالق و پدیدآورندهٔ این موجودات ریز را لطیف اما بدون«کیف»(چگونگی)می دانیم و[می پذیریم که] کیف و کیفیت،صفت مخلوق کیفیت پذیر است.

حضرت باری تعالی را«قوی»(قدرتمند)می خوانیم،نه آن قوت انتقام گیری که از خلق سراغ داریم چه این که اگر قدرت او همانند قوت

انتقـام گیری خلق بـدانیم،تشبیه حاصـل می شود و در این حـال او را در معرض زیادت قرار داده ایم و هرجا که احتمال زیادی برود،احتمـال نقصان و کاستی نیز دارد که[در نتیجه]هر چیزی که ناقص باشـد،«قـدیم»(ازلی)نخواهـد بود و هرچه قـدیم نباشـد عاجز و ناتوان است.لذا خدای-تبارک و تعالی-شبیه، ضد،شـریک،کیف و نهایت و پایان ندارد،به چشم نیاید و تصور او با دل نشاید و اندیشه ها معیّن کردن حد و حدودی برای او نتوانند و بر دل ها ممنوع است که او را پدیده انگارند و خدای بزرگ از آنچه خلقش پنداشته و می خوانند برتر و والاتر است». (۱)

مبارزه با پدیدهٔ غلو

پدیـدهٔ غلو و گزافه گویی دربارهٔ اهل بیت علیهم السّـلام یکی از انحراف های خطرآفرینی بود که گریبانگیر افرادی شد.امامان معصوم علیه السّـلام برای از میان برداشـتن این پدیـدهٔ انحرافی،با کسانی که دربارهٔ این خاندان راه غلوّ و گزافه گویی در پیش گرفته بودنـد برخورد و با بیان حقیقت،آنان را محکوم و پنـدارشان را رد کردنـد و پیروان خویش را به دوری جسـتن از غلات فرمان دادنـد.امام جواد علیه السّـلام هماننـد پدران پاک خود با این فکر و پدیده برخوردی جدی داشت و همواره مترصد بود تا مبادا بذر غلو در جامعه اسـلامی بردهد و راه انحراف را پیش روی ساده اندیشان بگشاید.گواه این ادعا مطالبی است که تاریخ نگاران نقل کرده اند،از آن جمله از«حسین بن محمد اشعری»روایت شده است که گفت:«یکی از مشایخ اصحاب ما به نام«عبد الله بن رزین»برای

۱- ((۱)) .همان/۳۵۴-۳۵۶.

من نقل کرد که:در مدینهٔ منوره سکونت داشتم.ابو جعفر علیه السّلام هرروز به هنگام ظهر به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می آمد و به سمت صخره(که در محل ورود به مسجد قرار داشت)رفته،از آن جا کنار[قبر]پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرار می گرفت و به آن حضرت سلام می داد،سپس به سمت خانهٔ فاطمه می رفت و پاپوش از پای درمی آورد و نماز می گذارد.شیطان مرا وسوسه کرد که چون به سمت پایین رفت،از جای پای او خاکی برگیرم.

آن روز در انتظار نشستم تا بیاید و من کاری که می خواستم انجام دهم.با فرا رسیدن ظهر ابو جعفر علیه السّلام سوار بر درازگوشی از راه رسید و برخلاف معمول پیاده نشده،از آن جا گذشت تا به صخرهٔ درب مسجد رسید و آن جا پیاده شد.آن گاه وارد مسجد شد و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سلام داد و به محلی که در آن نماز می گذارد بازگشت.این کار چند روزی ادامه داشت.این بار با خود اندیشیدم،چون پاپوش را از پای اندازد از ریگ هایی که بر آن گام نهاده بر می گیرم.روز دیگر حضرتش ظهرهنگام به مسجد آمده،وارد حرم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله شد و پس از سلام دادن بر آن حضرت به جایگاهی که در آن نماز می گزارد رفت،اما این بار کفش از پای خود برنگرفت و چند روزی به همین صورت عمل کرد.

با خود اندیشیدم که مراد من این جا حاصل نخواهد شد،پس باید به درب حمام بروم.از این رو در جست وجوی حمامی که حضرتش به آن می رفت برآمدم،گفتند:به حمامی که در بقیع قرار دارد و از آن یکی از نوادگان«طلحه» است می رود.روزی که ابو جعفر علیه السّلام آهنگ حمام کرد،به سوی حمام رفتم و در انتظار او بر درب حمام نشستم و با صاحب حمام سرگرم گفت وگو شدم.

صاحب حمام به من گفت:اگر می خواهی به حمام بروی زودتر برو که پس از

این وقت،فرصت حمام رفتن نخواهی داشت.

پرسیدم:چرا؟

گفت:ابن الرضا(امام جواد)علیه السّلام به حمام می آید.

پرسیدم:ابن الرضا کیست؟

گفت:مردی است صالح و پرهیزگار از خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

پرسیدم:مگر با بودن او در حمام کسی نمی تواند به حمام برود؟

گفت:هنگامی که می آید حمام را برای او قرق می کنیم.

در حال گفت وگو با صاحب حمام بودم که ابو جعفر علیه السّلام با غلامان خود در رسید و در دست یکی از غلامان حصیری بود.غلام[جلوتر از امام]وارد سربینه(رختکن)شد و حصیر را گستراند و امام به درب حمام رسید و سلام داد و در حالی که همچنان بر درازگوش خود سوار بود،وارد حمام شد و بر حصیر نشست.به صاحب حمام گفتم:همین شخص را مردی صالح و پرهیزگار می خواندی؟!

گفت:ای مرد،به خدا سوگند تا به حال چنین رفتاری از او دیده نشده بود و این نخستین باری است که او را چنین دیدم.

با خود گفتم:به خدا سوگند او را آزار داده ام و دیگر آنچه را دنبال می کردم،هرگز پی نخواهم گرفت و بر این پیمان عزم خود را جزم کردم.همان روز به هنگام ظهر ابو جعفر علیه السّلام سوار بر درازگوشی به مسجد آمد و در جایی که همه روزه پیاده می شد،از مرکبش به زیر آمد،وارد مسجد شد و بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سلام داد،سپس به محلی که نماز می گزارد رفت و پاپوش از پای درآورد و نماز گزارد». (1)

۱- (۱)) .بحار الانوار ۵۹/۵۰-۶۱.

عمق بخشیدن به بنیهٔ علمی

از دیگر عرصه هایی که امام جواد علیه السّلام در آن فعالیت و تلاش می کرد کامل کردن پیکرهٔ علمی ای بود که پدران گرامی اش پایه گذار آن بودند.در همین راستا و در قالب پاسخ به پرسش های علمی و فقهی روز شیعیان و امت اسلامی داده های گرانسنگی به محفل های علمی ارزانی داشت که مهمترین این فعالیت ها در کامل کردن ابزارها و شیوهٔ علمی تبلور می یافت.

کامل کردن ابزارها و شیوهٔ علمی

قواعد«اصولی»بخشی از شیوهٔ رایج و عام برای فهم و استنباط احکام شریعت به شمار می رود.در این جا به اختصار شیوهٔ امام جواد علیه السّلام را در این زمینه بیان می کنیم:

الف)از منظر شیوهٔ علمی آن حضرت،استنباط احکام نظری از ظاهر آیات مجاز نیست و فقط در صورت آگاهی یافتن از تفسیر امامان معصوم چنین کاری جایز است.مطلب زیر را که به همین امر پرداخته است می خوانیم:

حضرت امام جواد علیه السّلام از امام صادق روایت کرد که فرمود:«شخصی از پدرم امام محمد باقر علیه السّلام مسائلی پرسید.از جمله،گفت وگوهایی که میان آن حضرت و آن مرد صورت گرفت از این قرار بود:به آنان بگو:آیا آنچه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از علم خدا بیان کرد اختلاف[و تناقض]داشت؟اگر بگویند:نه، اختلافی در آن دیده نمی شد،به آنان بگو،اگر کسی حکم خدا را[نه آن سان که او حکم فرموده،بلکه]با اختلاف بیان کند با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مخالفت کرده است؟اگر گفتند:آری،گفتار نخست خود را نقض کرده اند.در آن هنگام به

آنان بگو: ...وَ مٰا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّٰهُ وَ الرّٰاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ...؛ (۱)تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی داند.

اگر بگویند:ریشه داران در علم چه کسانی هستند،بگو:کسی است که علمش دچار اختلاف نمی شود.اگر بپرسند،او کیست؟بگو:رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله صاحب چنین علمی بود...و اگر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله کسی را در علم خود بر نمی گزید،به یقین کسانی را که پس از او به دنیا می آمدند تباه می کرد.

نیز فرمود:آیا قرآن برای آنان کافی نیست؟

گفت:آری بسنده است،مشروط بر این که مفسری برای آن بیابند.

امام علیه السّلام فرمود:رسول خدا آن را تفسیر نکرد؟

گفت:چرا،آن را برای یک نفر تفسیر و آن مرد را به امت معرفی کرد که او همان علی بن ابی طالب علیه السّلام است... (۲)

نیز حضرتش فرمود:«محکم(صریح)[قرآن]دو چیز نیست و نبوده،بلکه یک چیز است.پس هرکس حکمی کند که در آن اختلافی[با محکم]وجود نداشته باشد،براساس حکم خدای-عزّ و جلّ-حکم نموده و هرکس در چیزی حکم کند که با محکم اختلاف داشته و حکم خود را درست بداند بر اساس حکم طاغوت حکم کرده است». (۳)

ب)از دیگر روش های علمی آن حضرت واجب دانستن عمل به احادیث امامان علیه السّلام بود که در کتاب های مورد اعتماد و مستند آمده بودند.در این باب روایتی را مرور می کنیم:

از«محمد بن حسن بن ابو خالد شنبوله»نقل شده است که گفت:«به

۱- (۱)) .آل عمران/۷.

۲- (۲)) .کافی ۲۴۵/۱.

۳- (۳)) .همان/۲۴۸.

ابو جعفر ثانی علیه السّلام گفتم:فدایت گردم،مشایخ ما از ابو جعفر(باقر)و ابو عبد اللّه (صادق)روایت کرده اند و از آن جا که به شدت تقیه می کردند،کتاب های خود را پنهان کردند و چیزی از آنان برای ما روایت نشده است و چون از دنیا رفتند،کتاب های آنان به دست ما رسیده است[اکنون چه کنیم؟].

امام علیه السّلام فرمود:آن ها را بازگویید که حق است[و گزاف و باطل در آن ها راه نیافته است]». (۱)

ج)جواز عمل به گفتهٔ کسی که از امام علیه السّلام اجازه یافته است تا به رأی خود عمل کند.

در رجال کشی از«خیران»خادم نقل شده است که گفت:«هشت درهم برای سرورم فرستادم و[طی نامه ای از او]پرسیدم:فدایت گردم،بسا شخصی که به شما بدهکار است یا این که خود را بدهکار می داند نزد من می آید و دربارهٔ وظیفه اش می پرسد.رأی من این است که آنچه می خواهد بدهد در خفا بگیرم.او فرمود:«اعمل فی ذلک برأیک،فإن رأیک رأیی،و من أطاعک فقد أطاعنی»؛به رأی خود عمل کن که رأی تو رأی من است و هرکس از تو اطاعت کند،به یقین از من اطاعت کرده است. (۲)

د)از منظر روش علمی آن حضرت،فتوای بدون علم،جایز نیست.

واکنش امام جواد علیه السّلام را در ماجرای برخوردش با عموی خود عبد اللّه بن موسی پیشتر خواندیم که بدون علم،پاسخ فتواها را می داد و چون امام

۱- (۱)) .مراد از سرور در این روایت،امام رضا علیه السّلام،امام جواد علیه السّلام یا امام هادی علیه السّلام است،زیرا او خادم هر سه امام بود و ممکن است که وجه را برای هر سه بزرگوار فرستاده باشد.

۲- (۲)) .رجال کشی ۶۱۰/حدیث ۱۱۳۴.در این جا افزوده است:ابو عمر گفت:این امر(درخواست تکلیف و اجازهٔ عمل به رأی)نشان می دهد که خیران خادم وکیل امام علیه السّلام بوده است.مسائلی از او نقل شده است که از امام جواد علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام نقل کرده است،نک:وسائل الشیعه ۲۱۶/۱۲/حدیث ۶.

جواد علیه السّلام از فتوا دادن عمویش آگاه شد به او فرمود:«لا اله الا الله.ای عمو، سخت هنگامه ای است فردا[ی قیامت]که در پیشگاه خدا بایستی و حضرتش به تو بگوید:در حالی که عالم وجود داشت،چرا بدون علم در میان بندگانم فتوا دادی؟ (۱)

پاسخ امام جواد علیه السّلام به مسائل فقهی و علمی

پاسخ های امام جواد علیه السّلام به مسائل فقهی و دیگر مباحث علمی،سهم بسزایی در ساختار بنیهٔ علمی جماعت صالحان داشت که پاره ای از آن ها را ذیلا می خوانیم:

وقت نماز صبح

«حصین بن ابی الحصین»می گوید:«در نامه ای خطاب به ابو جعفر علیه السّلام نوشتم:فدایت گردم،دوستان و پیروان تو در مورد وقت فریضهٔ صبح دچار اختلاف نظر شده اند.برخی از آنان هنگامی که فجر اول-که مستطیل است- برآید نماز می گذارند و جماعتی از آن ها نماز را آن هنگام می خوانند که فجر به زمین نزدیک و آشکار گردد.نمی دانم که در کدام وقت،نماز گزاردن فضیلت بیشتری دارد.سرورم،فدایت شوم،خوب است با فضیلت ترین وقت را برای نماز صبح به من بشناسانی و این که در شب های مهتابی و زمانی که آسمان پوشیده از ابر است چگونه باید عمل کنم؟دیگر این که زمان نماز صبح در سفر و در حضر را برای من روشن فرما.

۱- (۱)) .بحار الانوار ۹۹/۵۰.

امام علیه السّلام با خط خود نوشت:خدایت مشمول رحمت خویش نماید،فجر، هنگام برآمدن رشتهٔ سپید است،اما نه آن مقدار که در بالا قرار گیرد و در سفر و حضر زمانی نماز بخوان که طلوع فجر را قطعی بدانی[و بدان]خدایت رحمت کند،خدا خلق خود را در این مسأله با شبهه و تردید به حال خود وانگذارده، می فرماید: ...کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ...؛ (۱)و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید بامداد از رشتهٔ سیاه[شب]بر شما نمودار شود.

بنابراین،رشتهٔ سپید همان فجر است که در آن هنگام خوردن و آشامیدن در روزه حرام است و همین طور برآمدن آن موجب نماز است». (۲)

بسمله نماز

از«یحیی بن ابی عمران همدانی»نقل شده است که گفت:«در نامه ای به ابو جعفر علیه السّلام نوشتم:فدایت گردم،فردی در نماز تنها برای فاتحه الکتاب (حمد)بسم الله گفته،برای سوره آن را نمی خواند.عباسی (۳)گفته است:

ایرادی ندارد.شما در این باره چه می فرمایی؟ابو جعفر علیه السّلام به خط خود نوشت:

علیرغم عباسی دو بار آن(بسم الله)را بخواند». (۴)

ازدواج اجباری

«علی بن مهزیار»از«محمد بن حسن اشعری»نقل کرده است که گفت:

۱- ((۱)) .بقره/۱۸۷.

۲- ((۲)) .مستدرک عوالم العلوم ۳۸۲/۲۳-۳۸۳.

۳- ((۳)) .وی هشام بن ابراهیم عباسی بود و با امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام معارضه می کرد.

۴- ((۴)) .همان/۱۶۳-۱۶۲.

«یکی از عموزادگانم به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نامه ای نوشت که در آن آمده بود:

دخترکی توسط عمویش به همسری کسی درآمده است و حال که بزرگ شده این ازدواج را نمی پذیرد.در این باره چه می فرمایی؟

ابو جعفر علیه السّلام به خط خود نوشت:او را نباید به[پذیرش]ازدواج مجبور کرد و هرچه دختر در این باره خواهد همان کند». (۱)

حکم وقف

از«علی بن سلیمان نوفلی»نقل شده است که گفت:«طی نامه ای به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نوشتم:جدم زمینی را بر فرزندان[و نوادگان]مستمند فلان شخص(نام او را بردم)وقف کرده است.شمار موقوف علیهم بسیار است و در شهرها پراکنده هستند[وظیفهٔ من در این مورد چیست؟].

ابو جعفر علیه السّلام در پاسخ فرمود:زمینی را که جدت بر فرزندان مستمند فلان شخص وقف کرده است به کسانی تعلق می گیرد که در همان شهر زندگی می کنند و تو موظف نیستی در جست وجوی کسانی برآیی که دور از دسترس هستند». (۲)

شهادت همسر و غیر همسر

از«محمد بن سلیمان»نقل شده است که گفت:«از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیدم:چگونه است که اگر شوهر،زن خود را[به زنا]قذف کند،باید چهار بار خدا را به شهادت بگیرد،اما اگر کسی غیر همسر،مثلا فرزند،مادر خود یا

۱- ((۱)) .همان/۴۷۵.

۲- ((۲)) .همان/۴۶۶.

برادر خواهر خود را چنین نسبتی دهد،حد بر خود او جاری می شود؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:همین مسأله را از ابو جعفر(باقر)علیه السّلام پرسیدند،او فرمود:اگر مردی همسر خود را به زنا قذف کرد،از او پرسیده می شود:از کجا به این امر پی برده ای؟و او خواهد گفت:آن را با چشم خود دیده ام.در آن صورت چهار بار سوگند به خدا به جای چهار شاهد از او پذیرفته می شود و این از آن روست که شوهر می تواند در شب و روز وارد خلوت زن شود،اما فرزند و پدر زن چنین حقی ندارند و لذا سوگند او به خدا به جای چهار گواه خواهد بود،اما اگر بگوید:خود ندیده ام،همسرش را قذف کرده و حد بر او جاری می شود،مگر این که بر ضد همسرش بینه ارائه کند.

اگر کسی غیر همسر نسبت زنا به زنی بدهد و مدعی شود که خود دیده است،به او گفته می شود:چگونه این عمل را دیده ای؟و وارد جایی شده ای که به تنهایی عمل[زنا]را دیده ای؟بنابراین تو در ادعایت متهم[به دروغگویی] هستی و اگر راست گفته باشی نیز باید با حدی که خدا بر[کسانی چون]تو واجب کرده تو را تنبیه کرد.

آن گاه فرمود:شهادت شوهر چهار بار سوگند به خدا در عوض چهار شاهد مقرر شد که هر سوگند به جای یک شاهد[به شمار می رود]». (۱)

آنچه بیان شد نمونه هایی از رهنمودهای امام جواد علیه السّلام بود که از طریق مکاتبه یا پرسش و پاسخ رودررو به منظور افزودن دانش شیعیان و دوستداران صورت می گرفت.

ص:۲۳۷

۱- (۱)) .همان/۴۸۴-۴۸۵.

تقویت ساختار تربیتی

بالندگی اخلاق اسلامی در افراد و جامعه از موارد اساسی بود که حضرت امام جواد علیه السّلام توجه فوق العاده به آن ابراز می نمود.حضرتش در راستای پرورش امت اسلامی احادیث پدران خود،به ویژه امیر المؤمنین علیه السّلام را که سرشار از مفاهیم و آموزه های تربیتی است برای امت باز می گفت.در این مجال گفته های امام جواد علیه السّلام و برخی از آنچه از پدرانش به عنوان اصول توجیهی و هدایتگرانه برای امت بیان می کرد،مرور می کنیم.

حکمت عملی

امام جواد علیه السّلام بر آن بود تا شیعیان را با ضرورت اتکای بر حکمت در مرحلهٔ عمل و لحاظ داشتن نقش زمان در روشن شدن مسائل آشنا کند.از نظر حضرتش تمام امور باید در فرصت های مناسب و درخور،عملی شوند و بی توجهی به این امر،عمل و برنامهٔ تدارک دیده شده به سامان نرسیده،خنثی می شود.آن حضرت در این باره فرموده است:«اظهار الشیء قبل أن یستحکم مفسده له»؛ (۱)آشکار کردن چیزی(کاری،طرحی و برنامه ای)را پیش از آن که قطعی شود(در آستانهٔ تحقق گیرد)و استحکام یابد،مایهٔ تباهی[و عدم توفیق]آن خواهد شد.

در رهنمودی دیگر یادآوری می کند که سختی ها و آزمون ها،همانند بیماری دوره ای دارند که باید آن را پشت سر گذارند و نمی توان از زمان آن کاست.البته حضرتش در این رهنمودها بر آن نبود تا از چاره جویی برای

۱- (۱)) .تحف العقول/۱۴۵۷.

رهایی از مشکلات پرهیز دهد،بلکه بنا به فرمودۀ ایشان،باید اقدامی کارآمد و مطلوب کرد تا دورۀ مصیبت و بلا با تمام گرفتاری هایش را سبک کرده یا در صورت امکان آن را از بین برد.هنگامی که«قیس بن سعد»از مصر به حضور حضرت جواد علیه السّلام رسید،آن حضرت پس از نقل حدیثی از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام خطاب به قیس فرمود:ای قیس،محنت ها و سختی ها پایانی دارند که ناگزیر باید به آن برسند.پس بر[انسان]خردمند است که با گرفتاری ها کنار آید تا[آن گرفتاری] سرآید،زیرا چاره اندیشی[شتاب زده]به هنگام روبرو شدن با آن،بر سختی آن می افزاید. (۱)

نیز حضرتش از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام عناصر تکمیل کنندۀ اعمال را نقل کرده،می فرماید:

«اربع خصال تعین المرء علی العمل:الصحه،و الغنی،و العلم،و التوفیق»؛ (۲)

چهار چیز است که انسان را در کارها یاری می دهد:سلامت،دارندگی و بی نیازی، دانش و توفیق[الهی].

تعامل با ستمگران

امام محمد جواد علیه السّلام بر ضرورت دوری جستن مسلمانان از ستمگران و همدلی و گرایش به آنان تأکید می نمود و همواره مسلمانان را به رویگردانی از آنان فرا می خواند.آن حضرت در تبیین گرایش به ستمگران روایتی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرد که فرمود:«العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء»؛ (۳)ستمگر،آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری او راضی باشد[،در گناه]شریک هستند.

ص:۲۳۹

۱- ((۱)) .همان/۲۷۶.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان،ص ۲۷۸.

نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرد که فرمود:«من استحسن قبیحا کان شریکا فیه»؛ (۱)هرکس کار زشتی را نیکو و پسندیده بخواند در آن[زشتی]شریک است.

از نظر امام جواد علیه السّلام پیروی و فرمانبرداری از منحرفان همانند پیروی و گوش سپردن به سخنان شیطان است.از همین رو بر ضرورت پرهیز از پیروی منحرفان تأکید می نمود.آن حضرت در این باره فرمود:

«من أصغی إلی ناطق فقد عبده،فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله،و ان کان الناطق ینطق عن لسان ابلیس فقد عبد ابلیس»؛ (۲)

هرکس به[سخنان]گوینده ای گوش فرادهد،به یقین بندگی او می کند.پس اگر گوینده از خدا بگوید[شنونده]خدا را بندگی کرده است و اگر گویند از زبان ابلیس سخن بگوید[آن بنده]سر به راه بندگی شیطان گذارده است.

حضرت امام جواد علیه السّلام به منظور نفی همه جانبهٔ ستمگران و محکوم کردن رفتارشان،مفهوم دینداری را از زبان حضرت حق(که در قالب حدیث قدسی خطاب به یکی از پیامبران بیان شده)فرمود:

خدا به یکی از پیامبران وحی فرمود:زهدورزی ات در دنیا،آسایش زودرس را برای تو به همراه دارد و از هرچیز بریدن و پیوستن به من،تو را عزت بخشیده است،اما آیا برای [خشنودی]من با دشمنی[از دشمنانم]دشمنی کرده ای؟یا این که با دوستی[از دوستانم] دوستی نموده ای؟! (۳)

بنابراین روایت،دینداری با دوستی دوستان و اولیای خدا و دشمنی نسبت به دشمنان خدا و نیز پرهیز از مسالمت و نرمی با آنان محقق می شود.

امام جواد علیه السّلام به منظور به جوشش درآوردن روح ظالم ستیزی در وجود امت

۱- ((۱)) .همان/۲۸۰.

۲- ((۲)) .تحف العقول/۴۵۶.

۳- ((۳)) .همان/۴۵۵-۴۵۶.

احادیثی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل می نمود،از آن جمله سخن آن حضرت به ابو ذر بود،آن گاه که فرمود:[ای ابو ذر،]برای خدای-عزّ و جلّ-خشمگین شدی و امید به همو دار.این قوم از تو بر دنیای خود بیمناک شدند و تو از آنان بر آخرت خویش ترسیدی.به خدا سوگند،اگر راه آسمان ها و زمین بر بنده ای بسته شود و او تقوای الهی را در پیش گیرد، خدای متعال راهی پیش روی او می گشاید.[ای ابو ذر،]جز با حق انس مگیر و جز از باطل گریزان و بیمناک مباش. (۱)

فعالیت های اجتماعی

هرچه موقعیت اجتماعی انسان و تأثیرگذاری او در جامعه بیشتر باشد، فعالیت فراگیرتر و پردامنه تری از او انتظار می رود.امام جواد علیه السّلام با توجه به همین معنا،طلایه داران مؤمن را با این بخش از فعالیت ها و مفاهیم آن آشنا کرد.در این بحث به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱.به همان اندازه که انسانی و صاحب شخصیتی در جامعه جایگاه و منزلت می یابد و منشأ آثار می شود،مردم بیشتر او را مورد توجه قرار داده، نیازهای خود را با او درمیان می گذارند و برآوردن نیازها و برطرف کردن گرفتاری های خود را از چنین کسی می خواهند.براساس روایات اهل بیت علیهم السّلام چنین موقعیتی،موهبتی است الهی که در اختیار افراد قرار می گیرد.امام جواد علیه السّلام در این باب روایتی از طریق پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:هرگاه نعمت خدا بر بنده ای فزونی گیرد،وظیفهٔ او در برآوردن نیازهای مردم نیز سنگینی می شود.پس هرکس بار نیازهای مردم را بر دوش نکشد(از آنچه

۱- (۱)) .مستدرک عوالم العلوم/۲۳،ص ۲۵۷.

خدا بدو داده،مردم را بهره مند نکند)بی تردید نعمت[خدا داده]را در معرض فنا و نابودی قرار داده است.» (۱)

۲.از نظر امامان معصوم علیه السّلام میزان پایداری و ماندگاری نعمت هایی که در اختیار انسان قرار دارد به میزان احسان و خدمت به نیازمندان بستگی دارد.امام جواد علیه السّلام روایت دیگری از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که به همین امر تصریح دارد.آن حضرت فرموده است:خدای را بندگانی است که آنان را از نعمت ها برخوردار می نماید و تا زمانی که آن را[در راه خدا و برطرف کردن نیازهای بندگان]بذل کنند، آن نعمت را در اختیار خواهند داشت و چون از دادن آنچه در اختیار دارند دریغ کنند،[خدا]آن را از ایشان ستانده،به دیگران وامی گذارد. (۲)

نیز از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:نیکوکاران،بیش از نیازمندان، محتاج نیکی خود هستند،زیرا افتخار،پاداش و ماندگاری نامشان به همراه دارد.پس هرگاه انسان کاری نیک انجام دهد،نیکی را در حق خود آغاز کرده است و از همین رو از دیگران سپاسگویی نخواهد. (۳)

۳.سپاس گزاری از نیکوکار،دیگری رهنمودی است که مورد توجه و تأکید امامان قرار داشته است.در این مورد امام جواد علیه السّلام از امیر المؤمنین علیه السّلام روایتی نقل کرده است که فرمود:ناسپاسی نعمت،فراخوانندهٔ ناخشنودی و خشم است و هرکس در عوض داده ات تو را سپاس گوید،به یقین بیش از آنچه از تو گرفته،به تو داده است. (۴)

۴.روابط افراد جامعه و نیز تعامل مثبت دوستان از دیگر مسائل اجتماعی و مفاهیم اسلامی است که امام جواد علیه السّلام بر آن تأکید می نمود و راه های رسیدن

۱- ((۱)) .همان/۲۷۶.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان جا.

۴- ((۴)) .همان/۲۸۰.

به آن را برای همگان روشن کرد.او به همین منظور روایتی از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرد که فرمود:

«ثلاث خصال یجتلب بهن المحبه:الإنصاف فی المعاشره،و المواساه فی الشده، و الإنطواع و الرجوع إلی قلب سلیم؛ (۱)

با سه خصلت،محبت جلب می شود:انصاف در معاشرت،همدردی در گرفتاری و تن دادن به آن و رجوع کردن به قلب[و اندیشۀ]سلیم.

آن بزرگوار دربارۀ روابط میان دوستان و معاشرت با برادران دینی فرموده است:

[مبادا]گمان[بد،اندیشۀ]تو را بر دوستی که با یقین[به درست بودنش]برگزیده ای، فاسد کند.هرکس برادر[دینی]خود را در نهان پند دهد،به یقین او را گرامی داشته [و بها بخشیده است]و هرکس در انظار و جمع مردم او را پند دهد،بی تردید او را خدشه دار کرده است.به راه آوردن خوبان با نیکی و اشرار با تنبیه و تأدیب[میسر] است و مرگ[خود]نگاهبان[و حفاظت کننده ای]بسنده است.عقل و نادانی بر انسان تا هجده سالگی در ستیز و کشاکش هستند و چون انسان به این سن برسد،هر کدام که در او بیشتر باشد،همان بر او چیره خواهد شد.

هرگاه خدای-عزّ و جلّ-نعمتی بر بنده ای ارزانی دارد و بنده آن نعمت را از خدا بداند،پیش از آن که سپاس آن را گوید،به یقین خدای-جل و علا-شکری در نامۀ اعمال او ثبت می کند و هرگاه بنده ای گناهی مرتکب شود و بداند که خدا بر اعمال او مطلع و آگاه است و اگر بخواهد کیفر می کند و اگر بخواهد می آمرزد،پیش از آن که از خدا طلب آمرزش کند،به یقین خدا او را می آمرزد. (۲)

۱- ((۱)) .همان/۲۷۹.

۲- ((۲)) .همان/۲۸۰.

۵.امام جواد علیه السّلام همچنین بر ضرورت گزینش همنشین صالح و درستکار تأکید داشت،چرا که همنشین تأثیرگذار بوده و منش و رفتار او چه خوب و چه بد انسان را تحت تأثیر می گذارد.آن حضرت از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرد که فرمود:همنشینی با نادانان اخلاق را فاسد می کند و به دست آوردن همنشین عاقل،مایهٔ صلاح و درستی اخلاق است و خلق[خدا]گوناگون بوده،هریک براساس ویژگی اش رفتار می کند.مردم برادران[یکدیگر]هستند،پس هرکس برادری اش برای غیر خدا باشد از این برادری دشمنی می درود.خدای-عزّ و جلّ-در این باره می فرماید (۱):«در آن روز،یاران-جز پرهیزگاران-بعضی شان دشمن بعضی دیگرند. (۲)

همچنین حضرتش از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده که فرمود:پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مرا به یمن فرستاد و به منظور سفارش،به من فرمود:ای علی،هرکس[از خدا]طلب خیر کند، سرگردان نشود و هرکس مشورت کند،پشیمان نگردد.

نیز فرمود:هرکس برادری در راه خدا به دست آورد و برگزیند،به یقین خانه ای در بهشت به دست آورده است. (۳)

بدین ترتیب آن امام بزرگوار تمام جوانب زندگی اجتماعی و وظایف متقابل افراد را متذکر شدند و در قالب عبارت های نورانی،به انسان ها یادآوری می کردند که داشتن برادرانی مخلص که تنها با انگیزه های خدایی تن به دوستی و برادری می دهند،رستگاری بزرگ است و باید از وجود چنین برادرانی بهره گرفت و از آنان مشورت و پند و اندرز خواست.

۱- ((۱)) .زخرف/۶۷.

۲- ((۲)) .همان/۲۷۹.

۳- ((۳)) .همان/۲۷۵.

سفارش های امام جواد علیه السّلام

امام جواد علیه السّلام پیوسته روح امید و صبر در جان مؤمنان می دمید تا آنان را در چالش با ظلم و سرکشی و جنبش علیه آن ها به سلاحی کارآمد مسلح کند.

حضرتش فرجام ستمگران را و این که به هنگام پیروزی و اقتدار دولت عدل، از ظالم انتقام سخت تری به نفع مظلوم ستانده می شود،با آنان در میان می گذارد و همین امر از مستضعفان تحت ستم ظالمان،خروشی توفنده و قدرتی انعطاف ناپذیر می ساخت.حضرت امام جواد علیه السّلام در این راستا روایتی از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:روز داد[خواهی]،بر ظالم سخت تر از روز [اقتدار]ستمگر بر مظلوم است. (۱)

نیز فرموده است:صبر مؤمن در بلاها و سختی ها،سخت ترین و برنده ترین سلاحی است[که]بر ضد ستمگر[به کار می رود].

و نیز می فرماید:صبر در مصیبت ها برای شماتت کننده مصیبتی است [طاقت سوز]. (۲)

امام جواد علیه السّلام با بیان روایاتی از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام راه رسیدن به اهداف عالی را-که در پی آن بودند-پیش روی مؤمنان می گذارد.وی از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:«من وثق بالله أراه السرور،و من توکل علی الله کفاه الامور،و الثقه بالله حصن لا یتحصن فیه إلا مؤمن أمین،و التوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرز من کل عدو،و الدین عز،و العلم کنز،و الصمت نور،و غایه الزهد الورع،و لا هدم للدین مثل البدع،و لا أفسد للرجال مثل الطمع،و بالراعی تصلح

ص:۲۴۵

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان/۲۷۸.

الرعیه،و بالدعاء تصرف البلیه،و من رکب مرکب الصبر اهتدی إلی مضمار النصر،و من عاب عیب،و من شتم أجیب،و من غرس أشجار التقی إجتنی ثمار المنی (۱)؛

هرکس به خدا اعتماد کرد[خدا]شادمانی را به او می نمایاند و هرکس بر خدا توکل کرد، در کارهایش او را بسنده خواهد بود.اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن امین در آن پناه نمی گیرد،و توکل بر خدا[مایه و وسیلهٔ]نجات از هر بدی و نگاهدارنده ای از[گزند و خطر] هر دشمنی است.دین[داری]عزت،دانش گنج و خموشی نور است و پرهیزگاری منتها مرتبهٔ زهد است.هیچ چیزی مانند بدعت،دین را ویران نمی کند و هیچ عاملی چون طمع و آزمندی انسان ها را به تباهی نمی کشاند.با بودن سرپرست[حاکم]رعیت سامان می گیرد و با دعا بلاها دفع می شوند.هرکس بر مرکب صبر سوار شود،به پیروزی دست می یابد،هرکس عیبجویی کند از او عیبجویی خواهند کرد،هرکس دشنام دهد،دشنام شنود و هرکس نهال تقوا بکارد، محصول[رسیدن به]آرزوها برگیرد.

تشویق به دانش اندوزی

امام جواد علیه السّلام در قالب روایاتی از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام و نیز با تبیین فضل و جایگاه والای عالمان،همگان را به فراگیری دانش تشویق و ترغیب می نمود.آنچه خواهیم خواند،از جمله روایاتی است که آن حضرت در فضیلت دانش اندوزی بیان نموده است:

۱.امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:دانش فراگیرید،که دانش اندوزی واجب و در پی آن به جست وجو شدن مستحب است.دانش[وسیلهٔ]پیوند میان برادران[دینی]،نشانه مروت و جوانمردی،ارمغان محافل و مجالس،همسفر و مونس در غربت است. (۲)

۱- ((۱)) .همان/۲۷۶.

۲- ((۲)) .همان/۲۷۷.

۲.نیز فرموده است:«العلم علمان:مطبوع و مسموع،و لا ینفع المسموع اذا لم یکن مطبوع،و من عرف الحکمه لم یصبر علی الإزدیاد منها،الجمال فی اللسان،و الکمال فی العقل»؛ (۱)

دانش دو گونه است:دانشی[که در وجود انسان]سرشته شده و دانشی شنیده شده (اکتسابی)و اگر دانش سرشته شده(که بدان وسیله دانش به کار گرفته می شود)نباشد،دانش شنیدنی سودی نمی بخشد و هرکس[ارزش و جایگاه]دانش و حکمت را بشناسد در افزون خواهی آن صبر نتواند.[بدانید که]زیبایی در زبان[گویا]است و کمال[یافتگی]در عقل است.

نیز از کتاب امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که حضرت فرمود:به یقین آدمی زاده شبیه ترین چیزها به ترازو هست که کفهٔ آن به دانش(و در موردی فرمود:به عقل) رجحان و برتری می یابد یا به دلیل نادانی کاستی می گیرد. (۲)

نیز فرموده است:به هنگام پیش آمدن شبهه،آهنگ عالمان کن که راه[روشن]و دستاویز[محکم]در اختیار دارند.هرکس در یافتن راه های درست[رسیدن به]خواسته ها به خطا رود چاره جویی ها او را کارساز نباشد.انسان آزمند در بند خواری[گرفتار]است و هرکس ماندن[در دنیا]را دوست بدارد برای رویارویی با بلاها قلبی صبور و مقاوم فراهم آورد (خویش را آمادهٔ تحمل سختی ها کند). (۳)

امام محمد جواد علیه السّلام از گسترش جهل و فراوانی نادانان و نیز گرفتار بودن عالمان با این جماعت در رنج بود.از نظر امام علیه السّلام سؤال های جاهلانه ای که نادانان مطرح می کردند دلیل رنجش خاطر عالمان از یک سو و ایجاد اختلاف میان مردم از دیگر سو بود.وی در این معنا روایتی از جدش امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:«العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم»؛ (۴)

به دلیل فراوانی جاهلان،عالمان غریب و تنها هستند.

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان/۲۷۵.

۳- (۳) .همان/۲۷۸.

۴- (۴) .همان جا.

و نیز نقل نموده است که فرمود:«لو سکت الجاهل ما اختلف الناس»؛ (۱)

اگر جاهل خموشی گزیند[و از سر نادانی مطلبی اختلاف آمیز مطرح نکند]مردم دچار اختلاف نخواهند شد.

تشویق به توبه

از دیگر گزینه های امام جواد علیه السّلام برای ارشاد مردم و هدایت آنان به سوی خدای متعال مسألهٔ توبه و راه های آن بود.آن حضرت با نقل روایاتی از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره توبه مردم را به آن فرامی خواند،از جمله:

۱.امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:«التوبه علی أربعه دعائم:ندم بالقلب،و استغفار باللسان،و عمل بالجوارح،و عزم علی أن لا یعود»؛

توبه بر چهار ستون استوار است:پشیمانی در دل،استغفار با زبان،عمل با اندام ها[برای جبران گذشته]و تصمیم[قاطع و خلل ناپذیر]بر عدم بازگشت به گناه.

«و ثلاث یبلغن بالعبد رضوان اللّه:کثره الإستغفار،و خفض الجانب،و کثره الصدقه»؛

و سه چیز انسان را به رضوان و خشنودی خدا می رساند:بسیار استغفار کردن،فروتن و مهربان بودن و بسیار صدقه دادن. (۲)

آن حضرت همچنین بر ضرورت شتاب در توبه کردن و پرهیز از تأخیر و به زمان دیگری افکندن توبه تأکید نموده،فرمود:«تأخیر التوبه إغترار،و طول التسویف حیره،و الإعتلال علی اللّه ملکه،و الإصرار علی الذنب أمن لمکر اللّه «فَلاٰ یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ»؛ (۳)

ص:۲۴۸

۱- ((۱)) .همان/۲۷۹.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .اعراف(۷)/۹۹.

به تأخیر افکندن توبه،خودفریبی و توبه را بسیار به تأخیر انداختن سرگشتگی است، بهانه تراشی برای خدا تباهی است و اصرار بر گناه،احساس ایمنی از مکر خداست[آن گاه این آیه را تلاوت نمود:]«آیا از مکر خدا خود را ایمن دانستند؟» (۱).

۳.تکمیل ساختار جماعت صالحان و آماده سازیشان برای عصر غیبت

اشاره

این مبحث را در چند بند بیان می کنیم:

تشکیلات نمایندگان و اقدام دقیق

ایجاد و تنظیم امور جماعت صالحان و فعالیت امامان معصوم از طریق این جماعت،هدف اساسی اهل بیت علیه السّلام بود.این خاندان در روزگار امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام پیکرۀ جماعت صالحان را بنیان نهادند و تا روزگار امام حسن عسکری علیه السّلام و فرزندش امام مهدی(عجل اللّه تعالی فرجه)مشغول به کمال رساندن این ساختار و نهادینه کردن و وسعت بخشیدن به دایرۀ فعالیت آن بودند.آنچه تکمیل این ساختار را ضروری می نمود،نظارت و کنترل شدیدی بود که از سوی حاکمیت بر فعالیت و تحرکات اهل بیت علیهم السّلام اعمال می شد.وانگهی اصحاب،افراد مورد اعتماد و شاگردان امامان علیهم السّلام نقش متعهدانه ای در تحقق بخشیدن به برخی از اهداف امامان اهل بیت علیهم السّلام داشتند.

از دیگر سو گسترش دایرۀ جماعت صالحان و نیز متعدد بودن مرکز فعالیت ها و اجتماع آنان در سراسر جهان اسلام اقدامی در ایجاد و توسعۀ دامنۀ تشکیلات نمایندگی بود.

شایان توجه است که وجود تشکیلات نمایندگی و داشتن نمایندگان، یکی از ضرورت های فعالیت امامان علیه السّلام به شمار می رفت و همین افراد

۱- (۱) .همان جا.

می بایست امامان علیه السّلام را در امر ارتباط با شیعیان و شتاب دادن به فعالیت هایشان یاری می دادند.

نظارتی که از سوی حاکمان بر امام رضا علیه السّلام و پس از آن حضرت بر امام جواد علیه السّلام اعمال می شد،ضرورت ایجاد نهاد نمایندگی را که به طور مستقیم زیرنظر امام علیه السّلام اداره می شد،محسوستر می کرد.فراموش نشود در آن شرایط که امام کاملا تحت نظر بود و شرایط سختی را می گذراند،ارتباط با نمایندگان دقت فوق العاده ای را می طلبید.

فعالیت حساب شدهٔ امام جواد علیه السّلام پس از آن که حاکمان وقت امامتش را پذیرفته و او را رهبر شرعی امت اسلامی-که دانش و خط مستقیم را از پدران والا مقامش به دست آورده است-دانستند،بحثی تمام شده و مفروغ منه است، اما بررسی زندگی امام جواد علیه السّلام اوج دقت و استحکام در فعالیت های آن حضرت را به طور روشن و بدون ابهام برای پژوهشگر آشکار می کند.در واقع هر اقدام امام علیه السّلام با اقدام دیگرش پیوند و با شرایط همگونی داشت و تعبیرکنندهٔ رأی هدفدار امام علیه السّلام در همان موضوع بود.

هنگامی که از روش های فعالیت از دیدگاه امام علیه السّلام سخن به میان می آید دقت در فعالیت و تحرک امام علیه السّلام و نیز چگونگی برقراری ارتباط از سوی ایشان با نمایندگان و جماعت صالحان نیز به ذهن می رسد.به منظور روشن شدن این حقیقت نمونه هایی از فعالیت های امام علیه السّلام در زمینهٔ روابط با پایگاه های مردمی اش برمی شمریم:

نامه نگاری مخفیانه

بی تردید،ارتباط امام علیه السّلام و یارانش همچنان پابرجا بود و جریان داشت،

اما پاره ای از ارتباطهای امام علیه السّلام می بایست پنهان می ماند،چرا که بیم آن می رفت نام فرستادگان نامه ها فاش شود،به ویژه این که امام جواد علیه السّلام در خانه اش نیز توسط همسرش ام الفضل زیر نظر قرار داشت.شکل دیگر ارتباط امام جواد علیه السّلام با یاران و نمایندگان به این صورت بود که نامه های رسیده به امام علیه السّلام فاقد نام و مشخصات فرستنده بود و امام به شیوهٔ خود،فرستندهٔ هر نامه ای را می شناخت.

بعید به نظر نمی رسد که میان فرستندهٔ نامه و امام رمزی وجود داشته که حضرتش از طریق آن رمز نویسندهٔ نامه را می شناخته است.البته این برداشت در صورتی است که بر آن نباشیم بگوییم:امام علیه السّلام از طریق عالم غیب،مبدأ نامه ها را می شناخت چه این که«اگر امام علیه السّلام بخواهد چیزی را بداند،خداوند او را از آن آگاه می کند». (۱)

«ابو هاشم،داوود بن قاسم جعفری»می گوید:«به حضور ابو جعفر ثانی علیه السّلام رسیدم.سه رقعه(نامه)برای ابو جعفر آورده بودم،اما از آن جا که رقعه ها نام فرستنده نداشتند،نتوانستم آن ها را از یکدیگر بازشناسم و از این رو اندوهگین شدم.ابو جعفر یکی از نامه ها را از من ستاند و فرمود:این،رقعهٔ ریان بن شبیب است.دیگری را گرفت و فرمود:این،رقعهٔ محمد بن حمزه است و سومین رقعه را گرفت و فرمود:این،رقعهٔ فلان است[و نام او را گفت].از دیدن چنین چیزی سخت مبهوت شدم و او در من نگریست و لبخند زد». (۲)

بنابر آنچه در«موسوعه الامام الجواد علیه السّلام»آمده،۷۲ مکاتبهٔ امام جواد علیه السّلام ثبت شده است. (۳)

ص:۲۵۱

۱- (۱) .ر.ک:کافی:۲۰۱/۱.

۲- (۲) .إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۸/۲.

۳- (۳) .ر.ک:موسوعه الامام الجواد علیه السّلام ۴۱۳/۲-۴۱۵.

اشراف بر امور اجتماعی

امام جواد علیه السّلام دور از جامعهٔ خود زندگی نمی کرد،بلکه هماره با مردم بود و نیازها و خواسته های آنان را می شناخت و با تمام وجود لمس می کرد.البته این شیوهٔ رفتاری جزئی از زندگی دیگر امامان علیه السّلام بود و امام جواد علیه السّلام نیز به پیروی از پدران ارجمند خود از مسائل و نیازهای مردم غافل نبود.در این جا مطلبی را نقل می کنیم که دنبالهٔ روایت قبلی است.

ابو هاشم گوید:«...و ابو جعفر بدره ای حاوی سیصد دینار به من داد و از من خواست تا آن را برای یکی از عموزادگانش ببرم،آن گاه فرمود:او به تو خواهد گفت:بازرگانی را به من نشان ده تا با این دینارها کالایی برای من بخرد، تو نیز چنان کن.

کیسهٔ دینارها را برای عموزادهٔ ابو جعفر بردم.او به من گفت:ای ابو هاشم، بازرگانی به من معرفی کن تا با این دینارها کالایی برای من بخرد و من چنان کردم». (۱)

این داستان به خوبی نشان می دهد که امام جواد علیه السّلام نیازهای مردم را می دانست و می کوشید تا آن را برطرف کند.

پرورش افراد

از دیگر مسائلی که امام جواد علیه السّلام خود به انجام آن همت می گمارد،تربیت نمودن شیعیان براساس آموزه های دینی بود.یکی از این موارد،رهنمود تربیتی

۱- (۱) .إعلام الوری بأعلام الهدی ۹۸/۲.

آن حضـرت به شاعر معروف،دعبل بن علی خزاعی بود.دعبل می گویـد:«به حضور[امام رضا]علیه السّـلام رسـیدم.آن حضـرت فرمود تـا به من هـدیه ای بدهنـد،آن را گرفته،امـا حمـد خـدا را نگفتم.آن حضـرت به من فرمود:چرا خـدای را سـپاس و حمد نگفتی؟

بعدها بر ابو جعفر وارد شدم و آن حضرت دستور داد تا هدیه ای به من داده شود.چون آن را گرفتم گفتم:الحمد للّه.

ابو جعفر فرمود:تربیت شدی(نیکو فراگرفتی)... (۱)

این داسـتان و موارد مشـابه آن،اوج توجه و عنایت امام علیه السّـلام را نسـبت به تکامل فرهنگی و معنوی پیروان خود نشان می دهد.

۴.زمینه سازی برای امامت زودهنگام حضرت هادی علیه السّلام

از دیگر وظایفی که امامان معصوم علیه السّلام به یک اندازه نسبت به آن مسئول و مأمور بودند،آشنا کردن مردم با امام پس از خویش و فراخواندن به پذیرش امامت او بود.این بزرگان که امام جواد علیه السّلام نیز همانند آنان به انجام مسئولیت پای بند و متعهد بود و همان راه را می پیمود،مسألهٔ امام پس از خویش را در میان مسـلمانان مؤمن و طلایه دار،ترسیخ کرده،بدان دعوت می کردند.در این مبحث به مواردی از موضوع جانشـینی که می بایست توسط امام حاضـر مطرح و در میان افراد مؤمن اسـتوار می شد بیان می کنیم:

الف)«خیرانی»از پـدرش نقل کرده است که گفت:«بنا به وظیفـهٔ خدمت که بر عهدهٔ من گذارده شده بود،ملازم خانهٔ ابو جعفر علیه السّلام بودم.«احمد بن محمد

ص:۲۵۳

۱- (۱)) .کشف الغمه ۳۶۳/۲.

بن عیسی اشعری»همه شب به هنگام سحر به خانۀ ابو جعفر علیه السّلام می آمد تا از وضعیت بیماری او مطلع شود و چون واسطۀ میان خیرانی و ابو جعفر وارد می شد،احمد مجلس را ترک گفته،آن دو را تنها می گذاشت.

خیرانی می گوید:یکی از شب ها فرد واسطه،از حضور امام خارج شد و احمد بن محمد بن عیسی نیز از آن جا بیرون شد.واسطه با من در کناری خلوت کرد و احمد به گونه ای که بتواند سخنان ما را بشنود،پشت به ما کرد و به گوش ایستاد.واسطۀ میان امام و من می گفت:مولایت سلام می رساند و می گوید:من به دیدار خدا خواهم شتافت و امر[امامت]به فرزندم علی می رسد و هر حقی که من پس از پدرم بر شما داشتم،او پس از من بر شما خواهد داشت.

پس از این سخنان،واسطه رفت و احمد نزد من بازگشت و گفت:پیک چه چیزی به تو گفت؟

گفتم:خیر بود.

احمد گفت:آنچه را که گفت شنیدم،آن گاه شنیدۀ خود را بازگفت.

گفتم:کاری را که کردی خدا حرام کرده است،آن جا که می فرماید:

...وَ لاٰ تَجَسَّسُوا...؛ (1)و جاسوسی مکنید.حال که سخنان او را شنیده ای نگاه دار تا روزی که بدان نیاز پیدا کنیم و تو گواهی دهی،پس مبادا تا آن هنگام این مطلب را آشکار کنی!

چون صبح شد پیام امام علیه السّلام را در ده نسخه نوشتم و تمام آن ها را مهر کرده، آن ها را در اختیار ده تن از بزرگان اصحاب قرار داده،به آنان گفتم:چنانچه

۱- ((۱)) .حجرات/۱۲.

پیش از گرفتن نامه از دنیا رفتم،آن را گشوده به آنچه در آن نوشته شده عمل کنید.

ابو جعفر علیه السّلام رخ در نقاب خاک کشید و هنوز از خانه ام بیرون نشده بودم که دریافتم سران قوم نزد«محمد بن الفرج» (۱)گرد آمده،دربارهٔ امامت به گفت و گو پرداخته اند.محمد بن فرج[کسی را با]نوشته ای نزد من فرستاد که در آن آمده بود:اگر بیم آشکار شدن[راز]نبود خود با جمع حاضر به سراغ تو می آمدیم.دوست دارم نزد من بیایی.

من نیز سوار مرکب شده،به خانهٔ او رفتم و با جمع حاضر در مورد جانشینی ابو جعفر علیه السّلام گفت و گو کردیم،اما بیشتر آن افراد را اسیر شک و تردید دیدم.رو به کسانی که نامه ها را به آنان سپرده بودم کردم و از آنان خواستم نامه را تحویل دهند و آنان نامه ها را دادند و به آن ها گفتم:این همان[روزی]است که به شما سفارش کرده بودم.

یکی از آنان گفت:دوست می داشتیم تا کسی دیگر نیز گواهی می داد تا گفتهٔ تو را اعتبار بخشد.

گفتم:آنچه را که می خواهیم خدا فراهم نموده است.این ابو جعفر اشعری، شنیدن محتوای این نامه را گواهی می دهد.از او بپرسید[تا حقیقت برای شما روشن شود].

جماعت حاضر از او درباره محتوای نامه پرسیدند،او از شهادت دادن خودداری کرد.او را به مباهله خواندم،اما به آن تن نداده،از آن ترسیده بود.از این رو گفت:این مطلب را خود شنیده ام و آن را شرافت والایی می دانم که

۱- (۱) .محمد بن الفرج الرخجی از اصحاب امام رضا علیه السّلام،امام جواد علیه السّلام و امام هادی علیه السّلام بود.

دوست دارم از آن مردی عرب باشد،اما حال که سخن از مباهله به میان آمد، دیگر جایی برای پنهان کردن حقیقت وجود ندارد[و آنچه در نامه آمده و خیرانی می گوید حقیقت است].

حاضران فرصت را از دست نداده به حضور ابو الحسن(امام هادی)علیه السّلام رسیده،بر حضرتش به عنوان امام سلام دادند». (۱)

ب)از اسماعیل بن مهران نقل شده است که گفت:«نخستین باری که ابو جعفر علیه السّلام از مدینه روانهٔ بغداد شد،به حضرتش گفتم:فدایت گردم،در این سفر بر[جان]تو بیم دارم.امامت پس از تو بر عهدهٔ کیست؟ابو جعفر علیه السّلام رو به من کرد و فرمود:آن گونه که می پنداری غیبت(وفات)من در این سال نیست.

دومین باری که ابو جعفر علیه السّلام از سوی معتصم فراخوانده شد،نزدش رفته عرضه داشتم:فدایت گردم،تو می روی[بگو تا بدانیم که]امامت پس از تو بر عهدهٔ کیست؟

او آن چنان گریست که محاسنش تر شد،سپس به من فرمود:از این[سفر] بر[جان]من بیم می رود.امامت پس از من بر عهدهٔ فرزندم علی است». (۲)

ج)از«محمد بن حسین واسطی»نقل شده است که از«احمد بن ابی خالد»غلام ابو جعفر علیه السّلام شنیده است که می گفت:«ابو جعفر مرا بر این وصیت که نوشته شده بود به گواهی گرفت که:احمد بن ابی خالد،غلام ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام او را به شهادت گرفت که نسبت به فرزندش علی(امام هادی) خواهرانش و نیز موسی (۳)تا آن هنگام که بالغ شود وصیت کرده است و کار

۱- (۱)) .الارشاد ۲۹۸/۲-۳۰۰.

۲- (۲)) .کافی ۳۲۳/۱.

۳- (۳)) .منظور موسی مبرقع است که در قم مدفون است.

سرپرستی مزرعه ها،دارایی ها،هزینه ها،غلامان و کنیزان و...را به«عبد الله بن مساور»سپرد،تا آن هنگام که علی بالغ شود،عبد الله تمام آنچه را بدو سپرده شده بود به علی واگذارد و او خود به کار خود و خواهران خویش بپردازد.

چون موسی به بلوغ رسید،علی،کار موسی را به خودش واگذارد تا خود به کارهای خویش بپردازد و پس از آن دو(پدرش امام جواد علیه السّلام و برادرش امام هادی)علیه السّلام بنا به شرطی که پدرشان برای صدقاتی که مقرر داشته است،عمل کند.آن[شهادت و وصیت]در روز یک شنبه سه روز گذشته از ماه ذی حجهٔ سال ۲۲۰ بوده(نوشته شده)است.احمد بن خالد گواهی خود را با خط خویش نوشت و حسن بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن علی بن الحسین بن ابی طالب(معروف به جوّانی)با خط خود همانند شهادت احمد بن ابی خالد بر بالای[وصیت]نامه نوشت و نصر خادم نیز شهادت خود را با خط خود نگاشت». (۱)

مرحوم طبری پس از نقل سه نص پیش گفته شده،می گوید:«اخبار،در این باب بسیار است و اجماع شیعه بر امامت آن حضرت و نیز عدم وجود کسانی که امامت را از آن غیر او بخوانند،ما را از بیان دیگر نصوص در مورد امامت او بی نیاز می کند.وانگهی به دلیل بیم امامان از دشمنانشان در آن روزگار و نیز تقیه و به منظور دور ماندن از گزند آنان،شیعیانشان را در شناخت امام جانشین،به داشتن دست نوشته و نصی برجای مانده از امام پیشین نیازمند می کند.همان طور که بیان کردیم،محکمترین وجه لزوم وجود امام،دلایلی عقلی است که وجود امام را لازم می داند و نیز وجود روایاتی است که امامان را

۱- ((۱)) .همان/۲۶۱.

از نسل امام حسین علیه السّلام می خواند.باطل و نادرست بودن گفته و آرای صاحبان مذهب های باطل نیز دلیل محکم دیگری است که بر لزوم وجود امام دلالت دارد و بالله التوفیق... (۱)

۵.امام جواد علیه السّلام و مهدویت

مسألۀ مهدویت اساسی ترین اصل در حرکت و روند اسلامی است که در میان پیروان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و امامان علیه السّلام حتی یک مورد یافت نمی شود که از دعوت به آن غفلت کرده یا آن را نادیده گرفته باشد.

امام جواد علیه السّلام نیز در مسألۀ مهدویت همین شیوه را در پیش گرفت و با انگیزۀ عمق بخشیدن به این موضوع در جان و اندیشۀ امت و آماده کردن آنان برای امامت حضرت مهدی موعود،این مسأله را در میان امت اسلامی مطرح کردند.در این جا مواردی از موضوع مهدویت و انتظار را که حضرتش بیان داشته است می خوانیم:

الف)از حضرت«عبد العظیم بن عبد الله حسنی»نقل شده است که گفت:

«به محمد بن علی بن موسی(امام جواد)علیه السّلام گفتم:مولای من،امیدوارم همان قائم از خاندان محمد باشی که زمین را،پر از داد می کند!همچنان که آکنده از ستم و بیداد شده است.

او فرمود:هریک از ما قائم(برپاخاستۀ)به فرمان خدا و راهنمایان به دین خداست، اما آن قائمی که زمین خدا را از وجود کافران و منکران پاک و آن را پر از داد و عدالت می کند، هموست که ولادتش از مردم پوشیده خواهد ماند و وجودش از دیدگان پنهان خواهد بود.به

۱- (۱)) .اعلام الوری/۳۹۹.

نام خواندش بر مردم روا نباشد و هم نام و هم کنیهٔ رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله است.

زمین برای او درنوردیده می شود و هر سختی برای او رام می شود.به شمار اهل بدر ۳۱۳ تن از یاران او از سراسر جهان در کنار او حضور خواهند یافت و خدای-عزّ و جلّ-در این باره می فرماید:«هرکجا که باشید،خداوند همگی شما را باز می آورد،در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست» (۱).

هرگاه این شمار از مخلصان فراهم آمدند،خدا امر او را آشکار خواهد نمود و چون یاران او به ده هزار تن رسد،به فرمان خدا قیام خواهد کرد و همچنان دشمنان خدا را خواهد کشت تا خدای-عزّ و جلّ-راضی شود. (۲)

ب)از«ابو تراب،عبد الله موسی الرویانی»نقل شده است که گفت:

«عبد العظیم حسنی فرزند عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام برای ما گفت:بر سرورم محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السّلام وارد شدم تا از او بپرسم:«قائم»همان«مهدی»یا شخص دیگری است؟او سخن آغاز کرد و فرمود:ای ابو القاسم،قائم از ما خاندان،همان مهدی است که واجب است در دوران غیبت در انتظار او بود و در زمان ظهورش سر به فرمان او نهاد.

او سومین از فرزندان من است.سوگند به آن[خدایی]که محمد صلّی اللّه علیه و آله را به رسالت برانگیخت و امامت را ویژهٔ ما گرداند،اگر تنها یک روز از عمر دنیا مانده باشد،خدا آن روز را چنان طولانی می کند تا مهدی قائم ظهور کرده،زمین را همچنان که از ستم و بیداد آکنده شده است،پر از داد کند.[و بدان که]به یقین خدای-تبارک و تعالی-کار[ظهور]او را یک شبه سامان می دهد،همان سان که کار هم سخن خود موسی را سامان داد،آن هنگام که برای

۱- ((۱)) .بقره/۱۴۸.

۲- ((۲)) .احتجاج ۴۸۱/۲-۴۸۲.

بر گرفتن آتشی برای خانواده اش[به سوی درخت]رفت و پیامبر و حامل رسالت الهی باز گشت.

آن گاه فرمود:«أفضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج»؛انتظار فرج برترین و با فضیلت ترین اعمال شیعیان ما است. (۱)

ج)از«حمدان بن سلیمان»نقل شده است که گفت:«صقر بن ابی دلف» گفت:از ابو جعفر،محمد بن علی رضا علیه السّلام شنیدم که فرمود:به یقین امام پس از من فرزندم علی است.فرمان او فرمان من،سخن او سخن من و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او فرزندش حسن است.فرمان او فرمان پدرش،سخن او سخن پدرش و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدرش است.آن گاه حضرت ابو جعفر خاموش شد.

گفتم:ای پسر رسول خدا،پس از امام حسن چه کسی امام است؟

ابو جعفر سخت گریست،سپس فرمود:پس از حسن فرزندش قائم به حق و هموست که انتظارش بکشند.

گفتم:ای پسر رسول خدا،چرا او«قائم»خوانده شده است؟

فرمود:

[از آن رو قائم خوانده می شود]که پس از آن که یادش فراموش شود و بیشترین کسانی که امامت او را پذیرفته اند[از اعتقاد خود]بر گردند،او قیام(ظهور)خواهد نمود.

پرسیدم:چرا«منتظر»خوانده می شود؟

فرمود:[از آن رو منتظر خوانده می شود که]غیبتی طولانی دارد و مخلصان[در ایمان] در انتظار آمدنش هستند،شکاکان منکر[وجود]او می شوند و منکران با شنیدن نام او[یا آمدنش]را استهزاء می کنند.

۱- (۱)) .کمال الدین و تمام النعمه/۳۷۷.

دوران غیبت او تعیین کننـدگان زمان ظهورش را تکذیب کرده،آن هایی که در آمدنش شـتاب داشـته[هم به همین دلیل دنباله رو مـدعیان هسـتند]به تبـاهی می کشانـد و آنان که تسـلیم بوده[و به انتظار ظهورش نشسـته انـد و ادعای مـدعیان باطل را نمی پذیرند،دین به سلامت برند و]نجات یابند. (۱)

ص:۲۶۱

۱- (۱)) .همان جا.

بخش سوم

اشاره

مدرسه و میراث علمی امام جواد علیه السّلام

این بخش را در چند مبحث بررسی می کنیم:

مبحث اول:اصحاب امام جواد علیه السّلام

اشاره

جمع زیادی از عالمان و راویان گرد وجود امام جواد علیه السّلام فراهم آمده،از چشمهٔ جوشان دانش او که از جدش رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده بود بهره می گرفتند.آنان احادیث،گفته و نکته های بدیع و حکیمانهٔ آن حضرت را تدوین می کردند و میراث ارجمند و گرانسنگی که از اندوخته های پربها و کم نظیر اندیشهٔ اسلامی در دست داریم به لطف زحمات آن بزرگان فراهم آمده است.آن بزرگان با الهام گرفتن از اعتقادات دینی خود مبنی بر حفاظت از احادیث امامان معصوم به تدوین آن پرداختند و با اقدام خود تراث علمی اهل بیت علیهم السّلام را از گزند حوادث روزگار و تطاول دست بدخواهان و منحرفان ایمنی بخشیدند.

تلاش بی دریغ آنان این فرصت را برای فقیهان شیعه فراهم آورد تا با مراجعه به این میراث سترگ علمی،احکام شرعی را به دست آورند.اگر این میراث در دسترس نبود بی تردید مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام از فقهی این چنین پویا و سترگ-که اندیشمندان و حقوقدانان مسلمان و غیر مسلمان به اصالت و

ص:۲۶۳

ژرفناك بودن آن اعتراف دارند-خبری نبود.

در روزگاری که حاکمان ستمگر عباسی و اموی امامان معصوم علیه السّلام را تحت شدیدترین محدودیت ها قرار می دادند و ارتباط با آنان را منع می کردند تا امت اسلامی را از دنباله روی آنان و پیروی از ایشان بازدارند،پای بندی یاران امامان علیه السّلام که در آن دوره های سخت،با امامان رابطه داشته و در تدوین احادیث آن بزرگان می کوشیدند،شایستهٔ قدردانی و افتخار است.

این عالمان و راویان که از یاران امامان بودند،آن چنان زیر فشار قدرت حاکم قرار داشتند که نمی توانستند به طور صریح از امامی نام ببرند که از وی حدیثی یا مطلبی داشتند،با اشاره و بیان برخی اوصاف آن امام،او را معرفی کرده،حدیث یا مطلب خود را از او بازمی گفتند.از آن رو این پنهان کاری صورت می گرفت که زندان و مرگ در انتظار کسانی بود که از امامان مطلبی نقل می کردند.

از آن جا که امام جواد علیه السّلام نیز در محاصرهٔ جاسوسان دستگاه خلافت قرار داشت،از اصحاب خود خواست تا در عرصه هایی که خود به دلایل امنیتی توان فعالیت در آن ها را ندارد،به فعالیت بپردازند.بنابراین،عرصه های اصلی فعالیت های اصحاب امام جواد علیه السّلام نمایانگر فعالیت های آن حضرت بود،زیرا آنان تنها با پیروی از آن حضرت و به کار بستن رهنمودهایش اقدام کرده،کاری خودسرانه انجام نمی دادند.از آن رو در این جا به اصحاب امام جواد علیه السّلام پرداخته ایم که فعالیت های علمی و فکری آنان،از گرایش ها و فعالیت طلایه داران بیداردل روزگار تحت رهبری امام جواد علیه السّلام خبر می دهد.در این جا فعالیت های علمی تنی چند از این اصحاب روایتگر را که به تمام معنا و بدون اغراق گستردگی فعالیت های مدرسهٔ علمی امام جواد علیه السّلام را به نمایش گذارده اند،بررسی می کنیم:

حسین بن سعید اهوازی

حسین بن سعید حمّاد اهوازی،ثقه بود و از امام رضا علیه السّلام،ابو جعفر علیه السّلام،و ابو الحسن ثالث(امام هادی)علیه السّلام روایت کرده است. (۱)

حسن بن سعید اهوازی

حسن،برادر حسین بن سعید و از اصحاب امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود. (۲)هردو برادر در حرکت سیاسی و علمی امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام و نیز در عرصهٔ تصنیف و تألیف شرکت داشتند و نقش قابل توجهی در هدایت برخی افراد ایفا کردند.

اسحاق بن ابراهیم حضینی،و پس از او علی بن الریان به واسطهٔ حسن بن سعید اهوازی به حضور امام رضا علیه السّلام رسیدند و همو وسیلهٔ آشنایی آنان با مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام بود.از وی حدیث شنیدند و هم به[نام]او شناخته شدند.

حسن بن سعید همچنین عبد الله بن محمد حضینی و دیگران را با مدرسهٔ اهل بیت علیهم السّلام آشنا کرد که بعدها منشأ خدمات شدند و کتاب های زیادی تألیف و تصنیف کردند.گفته می شود که حسن بن سعید پنجاه کتاب تصنیف کرد. (۳)

شیخ الطائفه،محمد بن حسن طوسی هنگامی که به حسین بن سعید اهوازی می رسد درباره اش می گوید:او«ثقه»است و از[امام]رضا،ابو جعفر ثانی و ابو الحسن ثالث علیه السّلام حدیث روایت کرده است.او از مردم کوفه بود و همراه برادرش حسن به اهواز کوچ کرد،سپس به قم رفت.در آن جا بر حسن

۱- ((۱)) .حیاه الامام محمد الجواد علیه السّلام/۳۹-۱۴۱.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .رجال کشی(چاپ مشهد)/۵۵۲.

بن ابان وارد شد و در همان سامان درگذشت.

حسین بن سعید اهوازی سی کتاب به شرح زیر نوشت:

۱.کتاب الوضوء؛

۲.کتاب الصلاه؛

۳.کتاب الصوم؛

۴.کتاب الزکاه؛

۵.کتاب الحج؛

۶.کتاب النکاح و الطلاق؛

۷.کتاب الوصایا؛

۸.کتاب الفرائض؛

۹.کتاب التجارات؛

۱۰.کتاب الإجارات؛

۱۱.کتاب الشهادات؛

۱۲.کتاب المناقب؛

۱۳.کتاب الأیمان و النذور و الکفارات؛

۱۴.کتاب البشارات؛

۱۵.کتاب الحدود و الدیات؛

۱۶.کتاب الزهد؛

۱۷.کتاب الأشربه؛

۱۸.کتاب المکاسب؛

۱۹.کتاب التقیه؛

۲۰.کتاب الخمس؛

ص:۲۶۶

۲۱.کتاب المروه و التجمل؛

۲۲.کتاب الصید و الذباحه؛

۲۳.کتاب المثالب؛

۲۴.کتاب التفسیر؛

۲۵.کتاب المؤمن؛

۲۶.کتاب الملاحم؛

۲۷.کتاب المزار؛

۲۸.کتاب الرد علی الغالیه؛

۲۹.کتاب الدعاء؛

۳۰.کتاب العتق و التدبیر. (۱)

محمد بن اسماعیل

وی محمد بن اسماعیل[معروف به]ابن بزیع است.شیخ طوسی او را در شمار اصحاب امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام خوانده است. (۲)وی از نظر پرهیزگاری و تقوا،در شمار بهترین اصحاب امامان علیه السّلام بود.دو ویژگی او را به اختصار بیان می کنیم:

نخست:پیوند ابن بزیع با امام رضا علیه السّلام بود.او رابطهٔ تنگاتنگی با امام رضا علیه السّلام داشت و آن حضرت او را سخت بزرگ و گرامی می داشت.نقل شده است:زمانی نام ابن بزیع در حضور امام رضا علیه السّلام برده شد.آن حضرت فرمود:

دوست می داشتم چونان او در میان شما وجود داشت. (۳)

۱- (۱) .شیخ طوسی،الفهرست/۵۸.

۲- (۲) .رجال طوسی/۴۰۵.

۳- (۳) .حیاه الامام الجواد علیه السّلام/۱۶۴.

دوم:پیوند و ارتباط او با امام جواد علیه السّلام بود.او همان سان که به امام رضا علیه السّلام پیوسته بود و ارتباط داشت،با امام جواد علیه السّلام نیز رابطهٔ تنگاتنگی داشت.

ابن بزیع از امام جواد علیه السّلام روایاتی در زمینهٔ احکام شرعی نقل کرده است.وی از امام جواد علیه السّلام خواست پیراهنی[که خود بر تن می کرد]به او بدهد تا آن را کفن خویش قرار دهد و امام جواد علیه السّلام پیراهنی برای او فرستاد. (۱)

احمد بن ابی عبد الله برقی

او ابو جعفر،فرزند محمد بن خالد بن عبد الرحمن بن محمد بن علی برقی است.شیخ طوسی زمانی او را با نام احمد بن محمد بن خالد برقی و از اصحاب امام جواد علیه السّلام خوانده و در جایی دیگر او را با نام احمد بن ابی عبد الله برقی یاد کرده و از اصحاب امام هادی شمرده است. (۲)

یکی از نوشته های بلندآوازه و ماندگار علامهٔ بزرگ،برقی کتاب «المحاسن»اوست.این کتاب مرجع مورخان،جغرافی دانان،شرح حال نویسان و محدثان بود که این مطلب خود بهترین گواه بر عظمت و گستردگی دامنهٔ دانش،روایت و اطلاعات اوست.برقی از بزرگان عالمان شیعه و افراد مورد اعتماد امام جواد علیه السّلام و امام هادی علیه السّلام بود. (۳)

علی بن مهزیار

علی بن مهزیار درخشانترین اصحاب امام جواد علیه السّلام و در تقوا و فضل و

۱- (۱)) .حیاه الامام محمد الجواد علیه السّلام/۱۶۴.

۲- (۲)) .سید محمد صادق بحر العلوم،مقدمهٔ کتاب المحاسن.

۳- (۳)) .همان جا.

دانش از عالمان نامی روزگار خود بود.در این جا به نکته های برجسته ای از زندگی او می پردازیم:

نخست:علی بن مهزیار مسیحی بود و به لطف هدایت خداوند مسلمان شد و اسلامش خالص بود. (۱)

دوم:وی در عبادت و بندگی خدا سرآمد عابدان بود،به گونه ای که در بندگی و تقوا همانند او دیده نمی شد.او آن چنان شیفته عبادت بود که[همه روزه]هنگام برآمدن خورشید سر به سجده می نهاد و همان سان که برای خود دعا کرده بود برای هزار تن از برادران خود دعا می کرد،آن گاه سر از سجده برمی داشت.در اثر سجده های فراوان[و طولانی]پیشانی اش همانند زانوی شتران پینه بسته بود. (۲)

سوم:تمام ترجمه نگاران وثاقت او را در نقل روایات تأیید کرده اند.

نجاشی دربارهٔ علی بن مهزیار گفته است:او در نقل روایت ثقه بوده و مطعون نیست. (۳)

چهارم:علی در عرصهٔ تألیف با نوشتن شمار زیادی کتاب،گستردگی دانش خود را ثابت کرد که از آن جمله است:

۱.کتاب الوضوء؛

۲.کتاب الصلاه؛

۳.کتاب الصوم؛

۴.کتاب الخمس؛

۵.کتاب الزکاه؛

۶.کتاب الحج؛

۷.کتاب الطلاق؛

۸.کتاب الحدود؛

۹.کتاب الدیات؛

۱۰.کتاب التفسیر؛

۱- (۱)) .حیاه الإمام محمد الجواد علیه السّلام/۱۵۶.

۲- (۲)) .رجال کشی ص ۵۴۸.

۳- (۳)) .رجال نجاشی ص ۲۵۳.

۱۱.کتاب الفضائل؛

۱۲.کتاب العتق و التدبیر؛

۱۳.کتاب المکاسب؛

۱۴.کتاب المثالب؛

۱۵.کتاب الدعاء؛

۱۶.کتاب التحمل و المروه؛

۱۷.کتاب المزار؛

۱۸.کتاب الرد علی الغلاه؛

۱۹.کتاب الوصایا؛

۲۰.کتاب المواریث

۲۱.کتاب الشهادات؛

۲۲.کتاب فضائل المؤمنین و برّهم؛

۲۳.کتاب الملاحم؛

۲۴.کتاب التقیه؛

۲۵.کتاب الصید و الذباحه؛

۲۶.کتاب الزهد؛

۲۷.کتاب الأشربه؛

۲۸.کتاب النذور و الأیمان و الکفارات

۲۹.کتاب الحروف؛

۳۰.کتاب القائم؛

۳۱.کتاب البشارات؛

۳۲.کتاب الأنبیاء

۳۳.کتاب النوادر؛

۳۴.رسائل علی بن أسباط. (۱)

آثاری که برشمردیم،در مباحث فروع فقه،اعتقادات،تفسیر و اخلاق نوشته شده است که البته بخش عمدهٔ آن به فقه اسلامی اختصاص دارد و این خود نشان می دهد که علی بن مهزیار از فقیهان بزرگ اسلام بوده است.

پنجم:طرف مکاتبهٔ امام جواد علیه السّلام بودن،ویژگی دیگر علی بود.نامه های امام جواد علیه السّلام به علی نشان دهندهٔ ارتباط محکم او با امام جواد علیه السّلام و منزلت والایش نزد آن حضرت است.در یکی از نامه ها آمده است:نامه ات به دستم رسید و از محتوای آن باخبر شدم.[با نامه ات]مرا از شادمانی سرشار کردی،خدایت شادمان

۱- (۱)) .همان جا.

کند.از کفایت کننده و دفع کنندۀ[هر شر و خطر]امید دارم که مکر هر نیرنگ بازی را از تو دور کند،ان شاء الله. (۱)

این نـامه بیـانگر خـدمتی است که علی بن مهزیـار برای امـام جـواد علیه السّلام انجـام داده و از همین رو حضـرتش خرسـندی خویش را از علی آشکار،برای او دعا کرده،از خدا برایش اجر فراوان خواسته است.

در نامـۀ دیگری که حضـرت امام جواد علیه السّلام به علی بن مهزیار نوشـته، آمده است:از آنچه دربارۀ قمی ها-که خدایشان نجات دهد و برای آنان فرجی حاصل کند- باز گفتی آگاه شدم.با کارت که همچنان دنبال می کنی،من را خشـنود کردی که خدا تو را با [پاداش]بهشت،خشنود کند و به واسطۀ رضامندی من از تو،نسبت به تو خشنود شود.از خدا برای تو عفو و مهربانی امید دارم و[در پایان]می گویم:خدا ما را بس است و نیکو حمایتگری است. (۲)

متن این نامه روشن می کنـد که علی بن مهزیار مردم قم را که در سـختی و گرفتاری به سـر می بردنـد،رهایی بخشـید و همین اقدام،امام علیه السّلام را شادمان کرده بود و حضرتش به پاس آن خدمت،برای او دعا کرد و نیل به بهشت را برای علی مسئلت فرمود.

امام جواد علیه السّلام در یکی از نامه های خود که به علی بن مهزیار نوشت او را مخاطب قرار داد و فرمود:

به سوی خانۀ خویش روان شو.خدا تو را به بهترین خانه در دنیا و آخرت رهنمون شود. (۳)

پس از آن که علی خدمت به امام علیه السّلام را به پایان رساند،امام جواد علیه السّلام او را با

۱- ((۱)) .رجال کشی ص ۵۵۰.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان جا.

عبارت های یاد شده فرمان رفتن به خانه اش داد.

در نامهٔ دیگری امام جواد علیه السّلام خطاب به علی فرمود:از خدا می خواهم تا تو را از پیش رو و از پشت سر و در تمام احوال،حفظ کند،تو را بشارت باد که امید دارم خدا[بلا را] از تو دور کند و از حضرت احدیت مسئلت دارم در آنچه که برای آن آهنگ رفتن در روز یک شنبه کرده ای خیر قرار دهد.این[سفر]را به روز دوشنبه واگذار-ان شاء الله-خدا همسفر تو و در نبودت سرپرست خانواده ات باشد،امانتت را از طرف تو ادا کند و در پناه قدرتش به سلامت باشی. (۱)

علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد علیه السّلام نوشت و از آن حضرت خواست تا دست او را بازگذارد و اجازه دهد مقداری از آنچه در اختیار دارد هزینهٔ زندگی خویش کند.امام جواد علیه السّلام در پاسخ او نوشت:خدا بر تو و خاندان و خانواده ات که برای آنان طلب وسعت در زندگی کرده ای وسعت[و آسایش]دهد.ای علی،تو بیش از [درخواست]توسعهٔ در زندگی نزد من داری.از خدا مسئلت می نمایم که توسعه[در زندگی]و عافیت و تندرستی را با تو همراه کند،مقدّمت بدارد و با عافیت تو را[از گزند بیماری ها] بپوشاند که همو شنوای[هر]دعاست. (۲)

بدین ترتیب امام جواد علیه السّلام او را در استفاده از اموالی که در اختیار داشت مجاز داشت و با بهترین جملات او را دعا کرد.

نیز علی بن مهزیار نامه ای به امام جواد علیه السّلام نوشت و از حضرتش خواست تا در حق او دعا کند.امام علیه السّلام در پاسخ نوشت:اما دربارهٔ دعا که از من خواستی[باید بگویم:]تو هنوز نمی دانی که خدا تو را چگونه نزد من[محبوب]گردانده است.نظر به محبت و عنایتی که به تو دارم و منزلت تو را می دانم،گاهی تو را با نام و نسب می خوانم،پس خدا بهتر از آنچه[از منزلت والا]به تو داده روزی ات کند و از تو خشنود شود،بهترین نیت های تو را

۱- ((۱)) .همان/۵۵۱.

۲- ((۲)) .همان جا.

محقق کند و به رحمت خود تو را در فردوس اعلا جای دهد که او شنوای دعاست.خدا تو را حفظ کند و سرپرست تو باشد و به رحمت خویش بدی ها و بلاها را از تو دور گرداند.[این را] به خط خود نوشتم. (۱)

همچنین امام جواد علیه السّلام در نامه ای دیگر خطاب به علی بن مهزیار نوشت:

ای علی،خدا پاداش تو را نیکو گرداند،در بهشت خویش جایت دهد،خواری دنیا و آخرت را از تو دور گرداند و با ما محشورت نماید.ای علی،تو را در خیرخواهی،خدمت و فرمانبرداری،احترام به خویش و انجام وظیفه آزمودم.اگر بگویم:کسی را چون تو نیافته ام، امیدوارم که گزاف نگفته باشم،پس خدا[به پاس آنچه برشمردم]بهشت را پاداش تو قرار دهد.

منزلت تو و نیز خدمتی که در سرما و گرما و شب و روز در حق ما کرده ای،از ما پنهان نمانده است.از خدا مسئلت دارم،چون تمام خلق را در قیامت گرد آورد،تو را آن سان از رحمت خود برخوردار کند که[خلق]غبطه تو را بخورند.او شنوای دعاست. (۲)

آنچه در نامه های امام جواد علیه السّلام خطاب به علی بن مهزیار آمد،هریک توصیف درخشانی از جایگاه والای او نزد امام علیه السّلام است.یگانگی علی بن مهزیار در تقوا و پرهیزگاری،دیگر نشان لیاقتی است که حضرت امام جواد علیه السّلام در نامه های خود بدو داده است.

صفوان بن یحیی

او ابو محمد،صفوان بن یحیی،معروف به«بیاع السابری»(فروشنده نوعی پارچه)از مردم کوفه و«ثقه»است.پدرش از ابو عبد الله(امام صادق)علیه السّلام روایت حدیث کرد و خود او از امام رضا علیه السّلام روایت حدیث کرده است.وی جایگاه والایی نزد امام رضا علیه السّلام داشت.نجاشی او را در شمار رجال حدیث ابو الحسن،موسی[بن جعفر]علیه السّلام خوانده است.وی وکیل امام رضا علیه السّلام و

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .حیاه الإمام محمد الجواد علیه السّلام،۱۵۹/.

ابو جعفر علیه السّلام بود.واقفیه اموال فراوانی به او دادند تا وی را به خود متمایل کنند، اما او به مذهب«وقف»نگروید و در زهد و بندگی خدا جایگاهی والا داشت.

صفوان شریک عبد الله بن جندب و علی بن نعمان بود.

نقل شده است:آن سه تن در بیت الله الحرام هم پیمان شدند هرکس زودتر بمیرد،آن که زنده مانده به جای متوفا نماز گزارد،روزه بگیرد و زکات بدهد.عبد الله بن جندب و علی بن نعمان مردند و صفوان زنده ماند.او به منظور وفای به عهد،همه روزه یکصد و پنجاه رکعت نماز می خواند،هرسال سه ماه روزه می گرفت و همه ساله سه بار زکات می داد و هرگاه غیر از موارد یاد شده،چیزی در راه خدا می داد از طرف آنان نیز می بخشید.

یکی از اصحاب ما می گفت:کسی از صفوان خواست تا دو دینار با خود به کوفه ببرد و آن را به خانواده اش برساند.صفوان به آن مرد گفت:شتران من در کرایه دیگران هستند و باید از آنان اجازه بگیرم.

هیچ یک از افراد طبقهٔ او در پرهیزگاری و بندگی خدا به او نمی رسیدند.

اصحاب ما سی کتاب برای او برشمرده اند که آنچه در زیر می آید در دست است:

۱.کتاب الوضوء؛

۲.کتاب الصلاه؛

۳.کتاب الزکاه؛

۴.کتاب الحج؛

۵.کتاب النکاح؛

۶.کتاب الطلاق؛

۷.کتاب الفرائض؛

۸.کتاب الوصایا؛

۹.کتاب لشری و البیع؛

۱۰.کتاب العتق و التدبیر؛

۱۱.کتاب البشارات و النوادر.

صفوان بن یحیی به سال ۲۲۰ ق.رخ در نقاب خاک کشید. (۱)

امام جواد علیه السّلام برای صفوان طلب مغفرت کرد و گواهی داد که او از حزب (جماعت)پدران ارجمندش-که حزب رستگار خداست-بوده است.

عبد الله بن الصلت

او ابو طالب،عبد الله بن الصلت قمی،مولای بنی تیم اللات ابن تغلبه بود.

حمدان بن احمد النهدی گفت:«ابو طالب قمی ما را گفت:به ابو جعفر فرزند رضا نوشتم و از او خواستم اجازه دهد تا بر ابو الحسن(پدر امام جواد«ع») مرثیه بخوانم،در پاسخ نامه ام نوشت:بر من و بر پدرم مرثیه بخوان و مویه کن. (۲)

علی بن اسباط

وی علی بن اسباط بن سالم کندی کوفی[معروف به]«بیاع الزطی»بود.

کشی می نویسد:او(علی بن اسباط)فطحی مذهب بود و علی بن مهزیار در رساله ای[که در رد افکار او نوشت،]او را نقض کرد.

نجاشی می نویسد:او فطحی مذهب بود.میان وی و علی بن مهزیار دربارهٔ مذهب او نامه هایی نوشته شد که آن دو در نهایت به ابو جعفر ثانی علیه السّلام رجوع کردند و[پس از روشن شدن حقیقت برای علی بن اسباط]او از اعتقاد خویش دست برداشت.پیش از آن[که از اعتقاد خویش دست بردارد]از امام رضا علیه السّلام روایت می کرد.وی ثقه و موثقترین و راست گفتارترین مردم بود.من روایت او را درست دانسته،بر آن اعتماد دارم.یکی از اصول چهارصدگانه و

۱- (۱) .رجال نجاشی/۱۴۹؛نک:شیخ طوسی،الغیبه/۲۱۶ و رجال کشی/۵۰۲-۵۰۳.

۲- (۲) .همان/۲۷۵.

روایاتی از اوست. (۱)

کتاب های زیر از آثار اوست:

۱.کتاب الدلائل؛

۲.کتاب التفسیر؛

۳.کتاب المزار؛

۴.کتاب نوادر مشهور. (۲)

ابراهیم بن ابی محمود خراسانی

بنابر نقل کشی در رجال خود،او از راویان ثقه بود که از امام جواد علیه السّلام روایت کرده است.وی از امام موسی کاظم علیه السّلام و امام رضا علیه السّلام روایت حدیث کرده است.

ابراهیم بن محمد همدانی

او از راویان جلیل القدر بود.از امام رضا علیه السّلام،امام جواد علیه السّلام و امام هادی روایت حدیث کرده است.

احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی کوفی

احمد،جلیل القدر بود و نزد امام رضا علیه السّلام و امام جواد منزلتی بس والا و عظیم داشت.

۱- (۱) .جامع الرواه ۵۵۴/۱.

۲- (۲) .رجال نجاشی/۱۹۰.

احمد بن معافی

احمد از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.

جعفر بن محمد بن یونس احول

جعفر از اصحاب امام رضا علیه السّلام،امام جواد علیه السّلام و فرزندش امام هادی بود.

حسین بن بشار مداینی

وی از اصحاب حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام،امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود.

حکم بن علیاء اسدی

حکم از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.

حمزه بن یعلی اشعری قمی

ابو یعلی،حمزه بن یعلی اشعری قمی،ثقه،نیک نام و سرشناس بود.وی از امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام روایت حدیث کرده است.

داوود بن قاسم

داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب جعفری، کنیه اش ابو هاشم و از مردم بغداد بود.از نظر امامان علیهم السّلام ثقه،جلیل القدر و دارای منزلتی عظیم و از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.داوود از امام جواد علیه السّلام،فرزندش امام هادی علیه السّلام و نواده اش امام عسکری علیه السّلام روایت حدیث کرده است.

صالح بن محمد همدانی

صالح از اصحاب امام جواد علیه السّلام و فرزندش امام هادی بود.

عبد الجبار بن مبارک نهاوندی

وی از اصحاب امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام بود.

عبد العظیم بن عبد اللّه

ابو القاسم،عبد العظیم[حسنی]بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام عابد و پرهیزگار و از خواص اصحاب امام جواد علیه السّلام،امام هادی علیه السّلام و امام حسن عسکری بود.امام هادی،فضیلت زیارت قبر او را همانند فضیلت زیارت قبر امام حسین علیه السّلام خوانده است.

عثمان بن سعید عمری

ابو عمرو،عثمان بن سعید عمری،«سمّان»(روغن فروش)و«زیات اسدی»لقب داشت.او ثقه،جلیل القدر و از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.در روزگار امام حسن عسکری می زیست و در شمار وکیلان آن حضرت درآمد.

علی بن جعفر

علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیه السّلام بسیار پرهیزگار بود، دانش و فضل فراوان داشت.و روایات زیادی از امامان علیه السّلام نقل کرد.وی از اصحاب امام صادق علیه السّلام،امام کاظم علیه السّلام،و امام رضا علیه السّلام و امام جواد علیه السّلام به شمار می رفت.

ص:۲۷۸

علی بن بلال بغدادی

وی فقط مصاحبت امام جواد علیه السّلام را داشت.

فضل بن شاذان

ابو محمد،فضل بن شاذان بن خلیل ازدی نیشابوری،ثقه،ارجمند و بزرگوار،فقیه و متکلم بود.امام حسن عسکری علیه السّلام برای او طلب رحمت نمود.

وی از امام جواد علیه السّلام حدیث روایت کرده است.نیز گفته شده است که از امام رضا علیه السّلام حدیث روایت کرده است.

محمد بن عبد الجبار

وی ابن ابی الصهبان قمی،از اصحاب امام جواد علیه السّلام،امام هادی علیه السّلام،و امام حسن عسکری بوده است.

محمد بن عیسی

ابو علی،محمد بن عیسی بن عبد اللّه بن سعد بن مالک اشعری،شیخ و بزرگ قمی ها بود.از امام رضا علیه السّلام روایت شنید و از امام جواد علیه السّلام حدیث روایت کرد.

نوح بن شعیب بغدادی

وی فقیهی عالم،صالح و پسندیده و از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.

یعقوب بن اسحاق

ابو یوسف،یعقوب بن اسحاق سکّیت،لغت شناس و از اصحاب امام جواد علیه السّلام بود.نزد آن حضرت و نیز امام هادی علیه السّلام گرامی و ارجمند بود.به جرم تشیع و دوستی اهل بیت علیه السّلام به فرمان متوکل عباسی کشته شد.

یعقوب بن یزید

ابو یوسف،یعقوب بن یزید بن حماد انباری،معروف به کاتب،ثقه و راست گفتار بود.وی از امام جواد حدیث روایت کرد و پیش از آن حضرت از اصحاب پدرش علی بن موسی الرضا علیه السّلام بود.

ابو الحصین حضینی

ابو الحصین بن الحضین الحضینی،از اصحاب امام جواد علیه السّلام و فرزندش امام هادی علیه السّلام بود.

شایان توجه است ۱۲۱ راوی از امام جواد روایت کرده اند که در میان آنان وکلا،اصحاب و خاصان آن حضرت دیده می شدند و جماعتی از فقیهان بزرگ و چهره های معروف و مردان و زنان طالبی را تشکیل می دادند.شاعرانی که امام را مدح گفته،آنان که افتخار خدمت به امام جواد علیه السّلام را-چه در زمان پدرش و چه در روزگار حضرتش-یافته بودند،نیز در شمار راویان از آن حضرت قرار داشتند. (۱)

۱- (۱) .نک:عطاردی،مسند الإمام الجواد علیه السّلام.

در جای دیگری ۲۷۵ زن و مرد به عنوان اصحاب امام جواد علیه السّلام نام برده شده اند. (۱)

امام جواد علیه السّلام از اصحاب مخلص و پاکباختهٔ خود که راوی،فقیه،متکلم، مبلّغ فضیلت ها،مصلحان اجتماعی و آن دسته از افرادی که خواهان اصلاح اوضاع نابسامان جامعهٔ اسلامی بودند،جریانی برای نشر رسالتش به وجود آورد.آن حضرت هرچه در توان داشت در راه اسلام و حرکت بزرگ آن، بی دریغ به کار بست تا از فرصت پیش آمده،با حکمت و خردورزی به جبران فرصت های از دست رفته ای که بر او تحمیل شده بود بپردازد.

شاگردان و دست پروردگان آن حضرت در گستراندن فضایل انسانی،حق، خوبی ها و هدایت مردم به وسیلهٔ روایاتی که از امام علیه السّلام نقل می کردند و نیز با رهنمودها و تألیفات گرانسنگ خود،در تحقق بخشیدن به هدف امام جواد علیه السّلام نقشی کارآمد داشتند.

مبحث دوم:میراث امام جواد علیه السّلام

اشاره

در بحث های پیشین گفته شد که امام جواد علیه السّلام تنها ۲۵ سال زندگی کرد و این کوتاه ترین عمر در میان امامان معصوم بود و میانگین عمر پدران ارجمندش دو برابر این مدت بود.در مجال مقایسهٔ میان تراث علمی امام جواد علیه السّلام با تراث علمی پدران گرامی اش می بینیم تراث علمی آن حضرت به عرصه های گوناگون دانش پرداخته،از نظر سطح علمی مسائلی که در آن ها مطرح یا پاسخ داده شده و از نظر حجم بی نظیر است و زمانی که توجه خود را

۱- (۱)) .سید محمد کاظم قزوینی،الإمام الجواد من المهد إلی اللحد.

معطوف منشأ این دانش ها کنیم و دریابیم چنین دانشی از امامی علیه السّلام به دست ما رسیده که از بدو تولد تا آغاز امامتش-که به یک دهه نمی رسید-آن چنان در عرصهٔ دانش درخشیده است،بی تردید آن را چالشی آشکار با حریفان و مدعیان دانش خواهیم یافت.

در بحث های گذشته به گوشه هایی از تراث علمی امام جواد علیه السّلام اشاره شد و در این بخش و به منظور کامل کردن مطلب و نیز اتمام بحث به موارد دیگری از این دریای ژرف که بخشی از زندگی علمی امام جواد علیه السّلام را نشان می دهد می پردازیم.

۱.میراث تفسیری

الف)از داوود بن قاسم جعفری نقل شده است که گفت:«به ابو جعفر علیه السّلام گفتم:فدایت گردم،معنی«صمد»چیست؟

فرمود:السید المصمود إلیه فی القلیل و الکثیر؛[صمد]سرور و مهتری است که در [نیازها و مسائل]خرد و کلان بدو رجوع شود[و جز او گشایشگری نباشد]». (۱)

ب)نیز از او نقل شده است که گفت:«از ابو جعفر ثانی علیه السّلام پرسیدم:معنی «واحد»چیست؟

فرمود:«الذی اجتماع الألسن علیه بالتوحید،کما قال الله-عز و جل- «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ؛ (۲)

همانی است که زبان ها بر یگانگی اش متفق هستند و خدای-عز و جل-می فرماید:«اگر از آنان بپرسی:آسمان ها و زمین را چه کسی آفرید؟قطعا خواهند گفت:آن ها را خدای آفرید.

۱- (۱)) .کافی ۱۲۳/۱.

۲- (۲)) .لقمان/۲۵.

ج)از جعفر بن محمد صوفی نقل شده است که گفت:«از ابو جعفر، محمد بن علی الرضا علیه السّلام پرسیدم:ای پسر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله،چرا رسول خدا «امی»خوانده شده است؟از آن رو که چیزی نمی نوشت[به این نام خوانده اند]؟

او فرمود:آنان[که چنین نسبتی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داده اند]دروغ گفته اند،خدایشان لعنت کند.چگونه چنین چیزی ممکن است؟حال آن که خدای-تبارک و تعالی-می فرماید:«اوست آن کس که در میان بیسوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به ایشان بیاموزد. (۱)

[اگر آنچه می گویند درست باشد]چگونه او که خود چیزی را نیک نمی دانست،به آنان می آموخت؟به خدا سوگند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به هفتاد و دو یا هفتاد و سه زبان می خواند و می نوشت.[بدانید،]از آن رو امی خوانده شد که از مکه(یکی از شهرهای بزرگ)بود.خدای متعال در این باره فرموده است (۲):«و برای این که[مردم]ام القری(مکه)و کسانی که پیرامون آنند هشدار دهی. (۳)

شایان ذکر است که امام جواد علیه السّلام با این پاسخ،ملاکی را در اختیار همگان قرار داد تا برای شناخت معنی اصطلاحات و مفاهیم قرآن از خود قرآن مدد جویند؛روش و شیوه ای که بعدها«تفسیر قرآن با قرآن»نامیده شد.وانگهی این معنایی که از واژۀ«امی»شده،عدم فراگیری خواندن و نوشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از کسی نفی نمی کند که این خود نقطۀ اعجازی در زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به شمار می رود.از آن رو پیامبر به مکتب نرفته،توانست چنان مراتبی بلند را در آموختن به دیگران درنوردد و این خود دلیلی محکم بر ارتباط آن حضرت با

۱- ((۱)) .جمعه/۲.

۲- ((۲)) .انعام/۹۲.

۳- ((۳)) .بصائر الدرجات ص ۲۵۵ و علل الشرایع ۱۱۸/۱.

خدای دانا و تعلیم دهنده است که نادانسته ها را به انسان آموخت.

د)از عمرو بن ابی المقدام نقل شده است که گفت:«از ابو الحسن(رضا)علیه السّلام و ابو جعفر علیه السّلام شنیدم که در تفسیر آیه «...وَ لاٰ یَعْصِینَکَ فِی مَعْرُوفٍ...» (۱)و در [کار]نیک از تو نافرمانی نکنند»به فاطمهٔ زهرا علیها السّلام فرمود:چون مردم[در سوگ من]بر من گونه نخراشی،گیسوان پریشان نکنی،بانگ درماندگی برنیاری و بر من شیون سرندهی!

آن گاه امام علیه السّلام فرمود:این همان معروف(نیکی)است که خدای -عز و جل-در کتابش به آن اشاره فرموده است». (۲)

ه)مرحوم کلینی از امام جواد علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:«قال الله -عزّ و جلّ-فی لیله القدر: «فِیهٰا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ» (۳)یقول:ینزل فیها کل أمر حکیم.

و المحکم لیس بشیئین،إنما هو شی واحد،فمن حکم بما لیس فیه اختلاف فحکمه حکم الله-عزّ و جلّ-و من حکم بأمر فیه اختلاف فرأی أنه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت.إنه لینزل فی لیله القدر إلی ولی الأمر تفسیر الامور سنه سنه،یؤمر فیها فی أمر نفسه بکذا و کذا،و فی أمر الناس بکذا و کذا.

و إنه لیحدث لولیّ الأمر سوی ذلک کل یوم علم الله-عزّ و جلّ-الخاص و المکنون العجیب المخزون،مثل ما ینزل فی تلک اللیله من الأمر،ثم قرأ: «وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَهٍ أَقْلاٰمٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَهُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ کَلِمٰاتُ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ»؛ (۴)- (۵)

خدای-عز و جل-دربارهٔ شب قدر می فرماید:«در آن[شب]هر[گونه]کاری[به نحوی] استوار فیصله می یابد»یعنی در آن شب هر امر استواری نازل می شود.

۱- ((۱)) .ممتحنه/۱۲.

۲- ((۲)) .معانی الأخبار/۳۹۰.

۳- ((۳)) .دخان/۴.

۴- ((۴)) .لقمان/۲۷.

۵- ((۵)) .کافی ۲۴۸/۱.

[بدانیـد کـه]امر محکـم و اسـتوار دو تـا نبـوده و نیسـت و فقـط یکی اسـت.پس هرکـه[در آن،] حکـم بی اختلاـف کنـد،[به یقین]حکمش،حکم خـدای-عز و جـل-است و هرکه حکمی کنـد که در آن اختلاف باشـد و در این حکم،خود را درسـتکار بداند به حکم طاغوت حکم نموده است:

به یقین در شب قـدر تفسیر و بیـان همـهٔ امور[ی که در]سـال[رخ می دهـد]بر ولی امر(امام) نازل و آنچه به وی و مردم مرتبط است[به تفصـیل]به وی ابلاغ می شود.جز این[ابلاغ سالانه]همه روزه علم مخصوص و نهفته و شـگفت خـدای-عز و جل-برای ولی نـازل می شـود [بـا همـان تفصـیلی]که در شب قـدر نـازل می شود.آن گـاه حضـرت جواد علیه السّـلام این آیه را تلاـوت فرمود:«و اگر آنچه درخت در زمین است،قلم باشـد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آیـد، سـخنان خـدا پایان نپـذیرد.قطعا خداست که شکست ناپذیر حکیم است».

۲.میراث کلامی

اشاره

در این بخش از تراث امام جواد علیه السّلام چند موضوع محوری را بیان می کنیم:

الف)ضرورت استحکام بخشیدن به عقاید

روایـتی از امـام جـواد علیـه السّـلام در ایـن معنـا آمـده که می فرمایـد:آن کسـی که سـرپرستی [آن دسـته از]یتیمـان(محبـان و شیعیان)آل محمد صلّی اللّه علیه و آله را که از امام خود دورند،در نادانی خود سـرگردانند و در بند شـیطان ها و دشمنانی که پرچم دشـمنی علیه مـا افراشـته انـد،گرفتارنـد بر عهـده گیرد و بـا حجت خـدایشان و نشـانه هـای هـدایت امامانشـان آنان را از سرگردانی شـان و چیرگی شـیطان نجـات دهـد و وسوسه های شان و چیرگی دشـمنان رهایی بخشـد و[با این کار بر آن باشـد تـا]پیمـانی کـه خـدا بـا بنـدگانش دارد بـه بهـترین وجـه حفـظ کننـد،[به یقین چنین کسـی]منزلـتی والاـتر از برتری آسـمان بر زمین،عرش بر کرسی و حجب بر آسمان دارد.

ص:۲۸۵

برتری چنین کسانی نسبت به دیگر بندگان خدا،همانند برتری ماه شب چهارده بر دورافتاده ترین و کم سوترین ستارگان آسمان است. (۱)

ب)توحید

از ابو داوود بن قاسم جعفری روایت شده است:«به ابو جعفر ثانی علیه السّلام گفتم:معنای«احد»[در آیهٔ] قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ چیست؟

فرمود:[احمد همانی است]که بر یگانگی اش اتفاق نظر وجود دارد و خدای-عز و جل-در این باره می فرماید:« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ (۲)ثم یقولون بعد ذلک:له شریک و صاحبه»؛

و اگر از آنان بپرسی:چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را[چنین]رام کرده است؟حتما خواهند گفت:الله.

همین ها پس از چنین اقراری،برای خدا شریک و همسر قائل می شوند.

گفتم:معنای آیه لاٰ تُدْرِكُهُ الْأَبْصٰارُ... (۳)چشم ها او را درنمی یابند چیست؟

فرمود:ای ابو هاشم،تصور دل ها از[قدرت]دیدگان برتر است،زیرا می توانی[سرزمین]هند و سند و دیگر سرزمین هایی که ندیده و وارد آن نشده ای تصور کنی،اما با نگاه نمی توانی آن را ببینی.[در مورد خدای -عز و جل-این گونه نیست،زیرا حتی]تصور قلبی نمی توانند او را درک کند، چه رسد به این که دیدگان او را ببینند! (۴)

۱- ((۱)) .الاحتجاج ۹/۱.

۲- ((۲)) .عنکبوت/۶۱.

۳- ((۳)) .انعام/۱۰۳.

۴- ((۴)) .همان ۳۳۸/۲.

ج)نبوت

حسن بن عباس بن حريش از ابو جعفر عليه السّلام نقل كرده است كه فرمود:«قال رسول الله صلّى اللّه عليه و آله:إن أرواحنا و أرواح النبيين توافى العرش كل ليله جمعه،فتصبح الأوصياء و قد زيد فى علمهم مثل جمّ الغفير من العلم»؛ (۱)

جان ما و جان پيامبران هر شب جمعه به عرش مى روند و چون اوصيا صبح كنند،دانش فراوانى بر دانش آنان افزوده مى شود.

د)امامت

نيز از آن حضرت روايت شده است كه فرمود:امير المؤمنين عليه السّلام به ابن عباس فرمود:شب قدر در هرسال[يک شب]است و در اين شب امور(مقدرات)سال فروفرستاده مى شود كه آن را متوليانى است.

ابن عباس پرسيد:[اين متوليان]چه كسانى هستند؟

امير المؤمنين عليه السّلام فرمود:من هستم و يازده فرزند امام از نسل من.[آنان همگى]طرف صحبت[فرشتگان]هستند. (۲)

ابو هاشم جعفرى از امام جواد عليه السّلام پرسيد:«آيا در«محتوم»(آنچه بايد بشود)براى خدا«بداء»حاصل مى شود؟

فرمود:آرى.

گفتيم:بيم آن داريم كه در ظهور و قيام«قائم»(عجل اللّه تعالى فرجه)براى خدا بداء حاصل شود.

ابو جعفر عليه السّلام فرمود:[ظهور و قيام]قائم از وعده هاى الهى است و خدا در وعده اش خلاف نمى كند. (۳)

۱- ((۱)) .بصائر الدرجات/۱۳۲.

۲- ((۲)) .كافى ۵۳۲/۱.

۳- ((۳)) .نعمانى،الغيبه/۳۰۲.

نیز«بنـان بن نافع»از ابو جعفر ثانی علیه السّلام روایت کرده است که فرمود:[چون هریک از]ما امامان در شـکم مادر شـکل می گیرد و چهل روز بگـذرد صـدا[ها]را می شـنود و آن گاه که به چهار ماهگی برسـد،خدای-عز و جل-کوه ها و برجسـتگی ها زمین را برمی دارد و بـدین ترتیب دور[ترین نقطه]برای او نزدیـک می شود و قطرهٔ بـارانی،سودمنـد باشـد یـا زیانبـار،از نظر او پنهان نخواهد ماند. (۱)

همچنین از«عمرو بن الفرج الرخجی»نقل است که:«در کنار دجله بودیم، به ابو جعفر علیه السّلام گفتم:شیعیان تو مدعی هستند که[منشأ]تمام آب های دجله و وزن آن را می دانی[چنین مطلبی درست است؟]

او فرمود:خدا می تواند دانستن حجم و وزن آن را به پشه ای بدهد؟

گفتم:آری می تواند.

او فرمود:من نزد خدا از یک پشه و از بیشتر خلق او گرامیترم[و از همین رو به دانستن حجم آب دجله سزاوارترم]. (۲)

۳.میراث فقهی

امام جواد علیه السّلام در مدت کوتاه زندگی خود بدون استثنا پرسش های فقهی را پاسخ دادند.در این جا مواردی از پاسخ ها را نقل می کنیم.

الف)از«ابو خداش مهری»نقل شده که:«شخصـی بر علی[بن موسی] الرضا علیه السّلام وارد شده،سه پرسش از امام کرد و پاسخ آن ها را شـنید،سپس به حضور ابو جعفر رسـید و همان پرسـش ها را مطرح کرد و همان پاسـخی را شنید که از حضرت رضا علیه السّلام شنیده بود.

۱- (۱)) .المناقب ۴۳۲/۲.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۱۰۰/۵۰.

او می گوید:به ابو جعفر گفتم:فدایت گردم،ام ولدی دارم که از شیر پسرم کنیزک مرا شیر داده است.حال این کنیزک بر من حرام است[یا این که می توانم او را به همسری گیرم]؟

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:پس از گرفتن شیرخواره از شیر«رضاع»محقق نمی شود.

پرسیدم:نماز در حرمین[چگونه است]؟

فرمود:اگر خواهی قصر کن و اگر خواهی تمام بگزار.

گفتم:اگر خادم[خواجه شده]بر زنان وارد شود[چه حکمی دارد]؟

او رو به من کرد و مرا نزدیک خود خواند و فرمود:جز توانایی جنسی اش چیزی از او کاسته نشده[و نباید بر زنان وارد شود]». (۱)

ب)علی بن مهزیار می گوید:«در نامه ای خطاب به ابو جعفر،محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السّلام نوشتم:فدایت شوم،پشت سر کسی که خدا را جسم می خواند و کسی که قائل به گفتهٔ«یونس بن عبد الرحمن»است نماز بگزارم؟

آن حضرت در پاسخ نوشت:پشت سر آنان نماز نگزارید،به ایشان زکات ندهید و از آنان بیزاری جویید که خدا از آنان بیزار است. (۲)

ج)شخصی از امام جواد علیه السّلام پرسید:«ناخدای کشتی نماز را در کشتی شکسته بخواند؟

فرمود:نه،زیرا کشتی به منزلهٔ خانه اوست و از آن بیرون نمی رود». (۳)

د)صالح بن محمد سهل،متولی از سوی امام جواد علیه السّلام بر موقوفه های قم، بر حضرت جواد علیه السّلام وارد شد و گفت:«سرورم،ده هزار دینار[از عایدات موقوفه ها]هزینهٔ[زندگی خود]کردم،مرا از این جهت حلال کن.

۱- ((۱)) .دلائل الإمامه/۲۰۶.

۲- ((۲)) .امالی صدوق/۱۶۷.

۳- ((۳)) .الثاقب فی المناقب ص ۲۰۹.

امام علیه السّلام به او فرمود:تو را حلال کردم.

چون از نزد امام علیه السّلام بیرون شد،آن حضرت به«ابراهیم بن هاشم»فرمود:

یکی از آنان اموالی را که حق آل محمد،یتیمان،مستمندان،بینوایان و در راه ماندگان این خاندان است،به غارت برده آن گاه می گوید:مرا حلال کن.

او چه می پندارد؟می اندیشید که به او خواهم گفت:حلال نمی کنم؟به خدا سوگند در روز قیامت خدای-عز و جل-دربارهٔ آن از آنان[که این گونه مال ضعیفان را به یغما می برند]بدون هیچ سستی بازخواست خواهد کرد». (۱)

ه)علی بن مهزیار گفت:«به ابو جعفر ثانی علیه السّلام گفتم:در کلام خدا آمده است: وَ اللَّیْلِ إِذٰا یَغْشیٰ وَ النَّهٰارِ إِذٰا تَجَلّٰی؛ (۲)سوگند به شب چون پرده افکند و سوگند به روز چون جلوه گری آغازد»و در جای دیگر می فرماید: وَ النَّجْمِ إِذٰا هَویٰ؛ (۳)سوگند به اختر چون فرود آید»و مانند آن[این چگونه سوگندی است؟].

فرمود:خدای-عز و جل-به هریک از آفریدگان که خواهد سوگند یاد می کند،اما خلق جز به خدای-عز و جل-نباید سوگند خورند». (۴)

و)امام جواد علیه السّلام فرمود:«هرگاه دو تن در دین و حسب همسان باشند، برترین آن دو نزد خدای-عز و جل-کسی است که ادب پذیرتر باشد.

راوی می گوید:به حضرت گفتم:فدایت شوم،برتری چنین کسی را در میان مردم می دانم،اما فضیلت و برتری اش نزد خدا در چیست؟

فرمود:برتری او نزد خدا[از آن روست که]قرآن را آن گونه که نازل شده بخواند و آن گونه که باید[و بدون غلط لفظی]به درگاه خدا دعا کند،زیرا دعایی که چنین نباشد به سوی خدا-عز و جل-بالا نمی رود». (۵)

۱- (۱) .کافی ۵۴۸،۱.

۲- (۲) .لیل/۱-۲.

۳- (۳) .نجم/۱.

۴- (۴) .من لا یحضره الفقیه ۳۷۶/۳.

۵- (۵) .عده الداعی/۱۸.

۴.میراث تاریخی

تاریخ از دیگر موضوع هایی بود که حضرت جواد علیه السّلام بدان پرداخته و به سؤال ها پاسخ می داد.

الف)علامه مجلسی از مرحوم شیخ صدوق و او از حضرت عبد العظیم حسنی نقل کرده که گفت:«نامه ای به ابو جعفر ثانی علیه السّلام نوشتم و در آن نامه از حضرتش جویای نام«ذو الکفل»[پیامبر]شدم.او-که درود خدا بر او باد-در پاسخ نوشت:خدای متعال یکصد و بیست و چهار هزار پیامبر برانگیخت.از میان آنان سیصد و سیزده تن مرسل بودند که«ذو الکفل»-که درود خدا بر او باد-یکی از آنان است.او پس از سلیمان بن داوود علیه السّلام می زیست و همانند داوود علیه السّلام میان مردم داوری می کرد و جز برای خدا و در راه خدا خشم نمی گرفت.نامش«عویدیا»بود و هموست که خدای بلندمرتبه در کتاب خود از او نام برده،می فرماید: وَ اذْکُرْ إِسْماعِیلَ وَ الْیَسَعَ وَ ذَا الْکِفْلِ وَ کُلٌّ مِنَ الْأَخْیارِ؛ (۱)و اسماعیل و یسع و ذو الکفل را به یادآور[که]همه از نیکانند. (۲)

ب)مسعودی با اسناد خود از ابو جعفر ثانی،محمد بن علی الرضا علیه السّلام و او از پدرش-که درود خدا بر آنان باد-نقل کرده است:«امیر المؤمنین علیه السّلام به همراه فرزندش ابو محمد(امام حسن مجتبی)علیه السّلام و سلمان فارسی وارد مسجد شد و [در جای خود]نشست و مردم گرد او فراهم آمدند.در همین حال مردی خوش سیما که تن پوش آراسته ای بر تن داشت وارد مسجد شد و به حضرتش سلام داد و نشست،آن گاه گفت:ای امیر المؤمنین،نزد تو آمده ام تا دربارۀ سه

۱- (۱)) .سوره ص/۴۸.

۲- (۲)) .بحار الانوار ۴۰۵/۱۳.

مسأله از تو بپرسم.اگر مرا از آن ها آگاه کنی می پذیرم که به حق جانشین رسول خدا هستی و در غیر این صورت،تو را با آنان(مدعیان جانشینی)همسان می دانم.

امير المؤمنين عليه السّلام به او فرمود:هرچه می خواهی بپرس.

آن مرد گفت:چون انسان به خواب رود روح او به کجا می رود؟انسان چگونه[مطلبی را]به یاد می آورد و فراموش می کند؟و چگونه فرزند انسان به عموها و دایی ها شباهت پیدا می کند؟

امير المؤمنين عليه السّلام رو به ابو محمد عليه السّلام کرد و فرمود:ای ابو محمد،پاسخ او را بده.

ابو محمد عليه السّلام فرمود:چون انسان به خواب برود،روح او به باد می پیوندند و باد در فضا قرار می گیرد.زمانی که صاحب آن روح جنبیده،آمادهٔ بیدار شدن شود،اگر خدای به روح اجازهٔ بازگشت بدهد،باد خود را از فضا جدا کرده و روح خود را از باد جدا کرده و در نهایت روح به بدن صاحبش بازمی گردد و اگر خدا اجازهٔ بازگشت ندهد آن باد روح را جذب کرده با خود می برد.

این که[پرسیدی]چگونه انسان فراموش می کند[بدان که]قلب(حافظه) انسان در ظرفی است و بر آن طبقی(سرپوشی)قرار دارد.پس هرگاه انسان به هنگام فراموشی خدا را یاد کند و بر محمد و خاندان او درود فرستد،آن سرپوش که در حکم پرده است به کناری رفته،دل روشن می شود و انسان آنچه را فراموش کرده،به یاد خواهد آورد و اگر پس از یاد خدا بر محمد و خاندان او درود نفرستد،آن حجاب و پرده همچنان بر دل او خواهد ماند و دل در تاریکی مانده،انسان چیزی را به یاد نخواهد آورد.

دیگر این که شباهت فرزند به عموها و دایی ها از آن روست که چون مرد

ص:۲۹۲

آهنگ همسر خود کند و با آرامش با او درآمیزد و نطفه در رحم قرار گیرد[در چنین حالتی]فرزند به پدر و مادرش شبیه خواهد بود و اگر با ناآرامی با همسر خود درآمیزد،این ناآرامی بر نطفه اثر خواهد گذارد.حال اگر این ناآرامی عصب[شباهت به]عموها را دربر گیرد،فرزند شبیه عمو خواهد بود و اگر عصب[شباهت به]دایی را تحت تأثیر قرار دهد،فرزند به دایی شبیه خواهد شد.

آن مرد گفت:گواهی می دهم و همچنان گواهی خواهم داد که:خدا یگانه است و خدایی جز او نیست و نیز گواهی می دهم که بر این گواهی استوار خواهم بود که محمد فرستادهٔ خداست و تو[ای امیر المؤمنین]وصی و جانشین او هستی و حجت او را برپا می داری و تو[ای حسن وصی علی هستی]و برادرت حسین وصی پدرت و وصی تو و پس از تو برپادارندهٔ حجت او خواهد بود و علی بن الحسین،امام پس از حسین و محمد بن علی، امام پس از او خواهد بود و جعفر بن محمد پس از پدرش امام و برپادارندهٔ امر خدا و حجت او خواهد بود و موسی بن جعفر پس از پدرش برپادارندهٔ امر خدا خواهد بود و علی بن موسی پس از پدرش برپادارندهٔ امر خدا خواهد بود و محمد بن علی پس از پدرش برپادارندهٔ امر خدا خواهد بود و علی بن محمد پس از پدرش برپادارندهٔ امر خدا خواهد بود و حسن بن علی پس از پدرش برپا دارندهٔ امر خدا خواهد بود.

و گواهی می دهم که مردی از فرزندان حسین بن علی که نباید نام او برده شود،بلکه به کنیه خوانده می شود،آن زمان که خدا خواهد امر[قیام]او را آشکار می کند و او زمین را همچنان که پر از بیداد و ستم شده باشد،آکنده از عدل خواهد کرد.[سپس خطاب به امیر المؤمنین گفت:]«السلام علیک یا أمیر

المؤمنین و رحمه الله و برکاته».آن گاه آن جا را ترک گفت.

امیر المؤمنین علیه السّلام به فرزندش فرمود:ای ابو محمد،به دنبال او برو و بنگر به کجا می رود.

[امام]حسن بن علی در پی او روان شد و چون آن مرد پا از مسجد بیرون نهاد،ناگهان ناپدید شد.حسن بن علی نزد پدر بازگشت و او را از ماجرا آگاه کرد.امیر المؤمنین علیه السّلام به او فرمود:ای ابو محمد،آیا او را می شناسی؟

گفت:خدا و رسولش و امیر المؤمنین او را بهتر می شناسند.

امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود:او خضر پیامبر بود». (۱)

ج)ابو جعفر مشهدی با اسناد از ابو جعفر ثانی علیه السّلام نقل کرده است که فرمود:

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سلمان را برای انجام کاری نزد فاطمه(س)فرستاد.سلمان می گوید:بر در سرای فاطمه(س)ایستادم و سلام دادم.دیدم که فاطمه(س) قرآن می خواند و آسیای دستی،به تنهایی در حال چرخش بود و کسی در آن جا حضور نداشت.نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بازگشتم و به حضرتش گفتم:ای رسول خدا، فاطمه را دیدم که قرآن می خواند و آسیا به خودی خود در حال چرخش بود.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله لبخندی زد و فرمود:ای سلمان،خدای متعال قلب و تمام جوارح دخترم فاطمه را از ایمان و یقین لبریز کرد و او خود را برای بندگی و فرمانبرداری خدا وقف کرد.از این رو خدا فرشته ای به نام«دوفائیل»و به نقلی «رحمت»برای او فرستاد تا آسیا را به حرکت درآورد[و بدین ترتیب]حضرت حق کار دنیا و آخرت او را کفایت کرد» (۲)

د)«حافظ ابو نعیم»روایت کرده است:«احمد بن اسحاق از ابراهیم بن نائله

۱- ((۱)) .اثبات الوصیه/۱۵۷.

۲- ((۲)) .الثاقب فی المناقب(خطی)/۱۹۹ و با(اندکی تفاوت)دلائل الامامه/۴۸.

و او از جعفر بن محمد بن مزید برای ما نقل کرد که گفت:در بغداد بودم.

محمد بن منده بن مهربزذیه می گفت:مایلی تو را نزد ابن الرضا(امام جواد)علیه السّلام ببرم؟

گفتم:آری.

با محمد نزد او رفته سلام دادیم و در حضور او نشستیم.آن حضرت این حدیث پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را خواند که فرموده بود:«إن فاطمه أحصنت فرجها فحرّم الله ذریتها علی النار»؛فاطمه علیها السّلام دامان خود را پاک نگاه داشت و از همین رو خدا فرزندان او را بر آتش[دوزخ]حرام گرداند.

آن گاه گفت:«خاص للحسن و الحسین رضی الله عنهما»؛[این ویژگی و ذریه بودن]تنها به حسن و حسین-که خدا از آنان خشنود باد-اختصاص دارد. (۱)

ه)نیز با اسناد از علی بن ابراهیم بن هاشم،از پدرش از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت کرد که گفت:«به ابو جعفر،محمد بن علی الرضا علیه السّلام گفتم:گروهی از مخالفان شما مدعی هستند:از آن رو مأمون پدرت را«رضا» نامید که به ولایت عهدی رضایت داده[و بدان خشنود]بود.

ابو جعفر علیه السّلام فرمود:به خدا دروغ گفته،فسق و گناه ورزیده اند.[این گونه نیست که می گویند،]بلکه خدا-عز و جل-او را رضا خواند که در آسمان مورد رضایت خدا بود و در زمین مورد رضای پیامبر خدا و امامان پس از او بود.

گفتم:آیا هیچ یک از پدران تو مورد رضایت خدا و پیامبرش قرار نداشتند؟

فرمود:همین طور است.

۱- (۱)) .اخبار اصفهان ۲۰۶/۱ و ۲۴۲؛تاریخ بغداد ۵۴/۳ و الوفیات ۳۱۵/۳.

گفتم:چرا از میان آنان فقط پدر تو رضا خوانده شده است؟

فرمود:از آن رو که مخالفان دشمن،همانند موافقان دوستدار او در مورد حضرتش رضامند بودند،در حالی که هیچ یک از پدران من از چنین موقعیتی برخوردار نبودند و از همین رو رضا خوانده شد». (۱)

۵.طب در میراث امام جواد علیه السّلام

اشاره

امامان معصوم علیه السّلام به لطف داده های خدای-عز و جل-و گشودن درهای غیب بر روی آنان و نیز بهره مند شدنشان از نور الهی،در تمام عرصه های دانش از جمله طب سرآمد بودند و امام جواد علیه السّلام نیز از این اصل مستثنا نبود.

آنان این دانش را از خدای منان به الهام گرفته و از دانش پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به ارث برده بودند.ایشان بیماران را گاهی با قرآن،دعا،حرز و صدقه درمان می کردند، زمانی به آنان فرمان می دادند تا برای رهایی از بیماری ها بهداشت را رعایت کنند و زمانی دیگر با گیاهان و داروها که تأثیر بسزایی در بهبود بیماران داشت، آنان را درمان می کردند.این بزرگواران بدون این که از امکاناتی که امروز با آن آشنا هستیم برخوردار باشند،بیماری ها را می شناختند و دانش و آگاهی گسترده ای در شناخت بیماری ها و تأثیر مستقیم داروها بر بیماری داشتند.

آنچه جالب توجه است این که چندین قرن پس از روزگاران آن بزرگواران دانش نوین پزشکی پا به عرصهٔ وجود گذارد و با امکانات گسترده ای که در اختیار دارد به حقیقت روایاتی که از امامان معصوم علیه السّلام در زمینهٔ پزشکی آمده، پی برد،بلکه بسیاری از آن روایات را مورد استفاده قرار داد.به عنوان مثال

۱- (۱)) .عیون الاخبار ۱۳/۱ و العلل ۱۲۶/۱.

می توان از حجامت و فصد(رگ گشودن)نام برد که دانش پزشکی روز آن را در درمان بیماری یا درمانی مکمل برای رسیدن به سلامتی و تندرستی راه کاری اساسی می داند و این بهترین گواه بر ادعای ماست.

بسیاری از دانشمندان و خاورشناسان در تحقیقات و مطالعات خود حقایق و اخبار رسیده از آن معصومان علیه السّلام را پذیرفته،یکصدا آیهٔ ...کُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لاٰ تُسْرِفُوا...؛ (۱)بخورید و بیاشامید،و[لی]زیاده روی مکنید»را جامع اصول طب دانسته اند.

به جاست به اختصار تعریفی از فصد و حجامت داشته باشیم.در روزگاران گذشته،عمل فصد به وسیلهٔ نیشتر و با گشودن رگ انجام می شد،اما امروزه و با وجود امکانات پیشرفته،این کار به وسیله سرنگ و از طریق ورید انجام می گیرد.مقدار خونی که در فصد گرفته می شود ۳۰۰-۵۰۰ میلی لیتر است و باید این عمل خیلی سریع صورت گیرد و در نهایت از مقدار خون می کاهد و باید خون جدید تولید شود.در مقابل فصد که خون هرچه باشد -خواه سالم خواه غلیظ و فاسد-گرفته می شود،عمل حجامت قرار می گیرد که با ابزار مکنده،خون غلیظ و ناسالم را از مویرگهای گسترده در بدن می گیرند.

در این روش،بدن انسان مقدار اندکی از خون را از دست داده و در عوض حجامت،گردش خون را فعال کرده،آن را از زواید موجود در خون پاک می کند و آن سان که فصد باعث ضعف بدن می شود،نیست.از دیرباز حجامت به عنوان ضرورتی موسمی و راه کاری موفق برای پیشگیری از سکته قلبی، لخته شدن خون و پاره شدن رگ های مغز به کار می رفته است.

۱- (۱)) .اعراف/۳۱.

این شیوۀ درمانی در روایات معصومان علیه السّلام نیز جایگاه والایی دارد.رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دربارۀ حجامت فرموده است:«علیکم بالحجامه،لا یتبیّغ الدم بأحدکم فیقتله»؛ (۱)بر شما باد به حجامت[کردن و هشیار باشید]مبادا خون بر یکی از شما سرکشی کند که[در آن حال]او را می کشد.

جالینوس نیز در باب خطرهایی که از خون متوجه انسان می شود گفته است:«خون تو بردۀ توست و بسا که برده آقای خود را می کشد.پس[با فصد مهار]آن را آزاد کن و اگر آن را سالم و پاک یافتی مهارش نما».

البته احادیث و مطالب زیادی درباره حجامت و خواص آن در دست است.زالو از دیگر وسایل خون گیری است.این کرم آبزی در درمان موضعی بسیاری از گونه های لخته شدن خون در بدن،اهمیت فراوانی دارد،زیرا زالو بنا به غریزه اش،تنها خون فاسد را از بدن مکیده،همزمان هوا را به زیر پوست می فرستد.

عمل فصد در موارد زیر کاربرد دارد:

۱.به هنگام افت عملکرد بطن چپ قلب که به آماس کردن دیه و در نهایت سختی تنفس می انجامد؛

۲.فشار بالای خون در مغز به دلیل غلظت خون؛

۳.افزایش گویچه های نوع اول خون؛

۴.احتقان در ریه.

عمل فصد بر روی رگ های مشخصی انجام می شود،مانند:رگ«زاهر»و رگ«اکحل».همچنین براساس روایاتی که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و امامان

۱- ((۱)) .شرح نهج البلاغه ۳۴/۱۱.

معصوم علیه السّلام آمده است،برای فصد زمان خاصی معین کرده اند.حجامت نیز در مواضع خاصی از بدن صورت می گیرد،مانند:فرق سر و گودی میان دو شانه که برای این نوع خون گیری نیز از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان معصوم علیهم السّلام زمان خاصی معین شده است.در این جا شماری از روایات حجامت و فصد را مرور می کنیم:

ابن شهر آشوب در کتاب«معرفه ترکیب الجسد»از حسین بن احمد تمیمی نقل کرده است که گفت:«روایت شده است:ابو جعفر ثانی علیه السّلام در روزگار مأمون فصدکننده ای را طلبید و به او فرمود:رگ زاهر مرا بگشا و مرا فصد کن.

آن مرد گفت:ای سرورم،چنین رگی را نمی شناسم و نام آن را نیز نشنیده ام.

ابو جعفر علیه السّلام جای فصد را به او نشان داد و چون آن مرد رگ را گشود آبی زرد از رگ جریان گرفت و طشت(پیمانه)پر شد.در این هنگام حضرت به او فرمود:رگ را نگاه دار،سپس دستور داد طشت را خالی کردند.

حضرت از مرد خون گیر خواست تا رگ را رها کند و این بار از نوبت قبلی[زردابۀ]کمتری خارج شد.آن گاه ابو جعفر علیه السّلام به او فرمود:رگ را ببند و چون رگ را بست،ابو جعفر،صد دینار به او داد.

آن مرد دینارها را گرفته و نزد«یوحنا بن بختیشوع» (1)رفت و ماجرای

ص:299

1- (1)) .یوحنا بن بختیشوع،پزشک برادر معتمد بود و در سال 893 م/279 ق.به عنوان اسقف موصل بدان سامان فرستاده شد.این تاریخ با زمان حیات امام جواد علیه السّلام و تاریخ شهادت آن حضرت که در 220 ق.فاصلۀ زیادی دارد.ظاهرا باید طبیب مورد اشاره در متن،جبرئیل بن بختیشوع بن جرجیس، پزشک مأمون باشد که در سال 828 م/212 ق.چشم از جهان فرو بست.خاندان بختیشوع همگی طبیب،نسطوری و از مردم جندی شاپور بودند.آنان حدود سه قرن به خلیفگان عباسی خدمت کردند.جرجیس بن جبرئیل و بختیشوع بن جبرئیل شهرت بسزایی یافتند.

فصـد ابو جعفر علیه السّـلام را با او در میان گـذاشت.ابن بختیشوع گفت:به خدا سوگند، از روزی که با علم طب آشـنا شده ام نام چنین رگی را نشـنیده ام،اما اسقفی کهنسال وجود دارد شاید بتوان در آن زمینه از او چیزی به دست آورد و اگر او پاسخی نداشته باشد دیگر کسی را نمی شناسم که در این باب به ما کمک کند.

آن گاه هردو نزد او رفته ماجرای فصـد ابو جعفر علیه السّـلام را برای او بازگفتند.او مدتی سـر فروافکند،سـپس سـر برداشت و گفت:این مرد[که چنین چیزی را از وی نقل می کنید]پیامبر یا نوادهٔ پیامبر است». (۱)

رجـال کشـی،در بـاب شـرح حـال علی بـن جعفر علیه السّـلام عمـوی امـام جـواد علیه السّـلام ضـمن بیـان مـاجرای بالاـ آورده است:«چون طبیب نزدیـک شـد تـا رگ امام جواد علیه السّـلام را بگشایـد،علی بن جعفر علیه السّـلام به امام جواد علیه السّـلام گفت:سرورم،اول رگ مرا بگشاید تا پیش از شما درد تیزی تیغ را در خود حس کنم».

درمان تب نوبه و تب ربع

(۲)

۱.از«حسـین بن شاذان»روایت شده است که گفت:«ابو جعفر علیه السّـلام برای ما گفت:از پدرش ابو الحسن الرضا علیه السّـلام دربارهٔ درمان تب نوبه پرسـیدند،ایشان فرمود:[آمیختـهٔ]عسل و شونیز(سـیاه دانه)تهیه کرده سه[پیمانه از آن]خورده شود که تب را ریشه کن می کند و این دو(عسل و شونیز)خجسته هستند.

خـدای متعـال دربـارهٔ عسـل می فرمایـد: ...یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ...؛ (۳)از درون[شکم]آنان،شهدی که به رنگ های گوناگون است بیرون

۱- ((۱)) .مناقب ۴۹۵/۳؛بحار الانوار ۵۷/۵۰؛حدیث ۳۱ و مدینه المعاجز/۵۳۳/حدیث ۶.

۲- ((۲)) .تب نوبه یک روز در میان و تب ربع هر چهار روز یک بار به سراغ فرد می آید.

۳- ((۳)) .نحل/۶۹.

می آید.در آن،برای مردم درمانی است».

رسول گرامی اسلام فرمود:شونیز،جز[بیماری]«سام»هر دردی را درمان می کند.

پرسیدند:ای رسول خدا،[بیماری]«سام»کدام است؟

حضرت فرمود:مرگ است.

آن گاه فرمود:طبع این دو(عسل و شونیز)نه گرم است،نه سرد و نه به دیگر طبیعت ها[ی سودایی،بلغمی و...]متمایل است و هرجا قرار گیرند(هر کسی آن را بخورد)شفا خواهند بود. (۱)

۲.همچنین از او نقل شده است که گفت:«ابو جعفر علیه السّلام برای ما از پدرش ابو الحسن (۲)نقل کرد که فرمود:بهترین چیز برای[درمان]تب ربع این است که بیمار فالوذج(فالوده-حلوایی که از آرد و آب و عسل فراهم آید)که زعفران آن زیاد باشد بخورد و در آن روز چیز دیگری نخورد». (۳)

درمان یرقان(زردی)

محمد بن یحیی از محمد بن عیسی و او از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت:«با ابو جعفر علیه السّلام همسفر شدم.حضرتش«قطاه»(مرغی شبیه فاخته و

۱- (۱)) .رجال کشی/۶۵؛وسائل الشیعه ۷۶/۱۷/حدیث ۱۵(به نقل از:همان)؛بحار الانوار ۱۰۰/۶۲/ حدیث ۲۳ و ص ۷۲۷/حدیث ۳.

۲- (۲)) .در متن کلمۀ«ثالث»آمده که به قرینۀ سند حدیث پیشین و این که امام جواد علیه السّلام از فرزندش امام هادی علیه السّلام(ملقب به ابو الحسن ثالث)روایت نکرده است تصحیف«ثانی»است.از دیگر سو حسن بن شاذان با امام رضا علیه السّلام مکاتبه داشته است.بنابراین روایت کرده این شاذان از ابو الحسن ثالث درست به نظر نمی رسد و احتمال که«ثانی»،«ثالث»شده باشد وجود دارد.نک:معجم رجال الحدیث ۳۶۷/۴.

۳- (۳)) .رجال کشی/۶۵ و بحار الانوار ۱۰۰/۶۲/حدیث ۲۴(به نقل از:همان).

قمری که طوقی بر گردن دارد)پخته ای آورد و فرمود:این[مرغ]مبارک و خجسته است و پدرم آن را خوش می داشت و می پسندیدند.او برای درمان بیماری یرقان،قطاه کباب شده تجویز می کرد». (۱)

درمان باد پلید(سکتۀ عضلانی)

احمد بن ابراهیم بن ریاح»از«صباح بن محارب»نقل کرده است که گفت:

«نزد ابو جعفر ابن الرضا علیه السّلام بودم.گفته شد که«شبیب بن جابر»گرفتار باد پلید گشته و صورت و چشمانش کج شده است.ابو جعفر علیه السّلام فرمود:«پنج مثقال قرنفل(گل میخک)در ظرفی قرار داده،دهانۀ آن را محکم ببندند و آن را گل اندود کنند.اگر فصل تابستان باشد یک روز و چنانچه زمستان باشد دو روز در آفتاب قرار دهند.آن گاه قرنفل را از آن ظرف خارج کرده،کاملا بسایند،سپس با آب باران بیامیزند به گونه ای که قوام یابد.آن گاه بیمار به پشت بخوابد و از خمیر قرنفل بر ناحیۀ بیمار شده بمالند و بیمار همچنان باید بماند تا خمیر قرنفل خشک شود و چون چنین شد،خدای-جل و علا-بیماری را از او برخواهد گرفت و بیمار به اذن خدا به بهترین وضعیت[طبیعی]خود باز خواهد گشت.

صباح می گوید:یارانمان شتابان نزد شبیب بن جابر رفته،مژدۀ درمان [پذیری]را به او دادند.او نیز به همان صورتی که دستور داده شده بود عمل کرده و به یاری خدا به بهترین حالات خود بازگشت». (۲)

ص:۳۰۲

۱- (۱)) .کافی ۳۱۲/۶/حدیث ۵؛بحار الانوار ۴۳/۶۵/حدیث ۲(به نقل از:همان)و وسائل الشیعه ۱۷/ ۳۳/حدیث ۲.

۲- (۲)) .کافی ۸۱/۶؛بحار الانوار ۱۸۶،/۶۲/حدیث ۲(به نقل از:همان)و مستدرک الوسائل ۴۴۶/۱۶/ حدیث ۱۱.

درمان خونریزی مداوم

محمد بن یحیی از محمد بن عیسی از علی بن مهزیار نقل کرده است که گفت:«کنیزکی داشتم که در نوبتی،خون عادت ماهانه اش بند نمی آمد و در آستانهٔ مرگ قرار گرفت.ابو جعفر علیه السّلام فرمود تا سویق(حلیم)عدسی به او خورانده شود و چون سویق به او داده شد،خونریزی اش متوقف گردید و سلامت خود را بازیافت». (۱)

درمان سردی معده و تپش قلب

از«محمد بن علی ذنجویه»(یا رنجومهٔ)طبیب نقل شده است که گفت:

«عبد الله بن عثمان برای ما نقل کرد که:از سردی معده و تپش قلب به ابو جعفر، محمد بن علی بن موسی علیه السّلام شکایت بردم،حضرت فرمود:تو را چه می شود که داروی جامع پدرم را نادیده گرفته ای؟

گفتم:ای پسر رسول خدا،این دارو کدام است؟

فرمود:تمام شیعیان،آن را می شناسند.

گفتم:مولای من،من نیز یکی از آنان هستم دستور تهیهٔ آن را به من بده تا

۱- ((۱)) .کافی ۳۰۷/۷/حدیث ۲،و وسائل الشیعه،۱۰/۱۷/حدیث ۲(به نقل از:همان).از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که فرمود:«سویق عدس،تشنگی را فرو می نشاند،معده را تقویت می کند،شفای هفتاد درد است،صفرا را از بین می برد و درون را خنک می کند.هرگاه امام صادق علیه السّلام به سفر می رفت سویق عدس با خود می برد و هرگاه یکی از اطرافیان و خدم امام علیه السّلام دچار غلیان(بالا رفتن فشار)خون می شد،به او می گفت:سویق عدس بخورد که غلیان خون را آرام می کند و حرارت بدن را فرومی نشاند.مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث آورده است:...سویق عدس به دو دلیل حرارت و صفرا را فرو می نشاند:یکی از جهت کاستن دما در مزاج های گرم و دیگری به جهت کاهش فشار خون است که از جریان آن در عروق می کاهد و از همین رو خون حیض را-که در حدیث آمده است-بند می آورد(بحار ۶۳/۶۶).

خود آن را به کار گیرم و به دیگر مردم نیز بدهم.

حضرت فرمود:زعفران،عاقرقرحا،سنبل،قاقله،بنگ،خربق سفید و فلفل سفید به مقدار مساوی و ابرفیون(فریبون)دو برابر تهیه کرده،ساییده به صورت نرم درآورده،از پارچه ای ابریشمین گذرانده،صاف کنید،سپس با دو برابر وزن آن ها عسل تصفیه شده مخلوط کنید.چنانچه از این معجون به اندازه یک حب با آب زیره (۱)به کسی که از سردی معده و تپش قلب رنج می برد خورانده شود،به اذن خدا شفا خواهد یافت». (۲)

درمان درد سنگ(کلیه و مثانه)

«محمد بن حکام»از«محمد بن النضر»(معلم فرزندان امام جواد)نقل کرده است که گفت:از درد سنگ[کلیه یا مثانه]نزد امام جواد علیه السّلام شکایت بردم.

حضرتش فرمود:وای بر تو،چرا از داروی جامع پدرم غافلی؟

گفتم:سرورم،طریقهٔ تهیهٔ آن را به من بیاموز.

فرمود:این دارو را داریم.آن گاه کنیزکی را فراخواند و فرمود:ای کنیزک، ظرف سفالین سبز رنگ را نزد من بیاور.

کنیزک ظرف را حاضر کرد و آن حضرت به اندازهٔ یک حب از محتویات ظرف را درآورد و به من فرمود:این حب را با آب سداب(اسفند-سداب کوهی)یا آب ترب پخته بخور که از این بیماری شفا خواهی یافت». (۳)

۱- (۱) .طبیعتی گرم دارد و قولنج و بادهای شکم را برطرف می کند.چنانچه در سرکه خیس و خورده شود، عادت خوردن گل و خاک را از بین می برد.در روایت است:هر چیزی که وارد شکم شود تغییر حالت می دهد،جز زیره[که تأثیرگذار بوده و تأثیر نمی پذیرد](الطب فی الکتاب و السنه/۱۴۷).

۲- (۲) .ر.ک:مستدرک عوالم العلوم و المعارف ۳۶۱/۲۳-۳۶۸.

۳- (۳) .ر.ک:مستدرک عوالم العلوم ۳۸۵/۲۳-۳۷۰(بخش امام محمد بن علی الجواد)علیه السّلام.

محمد بن النضر گفت:آن حب را با آب سداب خوردم به خدا سوگند،تا به امروز از جهت سنگ دردی در خود حس نکرده ام». (۱)

۶.دعا و نیایش در میراث امام جواد علیه السّلام

اشاره

آنچه در این میان ارائه می شود،مجموعه ای گرانسنگ از دعا و نیایش هایی است که امام جواد علیه السّلام از پدران بزرگوارش و آنان از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده اند و حضرت ختمی مرتبت آن ها را از خدای-عز و جل-دریافت کرده است که می توان آن ها را«صحیفۀ امام جواد علیه السّلام»دانست.سید بن طاووس با اسناد خود از ابو جعفر بن بابویه از ابراهیم بن محمد بن حارث نوفلی روایت کرده است که گفت:«پدرم-که خادم محمد بن علی جواد علیه السّلام بود-برای من نقل کرده،گفت:هنگامی که مأمون،دختر خود را به همسری ابو جعفر،محمد بن علی جواد علیه السّلام درآورد،ابو جعفر علیه السّلام به مأمون نوشت:برای هر زنی مهر و صداقی است که از دارایی شوهر گرفته می شود.خدا اموال و دارایی ما را در آخرت قرار داده و در آن جا برای ما اندوخته است و اموال شما را در دنیا مقرر فرموده و گنجینۀ آن در این جهان است.

از این رو«الوسائل الی المسائل»(وسیله های رسیدن به نیازها و خواسته ها)را صداق دخترت قرار می دهم.[این صداق]مجموعه، مناجات هایی است که پدرم آن را به من داد و گفت:از پدرش موسی گرفته است و پدرش گفته است آن را از پدرش جعفر گرفته و او گفته،آن را از پدرش محمد و ایشان گفته است از پدرش علی بن الحسین دریافت داشته و او گفته

۱- (۱)) .بحار الانوار ۲۴۹/۶۲/حدیث ۱۱ و مستدرک الوسائل ۴۶۵/۱۶/حدیث ۲۵.

است که از پـدرش حسـین بن علی دریـافت کرده و او گفته از برادرش حسن بن علی دریافت کرده است.او نیز گفته است که آن را از پدرش علی بن ابی طالب علیه السّلام دریافت کرده است و آن حضرت گفته است آن را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دریافت کرده است و آن حضـرت فرمود:جبرئیل آن را به من داد و گفت:ای محمـد،...خـدای صاحب عزت،تو را سـلام رسانده،می فرماید:این [دعاها]کلیدهای گنجینه دنیا و آخرت است.از این رو آن ها را وسـیلۀ خود برای رسیدن به خواسته ها و نیازهـایت قرار ده که[هم به وسـیلۀ این ها]به خواسـته هایت خواهی رسـید.مبادا آن ها را وسـیلۀ رسـیدن به نیازهای دنیایی قرار دهی که از بهره ات در آخرت کم خواهد شد.این ها ده وسـیله[برای رسـیدن به ده خواسته]است که[می توانی]درهای خواسته های خویش را با آن بکوبی و نیازهای خود را بخواهی و به آن ها برسی.و اینک نسخه ای از آن[را پیش رو داری]:

۱.نیایش برای طلب خیر

«بسـم الله الرحمـن الرحيم.أللهـمّ إن خيرتـك فيمـا اسـتخرتك فيـه تنيـل الرغـائب،و تجزل المـواهب،و تغنـم المطـالب،و تطيب المكاسب،و تهدى إلى أجمل المذاهب،و تسوق إلى أحمد العواقب،و تقى مخوف النوائب.

أللهمّ إنى أسـتخيرك فيمـا عزم رأيى عليه،و قادنى عقلى إليه،فسـهّل اللهمّ منه ما توعّر،و يسّـر منه ما تعسّـر،و اكفنى فيه المهمّ،و ادفع عنّى كلّ ملّم،و اجعل يا ربّ عواقبه غنما،و مخوفه سلما،و بعده قربا،و جدبه خصبا.

و أرسـل اللهم إجـابتى،و أنجـح طلبتى،و اقض حـاجتى،و اقطع عنّى عوائقهـا،و امنع عنّى بوائقها،و اعطنى اللهمّ بالنجاح،و خصّـه بالصلاح،و أرنى أسباب الخيره فيه واضحه،

و أعلام غنمها لائحه،و اشدد خناق تعسّرها،و أنعش صريع تيسّرها.

و بيّن اللهمّ ملتبسها و أطلق محتبسها،و مكّن اسّها حتّی تکون خیره مقبله بالغنم مزیله للغرم،عاجله للنفع،باقیه الصنع،إنّک ملیئ بالمزید،مبتدئ بالجود»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بارخدایا،در آنچه از تو طلب خیر کردم،خیری برای من خواستی(گزیدی)که به وسیلهٔ آن خواسته های والاـ به دست می آید،موهبت ها و دهش را فراوان می کند،و به سوی بهترین فرجام ها پیش می فرستد و از مصیبت های مخوف و هولناك ایمن می گرداند.

بار خدایا،در چیزی که رأی من بر آن تعلق گرفته و خرد من به سوی آن روانم ساخته،از تو طلب خیر می کنم،پس[خداوندا،]آنچه از آن ناهموار است هموار گردان،و سختی های آن را آسان نما،و مهم آن را[که از من برنیاید]خود کفایت فرما،و هر مصیبت و بلا را از من دور ساز و-بار الها-فرجام آن را سود بخش،بیم آن را به ایمنی،دوری آن را نزدیک و بی حاصلی آن را به باروری مبدل فرما.

بار خدایا،سؤال مرا اجابت فرما،و درخواست مرا به ثمر برسان نیازم را برآورده گردان، و موانع آن ها را از سر راه من برگیر و بدبختی های آن را از من دور ساز.بار خداوندا،پرچم فیروزی را به دستم ده،و در آنچه از تو طلب خیر کردم،خیرم عطا کن،و در آنچه به درگاه تو دعا کردم،فراوانی عطایم نما،و آنچه[در رسیدن آن]به تو امید بسته ام مرحمت فرما و-بار خداوندا-آن ها را با پیروزی قرین گردان،و با صلاح و نیکی ویژه اش نما،و اسباب خیر را در آن ها به روشنی به من بنمایان،و نشانه های بهره مندی را در آن ها آشکار گردان،و ستیز و خشم سختی های آن را در بند کش و آسانی از پای درآمدهٔ آن را سرزندگی ببخش.

بار خداوندا،موارد تردیدآمیز و آمیخته به سردرگمی آن را روشن،و[آن دسته از] نعمت های دربند شده را آزاد نما،و بنیان آن را استواری و استحکام بخش تا خیری باشد که با

غنیمت و سودمندی روی آورد و بدهی ها را بزداید،آن سان که سودش زودهنگام و وجودش پایدار باشد که تو با افزون دهی[بندگانت را از نعمت ها]سرشار می کنی و در بخشش آغازگری.

۲.نیایش برای طلب درگذشتن از لغزش ها

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهم إن الرجاء لسعه رحمتک أنطقنی باستقالتک و الأمل لأناتک،و رفقک شجعنی علی طلب أمانک و عفوک،ولی یا ربّ ذنوب قد واجهتها أوجه الانتقام،و خطایا قد لاحظتها أعین الاصطلام،و استوجبت بها علی عدلک ألیم العذاب،و استحققت باجتراحها مبیر العقاب،و خفت تعویقها لإجابتی،و ردّها إیّای عن قضاء حاجتی،و إبطالها لطبتی،و قطعها لأسباب رغبتی،من أجل ما قد أنقض ظهری من ثقلها،و بهظنی من الإستقلال بحملها،ثمّ تراجعت ربّ إلی حلمک عن الخاطئین،و عفوک عن المذنبین،و رحمتک للعاصین،فأقبلت بثقتی متوکّلا علیک،طارحا نفسی بین یدیک، شاکیا بثّی إلیک،سائلا ما لا أستوجبه من تفریج الهمّ،و لا أستحقه من تنفیس الغمّ، مستقیلا لک ایّای،واثقا مولای بک.

اللهمّ فامنن علیّ بالفرج،و تطوّل بسهوله المخرج،و ادللنی برأفتک علی سمت المنهج،و أزلقنی بقدرتک عن الطریق الأعوج،و خلّصنی من سجن الکرب بإقالتک،و اطلق اسری برحمتک،و طل علیّ برضوانک،وجد علیّ بإحسانک،و أقلنی عثرتی،و فرّج کربتی،و ارحم عبرتی،و لا تحجب دعوتی،و اشدد بالاقاله أزری،و قوّ بها ظهری،و أصلح بها أمری،و أطل بها عمری،و ارحمنی یوم حشری و وقت نشری،إنک جواد کریم،غفور رحیم»؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،امید به رحمت گسترده ات و آرزوی [بهره مندی از]بردباری ات[زبان]مرا به خواستن گذشت از تو گویا ساخت،و بردباری ات مرا

به طلب امان و گذشتت تشویق و ترغیب کرد.

بـار پروردگـارا،گناهـانی دارم که انواع انتقـام پیش رو دارد،و لغزش هایی از من سـرزده است که از دیـدگان بنیان سوز پنهان نمانـده است و هم از این جهت و براساس داوری عادلانه ات سـزاوار عذاب دردناک هسـتم،و به دلیل ارتکاب چنین گناهان و لغزش هایی مستحق کیفر نابودکننده می باشم.[هم با بودن این گناهان که]سنگینی آن کمرم را شکسته و مرا از کشیدن بار آن ها خسـته کرده،ترس آن دارم که اجابت[دعای]من به تأخیر افتد،و مانع برآورده شدن حاجتم گردد،و خواسته هایم را باطل(بی اثر)گرداند و رشـتهٔ رسـیدنم به خواهش هایم را بگسـلد،اما هنگامی که به بردباری ات در مورد خطاکاران،و گذشـتت از گناه کاران،و رحمتت نسبت به عصـیانگران نگریسـتم،با اعتماد و وثوق بر تو توکل کرده به سویت آمدم،و خویش را در درگاه تو افکندم(قرار دادم)،و از اندوهم به تو شـکایت آوردم،و برطرف شدن اندوهی که مسـتحق آن نیسـتم و گشایش غصه ای که نه سزاوار آنم از تـو می خـواهم[و هم]به درگـاه تـو درخـواست گـذشت می کنم و از تـو درخـواست گـذشت دارم و به تـو-ای سرورم-اعتماد و وثوق دارم.

بارخداوندا،با گشایش بر من منت گذار،و با آسان گرداندن راه نجات،بر من تفضل فرما، و با مهربانی ات به راه[راست]هدایتم نما،و با قـدرت خود از[پیمودن]راه کـج بازم دار،و با گذشـتت از زنـدان انـدوه رهایی ام بخش،و به رحمتت مرا از بند اسارتم وارهـان،و با رضایت خویش بر من تنعّم کن،و با احسانت مرا از وجودت بهره منـد ساز،و از لغزش هایم درگـذر،و گرفتاری ام را برطرف فرما،و بر اشک[نـدامت من]ترحم نما،و دعایم را ناشـنیده مگیر،و با توبه پذیری ات پشـتم را اسـتوار و محکم ساز،و کارم را به سامان آر،و عمرم را دراز گردان و آن گاه که[در قیامت]مرا زنده کنی،بر من ترحم کن که تو بخشـندهٔ با کرامت و آمرزنده و مهربان هستی.

ص:۳۰۹

۳.نیایش به هنگام سفر

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهم انّی ارید سفرا فخر لی فیه،و أوضح لی فیه سبیل الرأی،و فهّمنیه،و افتح عزمی بالإستقامه،و اشملنی فی سفری بالسلامه،و أفدنی جزیل الحظ و الکرامه،و اکلأنی بحسن الحفظ و الحراسه،و جنّبنی اللهمّ وعثاء الأسفار،و سهّل لی حزونه الأوعار،و أطولی بساط المراحل،و قرّب منّی بعد نأی المناهل،و باعدنی فی المسیر بین خطی الرواحل،حتّی تقرّب نیاط البعید،و تسهّل وعور الشدید.

و لقّنی اللهمّ فی سفری نجح طائر الواقیه،و هبنی فیه غنم العافیه،و خفیر الإستقلال،و دلیل مجاوزه الأهوال،و باعث وفور الکفایه،و سانح خفیر الولایه،و اجعله اللهمّ سبب عظیم السلم حاصل الغنم.

و اجعل اللیل علیّ سترا من الآفات،و النهار مانعا من الهلکات،و اقطع عنّی قطع لصوصه بقدرتک،و احرسنی من وحوشه بقوّتک،حتی تکون السلامه فیه مصاحبتی،و العافیه مقاربتی،و الیمن سائقی،و الیسر معانقی،و العسر مفارقی،و الفوز موافقی، و الأمن مرافقی،إنک ذو الطول و المنّ،و القوه و الحول،و أنت علی کلّ شیء قدیر،و بعبادک بصیر خبیر»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،آهنگ سفر دارم،پس در این سفر برای من خیر مقرر فرما،و راه درست را برای من آشکار و مرا با آن آشنا ساز،و عزم[سفر]مرا با استقامت بگشا،و در سفرم سلامت را همراه من فرما،و از بهره و کرامت فراوانت بر من ارزانی دار،و در نگهبانی و حفاظت نیکویت حفظم نما،و-بارخداوندا-از سختی ها و ناهنجاری های سفر دورم دار،و سختی و ناهمواری دشت ها را بر من آسان گردان،و راه طولانی را برای من درنورد،و دوری آبشخور را برای من نزدیک نما،و گام های مرکب ها را بلند کن تا مقصد دور را نزدیک و ناهنجاری های سخت[سفر]را آسان فرمایی.

ص:۳۱۰

بـار خداونـدا،خجسـتگی سـفرم را به من الهام فرما،و در آن از عافیت و سـلامت بهره منـدم نما و ایمنی ام ده،و راه گذشـتن از هراس ها به من بنمایان،و وسایل بی نیازی کامل بر من ارزانی دار و فرخنده[طایر]نگهبان به من عطا فرما.

بارخداونـدا،ایـن سـفر را وسـیلهٔ سـلامت سـترگ و سودمنـد قرار ده،و شب را برای من پوششـی از آفت هـا،و روز را مـانعی از هلاکت ها گردان،و گزنـد راه زنان را به قـدرت خود از من بازدار،و با توان خود از ددگان مرا محافظت فرما تا این که در این سفر،سـلامت،مرا همراهی کنـد،و تندرستی و عافیت،در کنارم باشد،و سـعادت و خجسـتگی مرا به پیش برد،و سـختی ها از من دوری جوینـد،و پیروزی بـا من باشـد و امنیت و امـان قرین من گردد که تو صـاحب لطف و حول و قوت هستی و تو بر هرچیز توانا و از[حال]بندگانت آگاه و بینایی.

۴.نیایش در طلب روزی

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهم أرسـل علیّ سـجال رزقـک مـدرارا،و أمطر علیّ سـحائب إفضالـک غزارا،و أدم غیث نیلـک إلیّ سجالاـو أسـبل مزیـد نعمک علی خلّتی إسـبالا،و أفقرنی بجودک إلیک،و أغننی عمّن یطلب ما لـدیک،و داو داء فقری بـدواء فضـلک،و أنعش صـرعه عیلتی بطولک،و تصـدّق علی إقلالی بکثره عطائک،و علی اختلالی بکریم حبائک،و سـهّل ربّ سبیل الرزق الیّ،و ثبّت قواعده لدیّ،و بجّس لی عیون سـعته برحمتک،و فجّر أنهار رغد العیش قبلی برأفتک،و أجدب أرض فقری،و أخصب جـدب ضـرّی،و اصـرف عنّی فی الرزق العوائق،و اقطع عنّی من الضـیق العلائق،و ارمنی من سـهم الرزق اللهم بأخصـب سهامه،و أحینی من رغد العیش بأکثر دوامه،و اکسـنی اللهم سـرابیل السـعه،و جلابیب الدّعه فإنی یا رب منتظر لإنعامک بحذف المضیق،و لتطوّلک التعویق،و لتفضلک بازاله التقتیر،و لوصول حبلی بکرمک بالتیسیر.

و أمطر اللهم علیّ سماء رزقک بسجال الدّیم،و أغننی بعوائد النّعم،وارم مقاتل

الاقتـار منّی،و احمـل کشف الضـر عنّی علی مطایا الإعجال،و اضـرب عنّی الضـیق بسـیف الإستیصال،و أتحفنی ربّ منک بسـعه الإفضال،و امددنی بنموّ الاموال،و احرسـنی من ضـیق الإقلال.و اقبض عنّی سوء الجذب،و ابسط لی بساط الخصب،و اسـقنی من ماء رزقک غدقا،و انهج لی عمیم بذلک طرقا،و فاجئنی بالثروه و المال،و أنعشـنی به من الإقلال،و صبّحنی بالإسـتظهار،و مسّنی بالتمکن من الیسار،إنّک ذو الطول العظیم، و الفضل العمیم،و المنّ الجسیم و أنت الجواد الکریم»؛

بـه نـام خـدای بخشایشـگر مهربان.بـار خداونـدا،روزی فراوانـت را پی درپی بر من فرو فرست،و ابرهـای نعمتت را پربـار بر من ببـاران،و بـاران عطـایت را بر من فراوان و پردوام گردان، و نعمت افزون خود را بر کاستی و ناداری ام روان گردان،و با جود و بخشـشت،مرا نیازمنـد خود سـاز،و از جوینـدگان داشـته هـایت بی نیازم نما،و درد مسـتمندی ام را با فضل خود درمان کن،و با قدرت خویش ناتوانی ام را در[کشـیدن بار گران]عایله مندی ام توانایی بخش،و با فراوانی عطایت و دهش های کریمانه ات بر نداری ام تصدق فرما.

و-پروردگـارا-راه رسـیدن روزی به سوی مرا هموار کن،و پـایه هـای آن را اسـتوار نمـا،و چشـمه هـای رحمتت را برای من به جوشـش درآر،و بـا مهربـانی ات جویبارهـای زنـدگی خـوش و توأم بـا آسـایش را برای من روان گردان،و زمین بینوایی ام را خشک و خشـکسالی سـختی هایم را به باروری و پرحاصـلی مبدل فرما،و موانع رسـیدن روزی ام را از میان برگیر و تنگناهایی که در انتظار من است از من بازگیر.

خداوندا،پربارترین تیرهای روزی را به سوی من روانه نما،و زندگی ام را با آسایش پردوام همراه ساز،و-بار خداوندا-تن پوش گشـایش و آسـایش بر انـدام من بپوشـان که- خداونـدا-در انتظـارم تا تنگناها به وسـیلهٔ انعام تو،و تأخیرها به قـدرت تو و تهی دستی ام به فضلت برطرف شود و به کرمت آسایش و آسانی را دریابم.

بار خداوندا،باران پردوام از آسمان روزی ات بر من فروریز،و با نعمت های در رسیده ات

مرا بی نیاز گردان،و تنگ دستی ام را آماج تیر نابودی قرار ده،و گرفتاری ها و سختی های مرا زود برطرف فرما،و با شمشیر از بن برکننده،تنگناها را از[زندگی]من ریشه کن نما،و-پروردگارا -دهش های گسترده ات را به من ارمغان ده،و با رشد و فزونی یافتن اموال،مرا مدد کن،و مرا از [گزند]تنگناهای کاستی حفظ فرما.

[بار خداوندا،]بدی نداری را از من بازگیر و زیرانداز پرحاصلی و فراوانی را برای من بگستران،و از آب روزی ات،گوارایم بنوشان،و راه های آن ها را برای من بنمایان،و ثروت و مال غیر منتظره ای برای من مقدر فرما و به وسیلهٔ آن مرا از کاستی[رهایی ده و]توان بخش،و با حمایت[خویش]روز مرا آغاز کن و به وسیلهٔ گشایش و وسعت مرا توانایی عطا فرما که تو صاحب قدرت سترگ و فضل فراگیر و نعمت های بزرگ هستی و بخشندهٔ کریمی.

۵.نیایش در پناه بردن به خدا

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهم إنی أعوذ بک من ملمّات نوازل البلاء،و أهوال عظائم الضرّاء،فأعذنی ربّ من صرعه البأساء،و احجبنی من سطوات البلاء،و نجّنی من مفاجأه النقم و أجرنی من زوال النعم و من زلل القدم،و اجعلنی اللهمّ فی حیاطه عزّك،و حفاظ حرزك من مباغته الدوائر،و معاجله البوادر.

اللهمّ ربّ،و أرض البلاء فاخسفها،و عرصه المحن فارجفها،و شمس النوائب فاکسفها،و جبال السوء فانسفها،و کرب الدهر فاکشفها،و عوائق الامور فاصرفها،و أوردنی حیاض السلامه،و احملنی علی مطایا الکرامه،و اصحبنی بإقاله العثره،و اشملنی بستر العوره.

وجد علیّ یا رب بآلائک،و کشف بلائک،و دفع ضرّائک،و ادفع عنّی کلاکل عذابك، و اصرف عنّی ألیم عقابك،و أعذنی من بوائق الدهور،و أنقذنی من سوء عواقب الامور، و احرسنی من جمیع المحذور.

و اصدع صفات البلاء عن أمری،و اشلل یده عنّی مدی عمری،إنک الربّ المجید، المبدیء المعید،الفعّال لما ترید»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بار خدایا،از بلاهای مصیبت بار و هول سختی های بزرگ به تو پناه می برم،پس-پروردگارا- مرا از پای در افتادن به وسیلهٔ بیچارگی و بینوایی در پناه گیر،و از چیرگ بلا محفوظم دار،و از خشم ناگهان در رسیده نجاتم ده،و از زوال نعمت ها و لغزش قدم پناهم ده و-بار خدایا-از بلاهای ناگهانی مرا در حصار عزتت و حفاظ حمایتت قرار ده.

بار خدایا،پروردگارا،سرزمین بلا[خیز]را[در زمین]فرو بر،و عرصهٔ محنت ها و اندوه ها را بلرزان،و خورشید مصیبت ها را دچار کسوف(خاموشی)کن،و کوه های بدی را در هم کوب،و پریشانی روزگار را برطرف نما،و موانع[پیشرفت]امور را بزدا،و مرا بر حوض (آبشخور)های سلامت وارد گردان،و بر مرکب های کرامت سوار نما،و گذشت از لغزش ها را بر من ارزانی دار و بدی هایم را بپوشان.

بار پروردگارا،نعمت هایت را بر من ارزانی دار،و بلایت را از من برگیر،و فشار طاقت سوز عذابت را از من دور کن،و کیفر سختت را از من بازگیر،و از بدبختی های روزگار در پناهم گیر،و از بدفرجامی نجاتم ده و از تمام خطرها مرا محافظت فرما.

بار خدایا،بلاـ را از امور من برگیر،و دست[تطاول]آن را در تمام عمرم از من کوتاه فرما که تو پروردگار ستوده،آغازگر و بازگرداننده ای و آنچه خواهی همان کنی.

۶.نیایش در طلب توبه

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللّهم إنی قصدت إلیک بإخلاص توبه نصوح،و تثبیت عقد صحیح،و دعاء قلب قریح و إعلان قول صریح.أللهمّ فتقبّل منّی مخلص التوبه،و إقبال سریع الأوبه،و مصارع تخشّع الحوبه.قابل ربّ توبتی بجزیل الثواب،و کریم المآب،و

حطّ العقاب،و صرف العذاب،و غنم الإیاب،و ستر الحجاب.وامح اللهم ما ثبت من ذنوبی،و اغسل بقبولها جمیع عیوبی،و اجعلها جالیه لقلبی،شاخصه لبصیره لبّی،غاسله لدرنی،مطهّره لنجاسه بدنی،مصحّحه فیها ضمیری،عاجله إلی الوفاء بها بصیرتی.

و اقبل یا ربّ توبتی،فأنها تصدر من اخلاص نیّتی،و محض من تصحیح بصیرتی، و احتفال فی طویّتی و اجتهاد فی نقاء سریرتی،و تثبیت لإنابتی،مسارعه إلی أمرک بطاعتی.

و اجلّ اللهمّ بالتوبه عنّی ظلمه الإصرار،وامح بها ما قدّمته من الأوزار،واکسنی لباس التقوی،و جلابیب الهدی،فقد خلعت ربق المعاصی عن جلدی،و نزعت سربال الذنوب عن جسدی،مستمسکا ربّ بقدرتک،مستعینا علی نفسی بعزّتک،مستودعا توبتی من النکث بحضرتک،معصما من الخذلان بعصمتک مقارنا به لا حول و لا قوه الاّ بک»؛

به نام خداوند بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،با توبهٔ نصوح خالص،و عزمی استوار و از سر اعتقاد،و دعایی از دل خون چکان و با سخن و بیانی صریح،آهنگ تو کرده ام.بار خدایا، توبهٔ خالص،و بازگشتن زودهنگام و[عذر]از پای افتادنم را در برابر گناه از من بپذیر،و توبهٔ مرا با پاداش فراوانت،بازگشت گاه گرامی،فرو ریختن کیفر،دور کردن عذاب و بهره و غنیمت بازگشتن و پوشش حجاب ستاری ات پاداش ده.

بار خدایا،آنچه از گناهان من ثبت شده است،پاک فرما،و با پذیرش[زدودن]آن،تمام عیب های مرا بشوی،و[توبهٔ از]آن را مایهٔ جلا-و صفای دل من قرار ده،و هم به وسیلهٔ آن بصیرت خودم را تیز نما،و آن را شوینده چرک[معنوی]من و پاک کنندهٔ آلودگی اندامم گردان، و وجدانم را به وسیلهٔ آن تصحیح فرما(در مسیر درست قرار ده)،آن سان که بصیرتم را به وفا[ی به پیمان تو]شتابان کند.

بار خداوندا،توبه ام را بپذیر که از نیت خالص من،و از عمق بصیرت راه یافتهٔ من،و از

ص:۳۱۵

عنایت و توجه اندیشه و تلاش من در پاک گرداندن نهانم،و تثبیت توبه و شتافتن به سوی فرمان تو[که]با فرمانبرداری از تو[محقق می شود]برآمده است.

بار خداوندا،با[پذیرش]توبه[ام]تاریکی اصرار[بر گناه و لغزش]را از من برطرف فرما، و به وسیلهٔ آن،کوله بارهای گناه که بیشتر فراهم آورده ام پاک گردان،و جامهٔ پرهیزگاری و هدایت بر اندامم بپوشان که به یقین،خویش را از کمند معاصی رهانیده ام،و تن پوش گناهان را از تن برگرفته ام و-بار خدایا-در این راه به تو تمسک جسته،به وسیلهٔ عزت و استواری ات بر نفس خویش یاری می خواهم و توبه ام را از شکستن به ساحتت سپرده ام و از خوار شدن به پناه گاه[امن]تو پناه برده ام خود را قرین[این پناه]قرار داده ام که قدرت و توانی جز به وسیلهٔ تو[و اتکای بر قدرت تو]نباشد.

۷.نیایش در طلب حج

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهم ارزقنی الحجّ الّذی فرضته علی من استطاع إلیه سبیلا،و اجعل لی فیه هادیا و إلیه دلیلا،و قرّب لی بعد المسالک.و أعنّی علی تأدیه المناسک،و حرّم بإحرامی علی النار جسدی،وزد للسفر قوّتی و جلدی،و ارزقنی ربّ الوقوف بین یدیک،و الإفاضه إلیک و اظفرنی بالنجح بوافر الربح.

و اصدرنی رب من موقف الحج الأكبر إلی مزدلفه المشعر،و اجعلها زلفه إلی رحمتک،و طریقا إلی جنّتک،وقفنی موقف المشعر الحرام،و مقام وقوف الإحرام،و أهّلنی لتأدیه المناسک،و نحر الهدی التوامک بدم یثجّ،و أوداج تمجّ،و إراقه الدماء المسفوحه،و الهدایا المذبوحه،و فری أوداجها علی ما أمرت،و أتنفّل بها کما و سمت.

و احضرنی اللهمّ صلاه العید،راجیا للوعد،خائفا من الوعید،حالقا شعر رأسی و مقصّرا،و مجتهدا فی طاعتک،مشمّرا،رامیا للجمار،بسبع بعد سبع من الأحجار،و أدخلنی اللهمّ عرصه بیتک و عقوتک و أولجنی محلّ أمنک و کعبتک،و مشاکیک و سؤالك

و وفدك و محاويجك،وجد عليّ اللهمّ بوافر الأجر،من الإنكفاء و النّفر،و اختم اللهمّ مناسک حجّی،و انقضاء عجّی بقبول منك لی،و رأفه منك بی یا ارحم الراحمین»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،حجی را که بر توانمندان و آنان که بتوانند بدان راه یابند واجب گردانیده ای،روزی ام فرما،و برای من در آن هدایتگری و به سوی آن رهنمایی قرار ده،و دوری راه ها را برای من نزدیک فرما،و بر انجام مناسک،یاری ام ده،و با احرام[بستنم]آتش[دوزخ]را بر اندامم حرام گردان،و برای[این]سفر بر توان و بردباری ام بیفزا،و-پروردگارا-وقوف در درگاهت و روانه شدن به سوی حضرتت را روزی ام نما و مرا با سودمند شدن از بهره های فراوان پیروز گردان.

و-پروردگارا-مرا از موقف حج اکبر به مزدلفهٔ مشعر باز گردان و آن را نزدیک شدن به سوی رحمت خویش و راهی به سوی بهشتت قرار ده.[بار خداوندا،]وقوف در مشعر الحرام و درک مقام عرفات را ارزانی ام دار،و مرا شایستگی ادای مناسک و قربانی کردن شتران کوهان برآمده ای که رگ های گردنشان سخت خون فشان باشد(کنایه از سلامت قربانی)و[دیگر]قربانی هایی که[در راه تو و]آن سان که فرمان داده ای قربانی کنم و آن گونه که مشخص فرموده ای بر[مقدار واجب]قربانی کردن بیفزایم.

بارخدایا،در حالی توفیق حضور در نماز عیدم عطا فرما که به وعده هایت امید داشته و از وعید(کیفر دادنت)بیمناک باشم.سرتراشیده و تقصیر کرده،در طاعتت کوشا باشم،و کمر همت بسته جمرات را یکی پس از دیگری[هریک]با هفت سنگ رمی کنم.

بار خداوندا،مرا در عرصهٔ خانهٔ امنت و کعبه ات وارد کن،و در شمار سائلان،نیازمندان، میهمانان و آن کسانی که به سوی تو شکایت می آورند،قرار ده.و-بار خدایا-پاداش فراوانت را بر من عنایت فرما تا از واژگونی(به رو در افتادن)و گریز[از حریمت]بازم داری.بار خداوندا،فرجام مناسک حج و تلبیه های بلندآوای مرا با قبول خویش و مهرورزی ات به من رقم زن،ای مهربانترین مهربانان.

ص:۳۱۷

۸.نیایش برای برطرف شدن ستم

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهمّ إن ظلم عبادک قد تمکّن فی بلادک،حتّی أمات العدل،و قطع السبل،و محق الحق،و أبطل الصدق،و أخفی البرّ،و أظهر الشرّ،و أخمد التقوی،و أزال الهدی،و أزاح الخیر،و أثبت الضیر،و أنمی الفساد،و قوّی العناد،و بسط الجور،و عدی الطور.

أللهم یا ربّ لا یکشف ذلک الاّ سلطانک،و لا یجیر منه إلاّ امتنانک،أللهم ربّ فابتر الظلم،و بتّ حبال الغشم،و أخمد سوق المنکر،و أعزّ من عنه ینزجر،و احصد شأفه أهل الجور،و ألبسهم الحور بعد الکور.

و عجّل اللهم إلیهم البیات،و أنزل علیهم المثلات،و أمت حیاه المنکر،لیؤمن المخوف،و یسکن الملهوف،و یشبع الجائع،و یحفظ الضائع،و یأوی الطرید،و یعود الشرید،و یغنی الفقیر،و یجار المستجیر،و یوقّر الکبیر،و یرحم الصغیر،و یعزّ المظلوم،و یذلّ الظالم،و یفرّج المغموم،و تنفرج الغمّاء،و تسکن الدهماء،و یموت الإختلاف،و یحیی الإئتلاف،و یعلو العلم،و یشمل السلم،و یجمع الشتات،و یقوی الإیمان،و یتلی القرآن،إنک أنت الدیّان،المنعم المنّان»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،ستم بندگانت سراسر زمین را فراگرفته است،آن سان که عدل را میرانده،و راه ها را بریده،و حق را از میان برده،و صدق و درست کرداری را باطل و منسوخ کرده،و نیکی را پنهان و بدی را آشکار نموده،و[فروغ]پرهیزگاری را خاموش و هدایت را زایل ساخته،و خیر را برچیده و بدبختی و بیچارگی را گسترانده،و فساد را رشد داده،و خودسری و سرکشی را قوت بخشیده،و جور و ستم را بسط داده و[در این راه]از حد درگذشته است.

بار خداوندا،آن[ستم]را جز سلطان و قدرت تو نتواند برطرف سازد،و جز لطف و

منت تو،پناهگاهی از آن نباشد.بار خداوندا،پروردگارا،ستم را در هم شکن و رشته های خودکامگی را بگسل،و بازار منکر[و کارهای ناشایست]را بی رونق فرما،و آن که از آن دوری می کند،عزیز دار و بنیاد ستمکاران را از ریشه برکن،و پس از فراوانی نعمت،جامهٔ ناداشتن ها بر اندام شان بپوشان.

بار خداوندا،[آن گاه که در خوابند]عذاب شبانه،شتابان بر آنان فرو فرست و بدبختی ها بر ایشان نازل گردان،و منکر را بمیران تا ترسیده دل ایمنی یابد،و مصیبت زده و اندوه دیده قرار و آرامش گیرد،و گرسنگان سیر شوند،و[حقوق و حرمت]بی کسان حفظ شوند،و رانده شده[از شهر و دیار]پناه یابد،و آوارهٔ از خانه و دیار گریخته[به سامان خود]باز گردد،و مستمند بی نیاز شود،و پناه خواه در پناه[امن]قرار داده شود،و بزرگسالان مورد احترام قرار گیرند و خردسالان از ترحم و مهرورزی برخوردار شوند،و ستمدیده عزت و استواری یابد و ستمگر خوار گردد،و اندوه ها زدوده و دل تنگی ها برطرف شوند،و آزمون های سخت از پای درافتند،و اختلاف ها نابود شوند،و دوستی و الفت جان گیرد،و دانش برتری یابد،و صلح و سلامت فراگیر شود،و پراکندگی ها به جمعیت بدل شود،و ایمان،جان و قدرت گیرد،و قرآن خوانده[و بدان عمل]شود،به یقین تو همان پاداش دهنده ای که عملی را تباه نکنی و منعم بسیار نعمت دهنده ای.

۹.نیایش در شکر خدای متعال

«بسم الله الرحمن الرحيم.أللهم لک الحمد على مردّ نوازل البلاء،و توالي سبوغ النعماء،و ملمّات الضرّاء،و كشف نوائب اللّأواء.

و لک الحمد ربّ على هنيء عطائک،و محمود بلائک،و جليل آلائک،و لک الحمد على إحسانک الكثير،و جودک الغزير،و تكليفک اليسير،و دفعک العسير.

و لک الحمد يا ربّ على تثميرک قليل الشكر،و إعطائک وافر الأجر،و حطّک مثقل

ص:۳۱۹

الوزر،و قبولـک ضـیق العـذر،و وضـعک باهض الإصـر،و تسـهیلک موضع الوعر،و منعک مفظع الأمر.و لک الحمـد علی البلاء المصروف،و وافر المعروف،و دفع المخوف،و إذلال العسوف.

و لک الحمد علی قلّه التکلیف،و کثره التخفیف،و تقویه الضـعیف،و إغاثه اللهیف، و لک الحمد رب علی سعه إمهالک،و دوام إفضالک،و صرف أمحالک،و حمید أفعالک،و توالی نوالک.و لک الحمد علی تأخیر معاجله العقاب،و ترک مغافصه العذاب،و تسهیل طریق المآب،و إنزال غیث السحاب إنّک المنّان الوهاب»؛

به نام خداوند بخشایشـگر مهربان.بار خداوندا،بر پیشـگیری ات از فرو رسـیدن بلاهای سخت،پیاپی رسیدن نعمت های کاملت، [بازداشـتن از]رسـیدن بـدبختی های درهم پیوسـته و برطرف کردن دشواری های درهم شـکننده،تو را سـپاس گفته،سـتایش را مختص تو می دانم.

بار خدایا،بر داده های گوارایت،آزمون های ستوده ات و نعمت های سترگ تو را می ستایم.

[بـار خداونـدا،]بر احسـان فراوانت،جود سـرشارت،تکلیف انـدکت و بر سـختی هـایی که[از همگـان و مـا]دور می سازی تو را سپاس می گویم.

بـار خداونـدا،از این که سپاس و شـکر انـدک[مـا را]بسـیار گردانـده،و پـاداش فراوان می دهی،و بـار سـنگین وزر(گنـاه)را از دوش[مـا]برمی داری،و بهـانه هـای بی بهـای مـا را می پـذیری،و گناه از پای درآورنـده را[از ما]برمی گیری،و ناهمواری ها را هموار می کنی و [رسیدن]گرفتاری های ترس بار را منع می کنی،تو را می ستایم و سپاس می گویم.

خداوندا،بلایی[که به فرمان تو از ما]رانده و دور شده،و بسیاری نیکی ها[ی تو بر ما]، و دفع[حوادث]ترسناک و خواری[که از سوی]ستمگر[برای ما تدارک شده بود و تو آن را باز گرداندی شایسته سپاسی،]تو را می ستایم.

بار خداوندا،اندک تکلیف می فرمایی،و بسیار سبک می گیری،و ضـعیف و ناتوان را قوت و توان می بخشی،و به فریاد اندوه زده می رسی،[پس بر تمام این لطف ها]تو را

می ستایم.پروردگارا،بسیار مهلت می دهی،و پیاپی انعام می کنی،و مکر خود را دور می سازی[بر تمام این ها و نیز بر]افعال ستوده است و دهش و عطای فراوانت تو را می ستایم.

بار خداوندا،در کیفر کردن نمی شتابی،و عذاب ناگهانی را وامی نهی،و راه بازگشت را هموار نموده ای،و باران ابرها[ی رحمت]را فرو می فرستی،پس تو را[شایسته ستایش می یابم و]می ستایم که تو صاحب نعمت های فراوان و بسیار بخشنده هستی.

۱۰.نیایش برای طلب حاجت

«بسم الله الرحمن الرحیم.أللهمّ جدیر من أمرته بالدعاء أن یدعوک،و من وعدته بالإجابه أن یرجوک.ولی اللهم حاجه قد عجزت عنها حیلتی،و کلّت فیها طاقتی،و ضعفت عن مرامها قوّتی،و سوّلت لی نفسی الأمّاره بالسوء،و عدوّی الغرور الذی أنا منه مبتلی،أن أرغب فیها إلی ضعیف مثلی،و من هو فی النکول شکلی،حتّی تدارکتنی رحمتک،و بادرتنی بالتوفیق رأفتک،ورددت علیّ عقلی بتطوّلک،و ألهمتنی رشدی بتفضّلک،و أحییت بالرجاء لک قلبی،و أزلت خدعه عدوّی من لبّی،و صحّحت بالتأمیل فکری،و شرحت بالرجاء لإسعافک صدری،و صوّرت لی الفوز ببلوغ ما رجوته، و الوصول الی ما أمّلته فوقفت أللهمّ ربّ بین یدیک سائلا لک،ضارعا إلیک،واثقا بک، متوکّلا علیک فی قضاء حاجتی،و تحقیق امنیّتی،و تصدیق رغبتی.

اللهمّ و أنجحها بأیمن النجاح و اهدها سبیل الفلاح،و اشرح بالرجاء لإسعافک صدری،و یسّر فی أسباب الخیر أمری،و صوّر إلیّ الفوز ببلوغ ما رجوته بالوصول إلی ما أمّلته.

و وفّقنی اللهم فی قضاء حاجتی ببلوغ امنیّتی،و تصدیق رغبتی،و أعذنی اللهم بکرمک من الخیبه و القنوط،و الأناه و التثبیط بهنیء إجابتک و سابغ موهبتک.أللهم إنّک ملیّ بالمنائح الجزیله،و فیّ بها،و أنت علی کلّ شیء قدیر و بکل شیء محیط و بعبادک

خبیر بصیر»؛

به نام خدای بخشایشگر مهربان.بار خداوندا،شایسته است آن که به دعا فرمانش داده ای،تو را بخواند و آن که وعدۀ اجابتش داده ای به تو امید بندد.

و من-ای پروردگارا-حاجتی دارم که در برآورده ساختن آن ناتوان مانده ام،و در [تحمل]آن طاقتم طاق شده،و در رسیدن به آن توانم به ضعف و سستی گراییده،و نفس فرمان دهندۀ به بدی ها و دشمن فریبکاری که گرفتارش هستم،مرا می فریبند که به درمانده و ضعیفی همچون خود روی[نیاز]برم،اما-خداوندا-رحمتت به فریاد می رسید،و مهربانی ات،ناگهان توفیق را همراه من،و به عنایت خویش خردم را به من بازگرداندی،و به تفضلت،راهم را به من نمودی،و با امیدواری ام به خودت دل مرا زندگی بخشیدی،و نیرنگ دشمنم را[که خردم را اسیر کرده بود]از خردم زدودی،و با[واداشتنم به]اندیشیدن فکر مرا تصحیح نمودی،و با امیدواری[ام]به کمک حضرتت سینه ام را گشادگی عطا فرمودی،و رسیدن به آنچه بدان امید داشتم برای من رقم زدی.پس-بار خدایا-در محضرت ایستاده،از تو خواهنده ام،و به درگاه تو تضرع و زاری می کنم،و بر تو اعتماد دارم و در برآمدن نیاز و آرزوم و [نیز]تحقق خواسته ام بر تو توکل می کنم.

بار خدایا،حاجت مرا با خجسته ترین فیروزی ها برآورده فرما،و در راه رستگاری و سعادت قرارم ده،و با امیدواری به مددت سینه ام را گشادگی بخش،و کارم را در امور خیر آسان گردان و با رسیدن به آنچه آرزو دارم،دست یابی به امیدم را برایم محقق فرما.

بار خداوندا،با برآوردن حاجتم،مرا به خواسته ام برسان و آن را تحقق بخش و به کرمت و با اجابت گوارا و موهبت های کامل خود،مرا از نومیدی و نامرادی و دلسرد شدن در پناه گیر.

خداوندگارا،تو صاحب بخشش های فراوان هستی،و[چون وعده دهی]بدان وفا کنی، و تو بر هر چیز توانایی و به هرچیز احاطه داری،و از بندگانت آگاهی و[اعمال آنان را] می بینی.

ص:۳۲۲

۷.در آستان مواعظ امام جواد علیه السّلام

حسن بن علی بن شعبهٔ حرانی در باب مواعظ ابو جعفر جواد علیه السّلام احادیث مرسله ای دارد که به شرح زیر بیان می شود:

۱.مردی به ابو جعفر جواد علیه السّلام گفت:مرا سفارش(موعظه)کن.امام علیه السّلام فرمود:«توسّد الصبر،و اعتنق الفقر،و ارفض الشهوات و خالف الهوی،و اعلم أنک لن تخلو من عین الله،فانظر کیف تکون»؛ (۱)

صبر را بالش خود قرار ده،با فقر هم آغوش باش،شهوت ها(تمایلات)را بران،با هوای [نفس]خود مخالفت کن و بدان که از چشم خدا دور نیستی و آن گاه ببین چسان باید باشی.

۲.آن حضرت فرمود:خدای-عزّ و جلّ-به یکی از پیامبران خود وحی فرمود:«أما زهدک فی الدنیا فتعجلک الراحه،و أما انقطاعک إلی فیعزّزک بی،و لکن هل عادیت لی عدوا و والیت لی ولیا؟» (۲)

اما زهدورزی ات در دنیا،آسایش را به تو ارزانی می کند و بریدن از هرچیز و پیوستن به من،مایهٔ عزت تو خواهد بود.آیا برای[خشنودی]من با دشمن[من]دشمن ورزیده یا با دوست[من]دوستی نموده ای؟

۳.در خبر است که بنه ای از جامه های گران قیمت برای امام جواد علیه السّلام فرستاده شد.در میان راه مورد دست اندازی و دزدی قرار گرفت.آورندهٔ محموله،نامه ای به امام علیه السّلام نوشت و حضرتش را از ماجرا آگاه کرد.امام علیه السّلام به خط خود نوشت:«إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهنیئه و عواریه المستودعه، یمتّع بما متّع منها فی سرور و غبطه،و یأخذ ما أخذ منها فی أجر و حسبه.فمن غلب

ص:۳۲۳

۱- ((۱)) .تحف العقول/۳۳۵.

۲- ((۲)) .همان جا.

جزعه علی صبره حبط أجره و نعوذ بالله من ذلک»؛ (۱)

جـان ها و اموال ما از مواهب و دهش های گوارای الهی و امانت او[در دست ما]ست که [ما را با]بخشـی از آن ها در شادمانی هـا بهره منـد می کنـد و آنچه از آن[اموال و جـان]هـا سـتانده[و ربوده]شود اجر و پاداشـی دارد.بنـابراین هرکسـی[در مصیبت ها]بیتابی اش بر صبوری اش چیرگی یابد،پاداش خود را بر باد داده است و از چنین امری به خدا پناه می بریم.

۴.نیز فرموده است:«من شهد أمرا فکرهه کان کمن غاب عنه،و من غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده»؛ (۲)

هرکس شاهـد امری(کاری پسـندیده یا ناپسـند)باشد و آن را ناخوش دارد،چنان است که از آن دوری جسـته است و هرکسـی امری را نبیند،اما از آن خشنود باشد،چنان است که آن را دیده[و در آن شریک]باشد.

۵.همچنین فرمود:«من أصـغی إلی ناطق فقـد عبـده،فإن کان الناطق عن الله فقـد عبـد الله،و إن کان الناطق ینطق عن لسان إبلیس فقد عبد إبلیس»؛ (۳)

هرکس به سخن گوینده ای گوش فرا دهد،سر به بندگی او نهاده است.حال اگر گوینده سخن خدا را بازگوید،شنونده بندگی خدا کرده و اگر گوینده،سخنان شیطان[پسندانه]بر زبان آورد،شنونده،شیطان را بندگی کرده است.

۶.در روزی که ابو جعفر علیه السّلام با ام الفضل دختر مأمون ازدواج کرد، ابو هاشم جعفری به حضرتش گفت:برکت این روز بس فراوان و بزرگ است!

امام علیه السّلام فرمود:ای ابو هاشم،برکات خدا در این روز برای ما بزرگ و فراوان گردید؟!

گفتم:آری،سرورم.دربارهٔ این روز چه بگویم؟

۱- (۱) .همان جا.

۲- (۲) .همان/۳۳۶.

۳- (۳) .همان جا.

فرمود:خیر و خوبی بگو که همان به تو خواهد رسید.

گفتم:چنین خواهم کرد سرورم.

امام علیه السّلام فرمود:بنابراین در راه راست قرار خواهی گرفت و جز خیر و نیکی نخواهی دید. (۱)

۷.امام علیه السّلام در نامه ای خطاب به یکی از دوستان خود نوشت:«أما هذه الدنیا فإنا فیها مغترفون،و لکن من کان هواه هوی صاحبه و دان بدینه فهو معه حیث کان،و الآخره هی دار القرار»؛ (۲)

ما در این دنیا جرعه نوشانیم،ولی هرکس که خواستهٔ همنشین و دوست خود را بخواهد و از دین او پیروی کند،هرجا که[شخص پیروی شده]باشد،پیرو نیز با او خواهد بود و[بدان که]آخرت منزلگاه ماندگاری و قرار است.

۸.همچنین امام جواد علیه السّلام فرمود:«تأخیر التوبه اغترار،و طول التسویف حیره،و الإعتلال علی الله هلکه،و الإصرار علی الذنب أمن لمکر الله فَلاٰ یَأْمَنُ مَکْرَ اللّٰهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْخٰاسِرُونَ (۳)- (۴)»

به تأخیر انداختن توبه،خودفریبی است،بسیار تسویف کردن(توبه را به فردا و فرداها واگذاردن)سرگشتگی است،[در کارهای ناپسند و سستی در کارها]برای خدا بهانه آوردن، تباهی است و اصرار بر گناه،خود را ایمن دانستن از مکر خداست[که حضرت حق در این باره فرموده است:]«جز مردم زیانکار[کسی]خود را از مکر خدا ایمن نمی داند».

۹.نقل شده است:ساربانی امام جواد علیه السّلام را از مدینه به کوفه برد.با این که آن حضرت چهارصد دینار به ساربان داده بود،اما او دربارهٔ مزد خود با ابو جعفر سخن گفت.حضرت فرمود:«سبحان الله،أما عملت أنه لا ینقطع المزید

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .همان/۴۵۶.

۳- ((۳)) .همان جا.

۴- ((۴)) .اعراف(۷)/۹۹.

من الله حتی ينقطع الشكر من العباد؟» (۱)

خدای منزه است.هيچ می دانی که دهش های فراوان خدا زمانی قطع می شود که بندگان[اش]دست از شکر[نعمت های الهی]کردن بردارند؟

۱۰.نيز فرموده است:«إظهار الشیء قبل أن يستحكم مفسده له»؛ (۲)

آشکار کردن چيزی(کاری)پيش از استواری اش مايۀ تباهی آن است.

۱۱.همچنين می فرمايد:«المؤمن يحتاج إلی توفيق من الله،و واعظ من نفسه،و قبول ممن ينصحه»؛ (۳)

مؤمن به سه چيز نيازمند است:توفيقی که از سوی خدا رسد،پنددهندۀ درونی و نصيحت پذيری از کسی که او را نصيحت کند.

۱۲.شيخ مفيد با اسناد خود از علی بن مهزيار،از بکر بن صالح نقل می کند که گفت:داماد من به ابو جعفر ثانی عليه السّلام نوشت:پدرم ناصبی و بداندیش است و از او سختی فراوان ديده ام.فدايت شوم،خوب است دعايی برای من فرمايی.

به نظر مبارک سرورم با او در اين باره بی پرده سخن گويم يا از در مدارا درآيم؟

امام عليه السّلام در پاسخ نوشت:«قد فهمت كتابك و ما ذكرت من أمر أبيك،و لست أدع الدعاء لك إن شاء الله،و المداراه خير لك من المكاشفه،و مع العسر يسر،فاصبر فإن العاقبه للمتقين.ثبتك الله علی ولايه من تولّيت،نحن و أنتم فی وديعه الله الذی لا تضيع ودائعه»؛

[محتوای]نامه ات و آنچه دربارۀ پدرت نوشته ای دريافتم.[بدان که]دعا کردن برای تو را وانمی نهم،ان شاء الله[و آگاه باش که]مدارا برای تو بهتر از بی پرده سخن گفتن است و با دشواری آسانی است.پس بردباری کن که فرجام نيک از آن پرهيزگاران است.خدای-جل و

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .همان/۳۳۵.

۳- ((۳)) .همان/۳۳۶.

علا-تو را بر دوستی کسانی که نسبت به آنان دوستی می ورزی استوار و پابرجا گرداند.ما و شما در امان خدا هستیم؛همو که امانت های خود را تباه نمی کند.

بکر می گوید:خدا دل پدرش را با او مهربان کرد،به گونه ای که در هیچ چیزی با وی مخالفت نمی کرد. (۱)

۱۳.همچنین می فرماید:«ملاقات الإخوان نشره و تلقیح للعقل و إن کان نزرا قلیلا»؛ (۲)

دیدار با برادران[دینی]مایهٔ گشاده رویی و-هرچند اندک-سبب باروری عقل است.

۱۴.ابو هاشم جعفری از ابو جعفر علیه السّلام نقل کرده است که می فرمود:«إن فی الجنه بابا یقال له المعروف لا یدخله إلا أهل المعروف»؛

در بهشت دری است که«دروازهٔ نیکی»خوانده می شود و تنها نیکوکاران از آن در وارد می شوند.

[با شنیدن این سخن]از این که در راه برآوردن نیازهای مردم خود را به سختی می افکنم خوشحال شدم.امام علیه السّلام نگاهی در من می افکند و فرمود:«نعم، تم ما أنت علیه،فإن أهل المعروف فی دنیاهم،هم أهل المعروف فی الآخره،جعلک الله منهم یا أبا هاشم و رحمک»؛

آری،آنچه بر آن هستی(از معروف و نیکی که انجام می دهی)در کمال است.[بدان که] نیکوکاران در دنیا،نیکوکاران در آخرت خواهند بود و-ای ابو هاشم-خدا تو را از آنان گرداند و مورد رحمت خویش قرار دهد. (۳)

۱۵.نیز از ابو هاشم جعفری نقل شده است که گفت:محمد بن صالح ارمنی از ابو جعفر علیه السّلام دربارهٔ آیهٔ« لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ؛ (۴)[فرجام]کار در گذشته و

ص:۳۲۷

۱- ((۱)) .امالی مفید/۱۹۱.

۲- ((۲)) .همان/۳۲۹.

۳- ((۳)) .الثاقب فی المناقب/۲۲۶.

۴- ((۴)) .روم/۴.

آینده از آن خداست»پرسید،امام علیه السّلام فرمود:«من قبل أن یأمر و لله الأمر من بعد أن یأمر بما یشاء»؛

پیش از آن که فرمان دهد و[فرجام]کار گذشته و آینده از آن خداست[به این معناست] که به هرچه اراده کند فرمان دهد.

با خود اندیشیدم که این،تأویل این گفته خداست که فرموده است: أَلاٰ لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ تَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ؛ (۱)آگاه باش که[عالم]خلق و امر از آن اوست.

فرخنده خدایی است پروردگار جهانیان.

آن گاه[به حضرتش]گفتم:گواهی می دهم که تو حجت و فرزند حجت خدا بر بندگان هستی. (۲)

۱۶.«من اطاع هواه فقد أعطی عدوه مناه»؛ (۳)

هرکس از هوای نفس خود فرمان ببرد،خواستهٔ دشمن خود را برآورده است.

۱۷.«راکب الشهوات لاتستقال له عثره»؛ (۴)

آن که سوار[مرکب]تمایلات نفسانی شود،لغزش نادیده گرفته نشود.

۱۸.نعمه لا تشکر کسیئه لا تغفر؛ (۵)

نعمتی که بی سپاس ماند چونان گناهی است که بخشوده نشود.

۱۹.«کیف یضیع من الله کافله،و کیف ینجو من الله طالبه،و من انقطع إلی غیر الله و کله الله إلیه»؛ (۶)

چگونه[ممکن است]کسی که خدا کفیل[تمام امور اوست]تباه شود و چگونه [ممکن است]که کسی که خدا در طلب اوست رهایی یابد(از او بگریزد)و هرکس به غیر از

۱- (۱) .اعراف/۵۴.

۲- (۲) .همان جا.

۳- (۳) .بحار الانوار ۷۸/۶۷.

۴- (۴) .همان ۷۸/۷۰.

۵- (۵) .همان ۵۳/۷۱.

۶- (۶) .همان/۱۵۵.

خدا امید بست،خدا او را به وی وامی گذارد.

۲۰.«إتّئد تصب أو تكد»؛ (۱)

درنگ و تأمل کن[به آنچه خواهی]می رسی یا بدان نزدیک می شوی.

۲۱.«من لم یعرف الموارد أعیته المصادر»؛ (۲)

آن که راه های وارد شدن را نشناسد[و در گمراهی ها گام نهد]راه بیرون شدن بر او سخت شده،او را درمانده خواهد کرد.

۲۲.«من انقاد إلی الطمأنینه قبل الخبره،فقد عرّض نفسه للهلکه و العاقبه المتعبه»؛ (۳)

هرکس که بی شناخت و نادانسته،دل آرام دارد،به یقین خویش را در معرض هلاکت و فرجام خسته کننده و ملالت بار قرار داده است.

۲۳.«من هجر المداراه قاربه المکروه»؛ (۴)

آن که از مدارا[ی با مردم]روی برتابد،آنچه ناپسند باشد ببیند.

۲۴.«إیاک و مصاحبه الشریر فإنه کالسیف المسلول یحسن منظره و یقبح أثره»؛ (۵)

از همنشینی با انسان[شیطان صفت و]بدخو و گناهکار بپرهیز که به شمشیر از نیام برکشیده می ماند،جلوه ای زیبا دارد،اما اثری بد برجای می گذارد.

۲۵.«عز المؤمن غناه من الناس»؛ (۶)

عزت و بزرگی مؤمن در بی نیازی او از مردم است.

۲۶.«لا یضرک سخط من رضاه الجور»؛ (۷)

۱- ((۱)) .همان/۳۴۰.

۲- ((۲)) .همان جا.

۳- ((۳)) .همان جا.

۴- ((۴)) .همان/۳۴۱.

۵- ((۵)) .همان،ج ۷۴،ص ۱۹۸.

۶- (۶)) .همان ۱۰۹/۷۵.

۷- (۷)) .همان/۳۸۰.

خشم کسی که خشنودی اش ستمگری باشد،تو را زیان نرساند(از آن خشم باکی نداشته باش).

۲۷.«کفی بالمرء خیانه أن یکون أمینا للخونه»؛ (۱)

در خیانتکاری انسان همین بس که امانتدار خیانتکاران باشد.

۲۸.«من عمل علی غیر علم،ما یفسد أکثر مما یصلح»؛ (۲)

آن که بدون علم[و درایت]کاری کند،بیش از آنچه سامان دهد،مفسده می آفریند.

۲۹.«القصد إلی الله بالقلوب أبلغ من إتعاب الجوارح بالأعمال»؛ (۳)

با دل آهنگ خدا کردن زودتر از تن فرسودن با اعمال[،انسان را]به خدا می رساند.

۳۰.«من عتب من غیر ارتیاب،اعتب من غیر استعتاب»؛ (۴)

هرکس بی هیچ دلیل،ملامت و نکوهش کند،بی دلیل،نکوهش خواهد شد.

۳۱.«الثقه بالله ثمن لک غال و سلّم لکل عال»؛ (۵)

اعتماد به خدا،بهای هر گرانبها و نردبان رسیدن به هر بلندی(والایی و سرفرازی)است.

۳۲.«إذا نزل القضاء ضاق الفضاء»؛ (۶)

چون قضا[الهی]در رسد،عرصه[بر آدمی]تنگ شود.

۳۳.«غنی المؤمن غناه عن الناس»؛ (۷)

بی نیازی مؤمن[در]بی نیازی او از مردم است.

۳۴.«من لم یرض من أخیه بحسن النیه لم یرض بالعطیه»؛ (۸)

آن کس که به حسن نیت برادر[دینی]خود خشنود نشود،به عطای او نیز خرسند نخواهد شد.

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .همان ۳۴۶/۷۸.

۳- ((۳)) .همان جا.

۴- ((۴)) .همان جا.

۵- ((۵)) .همان جا.

۶- ((۶)) .همان جا.

۷- ((۷)) .همان جا.

۸- ((۸)) .همان جا.

۳۵.«قد عاداک من ستر عنک الرشد اتباعا لما تهواه»؛ (۱)

آن کس که براساس خواسته ات[و به منظور همراهی با تمایلات تو]راه راست را به تو ننمایاند و آن را از تو بپوشاند،به یقین با تو دشمنی کرده است.

۳۶.«الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء،و العافیه أحسن عطاء»؛ (۲)

حاجت ها به امیدواری خواسته می شود،در حالی که با قضا[و تقدیر الهی]فرو می رسد و تندرستی بهترین داده ها[ی الهی]است.

۳۷.«لا تعادی أحدا حتی تعرف الذی بینه و بین الله تعالی،فإذا کان محسنا فإنه لا یسلّمه إلیك،و إن کان مسیئا فإن علمك به یکفیکه فلا تعاده»؛ (۳)

تا[چگونگی]رابطهٔ میان انسانی با خدا نشناخته ای با وی دشمنی مکن چه این که اگر او نیکوکار باشد،به یقین خدا او را به تو نخواهد سپرد و اگر بدکردار باشد شناختی که از او به دست آورده ای تو را از[گزند]او ایمن می کند،پس با وی دشمنی نورز.

۳۸.«لا تکن ولیا لله فی العلانیه،و عدوا له فی السر»؛ (۴)

مبادا آشکارا[ادعای]دوستی خدا را داشته باشی و در نهان با وی دشمنی کنی.

۳۹.«التحفظ علی قدر الخوف»؛ (۵)

پرهیز داشتن و احتیاط کردن به اندازهٔ ترسی[است که بر انسان چیره شده]است.

۴۰.«الأیام تهتک لك الأمر عن الأسرار الکامنه»؛ (۶)

روزگار،پرده از اسرار نهفته برخواهد گرفت و آن ها را برای تو آشکار خواهد کرد.

۴۱.ابو جعفر،محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیه السّلام از پدرش و او از پدرانش از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل کردند که فرمود:پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در حالی که مرا

۱- ((۱)) .همان جا.

۲- ((۲)) .همان،ص ۳۶۵.

۳- ((۳)) .همان جا.

۴- ((۴)) .همان جا.

۵- ((۵)) .همان جا.

۶- ((۶)) .همان جا.

به سوی یمن می فرستاد این چنین سفارش نمود:«یا علی،ما خاب من استخار،و لا ندم من استشار،یا علی،علیک بالدلجه فأن الأرض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار.یا علی،اغد بسم الله،فإن الله بارک لامتی فی بکورها»؛ (۱)

یا علی،آن کس که طلب خیر کند،نومید نشود و آن کس که مشورت نماید پشیمانی نبیند.یا علی،[چون،آهنگ سفر کنی]شب هنگام حرکت کن،زیرا آن سان که زمین در شب در نور دیده می شود در روز نخواهد شد.یا علی،بامدادان و با نام خدا[در پی روزی]شو که خدا سحرخیزی را برای امت من خجسته و فرخنده گردانده است.

۴۲.«من استفاد أخا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنه»؛ (۲)

هرکس برادری[دینی]را در راه خدا برگزیند،به یقین خانه ای در بهشت به دست آورد.

۴۳.«لو کانت السماوات و الأرض رتقا علی عبد ثم اتقی الله تعالی لجعل الله له منها مخرجا»؛ (۳)

اگر[دروازه های]آسمان و زمین بر بنده ای بسته باشد و آن بنده تقوای الهی در پیش گیرد، به یقین خدای متعال برای او راه برون شدن فراهم خواهد کرد.

۴۴.«إنه من وثق بالله أراه السرور»؛

بی تردید هرکس به خدا اعتماد کند،خدا او را شادمان خواهد کرد.

۴۵.«من توکل علی الله کفاه»؛

هرکس بر خدا توکل کند،خدا او را[بسنده باشد و امور او را]کفایت کند.

۴۶.«الثقه بالله حصن لا یتحصن فیه إلا المؤمن»؛

اعتماد به خدا دژی است که جز مؤمن در آن پناه نمی گیرد.

۴۷.«التوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرز من کل عدو»؛

توکل بر خدا[وسیلهٔ]رهایی از هر بدی و پناهی از هر دشمنی است.

۱- (۱)) .تاریخ بغداد ۵۴/۳ و الوفیات ۳۱۵/۳.

۲- (۲)) .کشف الغمه ۳۵۵/۳.

۳- (۳)) .همان ۱۳۸/۲.

۴۸.«الدین عز،و العلم کنز،و الصمت نور،و غایه الزهد الورع،و لا هدم للدین مثل البدع،و لا أفسد للرجال من الطمع،و بالراعی تصلح الرعیه،و بالدعاء تصرف البلیه»؛

دین[مایهٔ]عزت و دانش،گنجینه و خموشی،نور است و بالاـترین مرتبهٔ زهد، پرهیزگاری است.هیچ چیزی چون بدعت[در دین]دین را ویران نمی کند و[تباه کننده ای] چون طمع مردان را تباه نمی کند.با وجود حاکم[صالح]مردم سامان می یابند و به صلاح می آیند و با دعا بلاها دفع می شود.

۴۹.«من رکب مرکب الصبر اهتدی إلی مضمار النصر،و من شتم أجیب،و من غرس أشجار التقی إجتنی أثمار المنی»؛

هرکس بر مرکب صبر سوار شود به میدان(آوردگاه)پیروزی خواهد رسید،هرکس دشنام دهد دشنام شنود و هرکس نهال پرهیزگاری بنشاند،میوه آرزوها برچیند.

۵۰.«أربعه خصال تعین المرء علی العمل:الصحه و الغنی و العلم و التوفیق»؛

چهار چیز انسان را در کارها یاری می دهد:تندرستی،بی نیازی،دانش و توفیق[الهی].

۵۱.«إن لله عبادا یخصّهم بدوام النعمه،فلا تزال فیهم ما بذلوها،فإذا منعوها نزعها عنهم و حوّلها إلی غیرهم»؛

خداوند بندگانی دارد که آنان را[از میان دیگر بندگان]به نعمت های پیاپی خویش ویژه گردانده است و تا زمانی که از آن نعمت ها دیگران را بهره مند کنند آن نعمت در میان ایشان خواهد بود و چون آن را دریغ کنند،خدای متعال آن را از ایشان ستانده،به دیگران خواهد داد.

۵۲.«أهل المعروف إلی إصطناعه أحوج من أهل الحاجه إلیه،لأن لهم أجره و فخره و ذکره،فما اصطنع الرجل من معروف فإنما یبدأ فیه بنفسه»؛

نیکوکاران بیشتر از نیازمندان به نیکوکاری[خویش]نیازمندند،چرا که پاداش،افتخار و یادکرد آن را نصیب خود می کنند.از این رو هرکس نیکی کند ابتدا به خود نیکی کرده است.

۵۳.«من أمّل إنسانا هابه،و من جهل شیئا عابه،و الفرصه خلسه،و من کثر همّه

سقم جسده،و عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه»؛

هرکس به انسانی امید بندد،او را با هیبت ببیند و هرکس چیزی را نشناسد آن را عیب ناک خواند.فرصت یک دم است و هرکس اندوهش فزون گردد،تنش بیمار شود.حسن خلق،عنوان صحیفه(نامهٔ)مؤمن است.

۵۴.در جای دیگری فرموده نیز فرموده است:«عنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه»؛

ستایشی که از انسان سعادتمند می شود،عنوان صحیفهٔ اوست.

۵۵.«الجمال فی اللسان و الکمال فی العقل»؛

زیبایی در زبان[و شیوهٔ گفتار جلوه می کند]و کمال در عقل[چهره می نماید].

۵۶.«العفاف زینه الفقر،و الشکر زینه الغنی،و الصبر زینه البلاء،و التواضع زینه الحسب،و الفصاحه زینه الکلام،و الحفظ زینه الروایه،و بسط الوجه زینه الکرم،و ترک المنّ زینه المعروف،و الخشوع زینه الصلاه،و التنفل زینه القناعه،و ترک ما لا یعنی زینه الورع»؛

پاکدامنی زیور بینوایی،شکر زیور بی نیازی،بردباری زیور بلا،فروتنی زیور بزرگی، شیوایی در سخن زیور گفتار،[نیکو]حفظ کردن زیور نقل[مطالب]،گشاده رویی زیور بخشندگی،ترک منت به هنگام دهش زیور نیکی،خشوع زیور نماز،دهش[غیر واجب و اختیاری]زیور قناعت و وانهادن اموری که به انسان ربط ندارد زیور پرهیزگاری است.

۵۷.«حسب المرء من کمال المروه أن لا یلقی أحدا بما یکره،و من حسن خلق الرجل کفّه أذاه،و من سخائه برّه بمن یجب حقه علیه،و من کرمه إیثاره علی نفسه،و من صبره قله شکواه،و من عقله إنصافه من نفسه،و من إنصافه قبول الحق إذا بان له،و من نصحه نهیه عما لا یرضاه لنفسه،و من حفظه لجوارک ترکه توبیخک عند أشنانک مع علمه بعیوبک،و من رفقه ترکه عذلک بحضره من تکره،و من حسن صحبته لک کثره

موافقته و قله مخالفته،و من شکره معرفته إحسان من أحسن الیه،و من تواضعه معرفته بقدره،و من سلامته قله حفظه لعیوب غیره و عنایته بصلاح عیوبه»؛

از کمال یافتگی و جوانمردی انسان همین بس،آن سان که خود نمی پسندد با دیگران برخورد نکند،در حسن خلق او همین بس که آزارش را[از دیگران]بازدارد،در سخاوت او همین بس که به حق داران نیکی کند.

در کرم او همین بس که آنان را بر خود مقدم دارد،در صبوری او همین بس که[از گرفتاری ها و بلاها]کم شکایت کند،در خردمندی او همین بس که[به هنگام داوری]میان خود و دیگران انصاف ورزد،از انصاف او همین بس که چون حق برای او آشکار شود بدان تن دهد.از خیرخواهی او همین بس که آنچه برای خویش نمی پسندند،دیگران را از آن بازدارد،در حفظ[حق]مجاورت[و همنشینی]با تو همین بس که با دانستن عیب های تو،در جمع دشمنانت نکوهشت نکند و در رفق و نرمخویی او همین بس که در حضور کسی که نمی پسندی،از سرزنش کردنت پرهیز کند،در حسن مصاحبت او همین بس که بسیار با تو موافقت و کم مخالفت نماید،در شکرگزاری و قدرشناسی او همین بس که نیکی را از احسان کننده قدر بداند،در فروتنی او همین بس که جایگاه و قدر خود را بداند و در سلامت[اندیشه و ایمان]او همین بس که عیب دیگران را کمتر حفظ کند(در یاد نگاه دارد)و به اصلاح عیب های خود بپردازد.

۵۸.«العامل بالظلم و المعین له و الراضی شرکاء»؛ (۱)

ستمگر و آن کس که او را یاری دهد و آن کس که به ستمگری راضی باشد،[در کیفر] شریک یکدیگرند.

۵۹.«یوم العدل علی الظالم أشد من یوم الجور علی المظلوم»؛

۱- (۱)) .کشف الغمه ۳۴۸/۲.

روز داد[ستانی]بر ظالم،سخت تر از روز ستمگری بر ستم دیده است.

۶۰.«من أخطأ وجوه المطالب خذلته وجوه الحیل،و الطامع فی وثاق الذل،و من طلب البقاء،فلیعد للمصائب قلبا صبورا»؛

هرکس برای رسیدن به خواسته ها بیراهه رود،چاره جویی ها او را سودی نبخشد،انسان آزمند گرفتار بند ذلت است و هرکس ماندن را بخواهد،برای مصیبت ها و گرفتاری ها قلبی بردبار آماده کند.

۶۱.«العلماء غرباء لکثره الجهال بینهم»؛

عالمان به دلیل وجود فراوان نادانان،غریب هستند.

۶۲.«الصبر علی المصیبه،مصیبه للشامت»؛

صبر ورزیدن به هنگام رسیدن بلا و مصیبت،مصیبتی است برای شماتت کننده.

۶۳.«مقتل الرجل بین فکّیه،و الرأی مع الأناه،و بئس الظهر و بئس الظهیر الرأی القصیر الرأی الفطیر»؛

مرگ انسان میان دو فک او قرار دارد و اندیشه و خرد[سالم]همراه بردباری است و رأی و اندیشۀ خام و کوته اندیشی،بد پشتوانه ای است.

۶۴.«ثلاث خصال تجلب بها الموده:الانصاف فی المعاشره و المواساه فی الشده،و الإنطوأ علی قلب سلیم»؛

سه خصلت محبت دیگران را جلب می کند:انصاف در معاشرت،همدردی در سختی و تسلیم قلب(اندیشۀ)سلیم شدن.

۶۵.«الناس أشکال و کلّ یعمل علی شاکلته،و الناس إخوان،فمن کانت اخوّته فی غیر ذات الله،فإنها تعود عداوه،و ذلک قوله-عز و جل- اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ؛ ۱

۶۵.«الناس أشکال و کلّ یعمل علی شاکلته،و الناس إخوان،فمن کانت اخوّ ته فی غیر ذات الله،فإنها تعود عداوه،و ذلک قوله-عز و جل- اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلاَّ الْمُتَّقِینَ؛ (۱)

مردم گوناگون[آفریده شده]اند و یکایک آنان براساس ساختار[روحی و بدنی]خود عمل می کنند.مردم برادران یکدیگرند و هرکس برادری اش برای خدا نباشد[،این برادری]به دشمنی مبدل خواهد شد.خدای-عز و جل-در این باره می فرماید:«در آن روز یاران-جز پرهیزگاران-بعضی شان دشمن بعضی دیگرند.

۶۶.«من استحسن قبیحا کان شریکا فیه»؛

هرکس[کار]زشتی را نیکو شمارد،در آن شریک خواهد بود.

۶۷.«کفر النعمه داعیه للمقت،و من جازاک بالشکر فقد أعطاک أکثر ما أخذ منک»؛

کفران نعمت خشم می آفریند و هرکس[کار نیک]تو را با شکر پاداش دهد،به یقین بیش از آنچه از تو گرفته،به تو داده است.

۶۸.«لا تفسد الظن علی صدیق قد أصلحک الیقین له،و من وعظ أخاه سرا فقد زانه، و من وعظه علانیه فقد شانه»؛

نسبت به دوستی که خوش گمانی[اش]تو را نزد او شایسته گردانده،بدگمان مشو و هر کس برادرش را در نهان پند دهد،به یقین او را آراسته و بها بخشیده است و آن که[برادری را] آشکارا[و در انظار]موعظه کند،بی تردید او را خوار و شرمنده کرده است.

۶۹.«کل الشریف من شرفه علمه و السؤدد کل السؤدد لمن اتقی الله ربه»؛

بزرگوار کسی است که علمش او را بزرگی و شرافت بخشیده است و کمال مهتری از آن کسی است که تقوای خدا و پروردگارش را در پیش گیرد.

۷۰.«لا تعالجوا الأمر قبل بلوغه فتندموا،و لا یطولّن علیکم الأمد فتقسوا قلوبکم،و

ص:

۱- ((۱)) .زخرف/۶۷.

ارحموا ضعفاءکم و اطلبوا من الله الرحمه بالرحمه فیهم»؛

[تلاش نکنید]کاری را پیش از رسیدن وقت مناسب انجام دهید که[از چنین اقدامی] پشیمان خواهید شد،مبادا[بپندارید یا بخواهید]روزگارتان دراز شود که سنگ دل خواهید شد و بر ضعیفانتان رحمت آورد و با مهرورزی و مهربانی با آنان،از خدا رحمت طلبید.

۷۱.«من أمّل فاجرا کان أدنی عقوبته الحرمان»؛

هرکس بر فاجری امید بندد،کم ترین کیفری که خواهد دید،حرمان[و نومیدی]است.

۷۲.«موت الإنسان بالذنوب أکثر من موته بالأجل،و حیاته بالبر أکثر من حیاته بالعمر»؛ (۱)

آدمی بیش از آنچه با اجل[رقم خورده]بمیرد به وسیلهٔ گناه[که مایهٔ کوتاه شدن عمر است]می میرد و نیز طول عمر آدمی بیش از آن که عمر طبیعی باشد،به وسیلهٔ نیکی و احسان فزونی می یابد.

و بدین ترتیب به پایان آغازی رسیدیم که قطره ای،فقط قطره ای از دریای بیکران تمام والایی ها و میراث سرشار و جوشان حضرت امام محمد جواد علیه السّلام را مورد کندوکاو قرار داده است،باشد که در آستان پرجود آن جواد مقبول افتد،ان شاء الله.

۱- ((۱)) .الفصول المهمه/۲۷۴-۲۷۵.

فهرست

ص:۳۳۹

ص:۳۴۱

ص:۳۴۲

ص:۳۴۳

ص:۳۴۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آيا کسانى که مى‌دانند و کسانى که نمى‌دانند يکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹